

در سایه آفتاب

ویراست جدید

یادها و یادداشتهایی از زندگی امام خمینی (ره)

به قلم محمدحسن رحیمیان

رحیمیان، محمدحسن

در سایه آفتاب: یادها و یادداشتهایی از زندگی امام خمینی/ به قلم: محمدحسن رحیمیان - قم: مؤسسه فرهنگی پاسدار اسلام، ۱۳۷۰، قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

۳۵۶ص، مصور، نمونه

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

چاپ دهم: نشر شاهد ۱۳۸۸

۳۰۰۰۰ ریال

۹۶۴-۶۲۷۲-۱۸-۵

۱. خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۸۰-۱۳۶۸ ۲. رحیمیان، محمدحسن-خاطرات. الف. عنوان. ب- عنوان: یادها و یادداشتهایی از زندگی امام خمینی.

۹۵۵/۰۸۴۲۰۹۲

□ □ ۵۵۶/ ۲۵۵۴

کتابخانه ملی ایران ۱۸۷۴-۷۸ م

در سایه آفتاب (ویراست جدید)

یادها و یادداشتهایی از زندگی امام خمینی (ره)

به قلم محمدحسن رحیمیان

نوبت چاپ: دهم ■ تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

طراح جلد: علیرضا ذاکری ■ صفحه‌آرایی: اسماعیل راد

امور فنی: مقداد منتظری ■ هماهنگی تولید: محمدحسین خمسه

امور لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری شاهد

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال ■ شابک: ۹۶۴-۶۲۷۲-۱۸-۵

نشانی: تهران- خیابان آیت الله طالقانی- خیابان ملک‌الشعراى بهار شمالی- شماره‌ی ۳ - معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران- نشر شاهد تلفن: ۸۸۳۰۸۰۸۹

توزیع: مؤسسه‌ی فرهنگی هنری شاهد ■ مرکز پخش: تهران ۶۶۴۹۱۸۵۱ / قم ۷۸۳۰۳۴۰-۰۲۵۱ و فروشگاه‌های نشر شاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر

◀ مقدمه چاپ دهم

◀ ۱۳ مقدمه

در راه آشنایی

◀ ۱۹ سال ۱۳۴۱

◀ ۲۰ آغاز درخشش

◀ ۲۰ صبح بهاری

◀ ۲۲ جشن آزادی

◀ ۲۳ ایفای دو نقش

◀ ۲۴ در تابستان

◀ ۲۵ کاپیتولاسیون و تبعید امام

◀ ۲۸ ترس و آرامش

◀ ۲۹ دعای توسل

◀ ۳۱ مداد پاک‌کن، کلیشهٔ عکس امام

◀ ۳۳ کارت تبریک

پیوند با ولایت

◀ ۴۱ چشم‌گریان

◀ ۴۳ برنامهٔ تشریف به زیارت

◀ ۴۴ هرگز از بالای سر عبور نمی‌کردند

◀ ۴۵ تقید به زیارت

◀ ۴۶ نقطه ضعف!

◀ ۴۶ توهین به امام در حرم!

◀ ۴۷ شبی که امام به حرم نرفتند

◀ ۴۸ صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام

التزام به ضوابط

◀ ۵۱ رعایت دقیق

◀ ۵۴ التزام به قوانین جمهوری اسلامی

◀ ۵۵ رعایت حقوق مردم

◀ ۵۶ امام، بهترین مستأجر

ویژگیهای علمی و اخلاقی

الف: وارستگی

- ◀ ۶۱ امام، مظهر زهد و وارستگی
- ◀ ۶۲ اشتیاق زائران ایرانی
- ◀ ۶۴ بفرمایید!
- ◀ ۶۴ بهره-کشی از افراد هرگز!
- ◀ ۶۶ امام در اوج وارستگی
- ◀ ۶۷ غارت کتاب-های امام و پیدا شدن آن-ها
- ◀ ۶۸ بازنویسی و چاپ تعلیقات امام
- ◀ ۷۱ در مکتب آیت-الله شاه-آبادی
- ◀ ۷۲ نبوغ امام(ره)
- ◀ ۷۲ شاگردی که بیش-تر از استاد می-فهمید!
- ◀ ۷۳ نکتهٔ عجیب-تر
- ◀ ۷۶ تواضع علمی امام(ره)
- ◀ ۷۶ تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا
- ◀ ۷۷ چاپ تألیفات امام
- ◀ ۷۷ رسالهٔ عملیه
- ◀ ۷۹ توهین و استغفار
- ◀ ۸۰ توطئهٔ دشمن به سود امام(ره)!
- ◀ ۸۱ درخشش منزلت علمی امام
- ◀ ۸۳ منظم-ترین درس
- ◀ ۸۵ درس مجتهدپرور
- ◀ ۸۶ درس-های اخلاقی امام(ره)

ب: انفاق و بخشش

- ◀ ۸۷ امکانات شخصی امام
- ◀ ۸۷ الف: زمین و خانه
- ◀ ۸۸ ب: وسایل زندگی
- ◀ ۸۹ ج: اشیای نفیس و کتابها
- ◀ ۸۹ د: وجوه نقدی
- ◀ ۹۰ ادای دین
- ◀ ۹۱ امکانات غیرشخصی امام
- ◀ ۹۱ بر ما منتی ندارید!
- ◀ ۹۲ توجه ویژه به کشاورزان
- ◀ ۹۳ کمک به مستمندان
- ◀ ۹۴ توجه به مناطق محروم

ج: ساده‌زیستی و قناعت

- ◀ ۹۵ بزرگ‌ترین انسان در کوچک‌ترین خانه

- ◀ ۹۵ خبرنگار آمریکایی
- ◀ ۹۷ قناعت و زهد در عین مکننت
- ◀ ۹۷ دوری از مظاهر رفاه
- ◀ ۹۸ سادگی پیرامون امام
- ◀ ۹۹ دفتر جماران
- ◀ ۱۰۱ وسیله نقلیه امام (ره)
- ◀ ۱۰۲ صرفه جویی امام (ره)
- ◀ ۱۰۲ حسابرسی و دقت
- ◀ ۱۰۳ من نمی‌توانم!
- ◀ ۱۰۳ انسان قدم به قدم طاغوتی می‌شود!

د: صلابت و شجاعت

- ◀ ۱۰۵ هنوز دیر نشده است
- ◀ ۱۰۶ طبیعت سگ درنده
- ◀ ۱۰۷ در زمان بمباران و موشک‌بارانها

ه: عفو و گذشت

- ◀ ۱۰۹ دشمنی شخصی هرگز!
- ◀ ۱۱۱ اگر روزی قدرت پیدا کنم!
- ◀ ۱۱۱ این افراد را نباید طرد کرد
- ◀ ۱۱۳ ایشان را بخشیدم
- ◀ ۱۱۵ تداعی خطبه شقشقیه

و: تواضع و فروتنی

- ◀ ۱۱۶ سبقت در سلام
- ◀ ۱۱۶ آقایان معطل نشوند!
- ◀ ۱۱۸ تلگراف آیت-الله گلپایگانی به امام
- ◀ ۱۱۹ و اما برخورد امام
- ◀ ۱۱۹ در مقام معاشرت و همدمی با دوستان
- ◀ ۱۲۱ چرا با ما قهر کرده؟

ز: پشتکار و استقامت

- ◀ ۱۲۱ پابرجا و تغییرناپذیر
- ◀ ۱۲۴ بزرگ‌ترین پاسخ با کوچک‌ترین انگشت!
- ◀ ۱۲۷ برخورد امام با رژیم بعثی عراق
- ◀ ۱۲۸ سن شناسنامه‌ای و سن واقعی
- ◀ ۱۲۹ امام از همه پرکارتر
- ◀ ۱۳۰ پنج کار در یک زمان
- ◀ ۱۳۱ امام، جامع اضداد

پاسداری از اصول و ارزشها

- ۱۳۵ ◀ احترام به قرآن
- ۱۳۷ ◀ قمه زدن
- ۱۳۹ ◀ دقت نظر
- ۱۴۰ ◀ پاسداری از مرزها
- ۱۴۰ ◀ تأیید غیرمسلمین نشود
- ۱۴۱ ◀ ملاقات وزیر خارجه شوروی
- ۱۴۳ ◀ اهمیت دادن به وحدت اسلامی
- ۱۴۳ ◀ جواب با سکوت!
- ۱۴۴ ◀ درس خواندن برای چه؟
- ۱۴۴ ◀ آقایان طلبه باشند
- ۱۴۴ ◀ سکوت!
- ۱۴۵ ◀ چه شده است؟
- ۱۴۵ ◀ تعجب از سهمیه اتومبیل
- ۱۴۵ ◀ اشکال ندارد
- ۱۴۵ ◀ کی این کار را کرده؟
- ۱۴۶ ◀ تکلیف شرعی
- ۱۴۶ ◀ من نمی-دانم چگونه ...
- ۱۴۷ ◀ واجب نیست!
- ۱۴۷ ◀ دختر خیلی خوب است!
- ۱۴۹ ◀ از علی بهتر چی؟
- ۱۵۰ ◀ من کیف نمی-کنم!
- ۱۵۱ ◀ «بسم الله» به جای بفرمایید

عشق متقابل

- ۱۵۵ ◀ مثنوی عاشقان!
- ۱۵۶ ◀ نامه یک مادر شهید
- ۱۵۶ ◀ پاسخ امام
- ۱۵۷ ◀ نامه یک خانواده شهید
- ۱۵۷ ◀ پاسخ امام
- ۱۵۸ ◀ نامه مادر یک آزاده همراه با نامه رمزی فرزندش
- ۱۵۹ ◀ فرازی از نامه رزمنده اسیر
- ۱۵۹ ◀ پاسخ امام
- ۱۶۰ ◀ نامه ای دیگر از یک رزمنده اسیر در عراق
- ۱۶۱ ◀ پاسخ امام
- ۱۶۲ ◀ نامه یک فرزند شهید
- ۱۶۲ ◀ پاسخ امام

- ۱۶۳ ◀ نامهٔ یک جانباز
- ۱۶۴ ◀ پاسخ امام
- ۱۶۵ ◀ نامهٔ دانش‌آموزان کلاس پنجم دبستان دخترانهٔ فاطمیه
- ۱۶۷ ◀ پاسخ امام
- ۱۶۸ ◀ نامهٔ یک دختر بچه
- ۱۶۹ ◀ پاسخ امام
- ۱۶۹ ◀ نامهٔ یک دانش‌آموز ۱۲ ساله
- ۱۷۰ ◀ پاسخ امام
- ۱۷۰ ◀ نامهٔ یک خانم خانه‌دار
- ۱۷۱ ◀ پاسخ امام
- ۱۷۲ ◀ اینجانب دست و بازوی شماها را می‌بوسم!
- ۱۷۳ ◀ حدیثی دیگر از عشق
- ۱۷۶ ◀ تکریم فرزند شهید
- ۱۷۷ ◀ تأثر شدید
- ۱۷۷ ◀ دعا برای رزمندگان
- ۱۷۸ ◀ انسان دوستی بی‌مرز!
- ۱۷۸ ◀ نامهٔ دانش‌آموزان مدرسه «اسپرینگ دال» آمریکا
- ۱۷۹ ◀ پاسخ امام
- ۱۸۰ ◀ درخواست یک دختر آلمانی
- ۱۸۱ ◀ امضاء
- ۱۸۳ ◀ اجرای صیغهٔ عقد
- ۱۸۳ ◀ دست بوسی
- ۱۸۴ ◀ ملاقاتها
- ۱۸۶ ◀ عشق بدون مرز
- ۱۸۷ ◀ سخنان امام در ملاقات با شیخ اسعد التمیمی
- ۱۹۰ ◀ تبرک و دعا
- ۱۹۱ ◀ آنگاه که بی‌عقیده‌ها معتقد می‌شوند!
- ۱۹۱ ◀ پاسخ مثبت به درخواستهای هدیه
- ۱۹۲ ◀ نامه و درخواست یک برادر شهید
- ۱۹۲ ◀ پاسخ امام
- ۱۹۳ ◀ همسر یک شهید لبنانی و مهر کربلا
- ۱۹۵ ◀ درخواست دستمال
- ۱۹۶ ◀ لِلْإِمَامِ (برای امام)
- ۱۹۷ ◀ وفا و محبت بی‌ادعا
- ۱۹۹ ◀ می‌ترسم دردتان بیاید!
- ۱۹۹ ◀ دیدار با مرحوم آیت‌الله شاهرودی
- ۲۰۰ ◀ تبسم و خندهٔ امام

نظم و ترتیب در کارها

- ۲۰۵ ◀ نمونه نظم و پاکیزگی
- ۲۰۷ ◀ فضای معطر
- ۲۰۸ ◀ عدم تأخیر در انجام کارها
- ۲۰۹ ◀ امور مالی و وجوه شرعیه
- ۲۱۰ ◀ قبض رسید از امام برای امام!
- ۲۱۳ ◀ عنایت ویژه نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای
- ۲۱۵ ◀ نمونه دیگر
- ۲۱۵ ◀ رادیو برای امام
- ۲۱۷ ◀ جایی باشد که دست علی نرسد!
- ۲۱۸ ◀ نود دقیقه مشغول نماز ظهر
- ۲۱۹ ◀ نوازش کریمانه
- ۲۲۰ ◀ درسی حکیمانه
- ۲۲۱ ◀ تولید مثل!
- ۲۲۲ ◀ به توضیح المسائل مراجعه کنید!
- ۲۲۳ ◀ از دفتر استفتاء سؤال شود
- ۲۲۴ ◀ سکوت به عنوان پاسخ
- ۲۲۴ ◀ چرا اینجا فرستاده‌اند؟
- ۲۲۴ ◀ به من چه ربطی دارد؟
- ۲۲۵ ◀ بی خود اینجا فرستاده‌اند
- ۲۲۵ ◀ ارجاع به مسئولان
- ۲۲۶ ◀ حفظ مراتب در برخورد با افراد
- ۲۲۶ ◀ شیخ مسیب خودمان!
- ۲۲۷ ◀ در بیرونی
- ۲۲۸ ◀ کمال محبت

آگاهی، اشراف، جامعیت

- ۲۳۱ ◀ اطلاع دقیق
- ۲۳۳ ◀ استفاده از وسائل ارتباط جمعی دشمن
- ۲۳۵ ◀ بگذارید مردم عادت کنند!
- ۲۳۶ ◀ سکتۀ امام و ناآگاهی دشمن
- ۲۳۸ ◀ آرامش و طمأنینۀ خاطر
- ۲۳۹ ◀ چرا لاغر شده‌اید؟

- ۲۳۹ ◀ به شکهایتان اعتنا نکنید
- ۲۴۰ ◀ خلاف دستور خدا برای خدا!
- ۲۴۱ ◀ دعای سفر
- ۲۴۱ ◀ در بازگشت، گزارش حج خونین
- ۲۴۴ ◀ امانتی که بعد از رحلت ...
- ۲۴۶ ◀ اجازه استخاره
- ۲۴۶ ◀ پاسدار اسلام در خدمت امام
- ۲۴۸ ◀ شما این کار را نکنید
- ۲۴۸ ◀ کلمه «عید» را حذف کنید
- ۲۴۸ ◀ روز نوروز
- ۲۴۹ ◀ تعطیل غیر انحلال است
- ۲۵۰ ◀ اهتمام بر نتیجه آرا و نمایندگان منتخب
- ۲۵۱ ◀ چرا بسم الله ندارد؟
- ۲۵۱ ◀ تعجب شهید فتحی شقاقی
- ۲۵۲ ◀ در مورد بهاییها
- ۲۵۳ ◀ توجه ویژه به لبنان
- ۲۵۳ ◀ اجازه استثنایی
- ۲۵۴ ◀ المنار یکی دیگر از برکات امام
- ۲۵۵ ◀ ملاقات استثنایی!
- ۲۵۶ ◀ آخرین ملاقات، آخرین روز
- ۲۵۶ ◀ هنرمندی و هنرپروری امام
- ۲۵۷ ◀ مگر شما اصفهانی نیستید؟!
- ۲۵۸ ◀ بگذارید اینجا!
- ۲۶۰ ◀ جایزه برای نقاشی کودک
- ۲۶۱ ◀ من مایل نیستم ...
- ۲۶۱ ◀ دستخط پیامهای امام

پاسخ به مسائل شرعی

- ۲۶۷ ◀ پاسخ به استفتائات
- ۲۶۸ ◀ نمونه دیگر
- ۲۶۹ ◀ مورد دیگر
- ۲۷۰ ◀ نماز!
- ۲۷۰ ◀ نباید شرکت کنند
- ۲۷۰ ◀ به جهنم!
- ۲۷۱ ◀ حکم وسواس
- ۲۷۱ ◀ باید اجازه بگیرند
- ۲۷۲ ◀ سؤال درباره موسیقی

- ◀ ۲۷۲ مصالحه شود
- ◀ ۲۷۲ تهران، از بلاد کبیره
- ◀ ۲۷۳ مقصد در سفر
- ◀ ۲۷۳ مشکل است!
- ◀ ۲۷۳ عیدی کارمندان خمس ندارد
- ◀ ۲۷۴ تبّین در لیالی مقمره
- ◀ ۲۷۵ بیش از حد نیاز ...
- ◀ ۲۷۵ امام و مسأله حجاب

و سر انجام

- ◀ ۲۸۱ آخرین روزها در محل کار
- ◀ ۲۸۲ در اتاق عمل و درمانگاه
- ◀ ۲۸۶ آخرین روز
- ◀ ۲۸۷ آخرین وداع

امام از منظری دیگر

- ◀ ۲۹۱ اعلامیه سرنوشت-ساز
- ◀ ۲۹۳ در کنار شهیدان
- ◀ ۲۹۳ اگر پیشگویی آیت-الله خمینی را جدی-تر می-گرفتیم
- ◀ ۲۹۷ ده سال بعد
- ◀ ۲۹۸ پشیمان می-شوید!
- ◀ ۲۹۸ بعد از چهارده سال
- ◀ ۳۰۱ آینده غرب و آمریکا

عکسها و پیوستها

- ◀ ۳۰۶ عکسها
- ◀ ۳۴۳ پیوستها

فهرست اعلام

آیات و روایات و اقوال مشهور عربی

مقدمه چاپ دهم

از اوئل دهه شصت، سرفصلی در ماهنامه پاسدار اسلام به عنوان سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی با تحریر خاطرات و مشاهدات راقم این سطور آغاز و با خاطرات دیگر یاران امام ادامه یافت که مجموعه آنها در سالهای بعد تحت همین عنوان و عناوین دیگر مکرر به چاپ رسید. علاوه بر آن نوشته‌های اینجانب به طور جداگانه به مناسبت دومین سالگرد رحلت حضرت امام توسط سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت با نام انوارالعروج با مقدمه علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله به چاپ رسید. همچنین مجموعه این خاطرات به شکل کامل‌تر و در قالب ده فصل به عنوان یادها و یادداشتهایی از زندگی امام خمینی با نام در سایه آفتاب منتشر گردید و با استقبال روزافزون عاشقان امام نه بار با شمارگان بالا تجدید چاپ شد و همزمان بار دیگر در بیروت به وسیله یکی از برادران حزب‌الله ترجمه و تحت عنوان فی ظلال الشمس چاپ و منتشر گردید.

این کتاب در پاکستان نیز به زبان اردو ترجمه و توسط سازمان دانشجویان امامیه پاکستان انتشار یافت و البته همه مزایا و استقبال از این اثر را به حساب جاذبه شخصیت الهی امام و عشق خالصانه امت به امام خود باید گذاشت.

در سالهای گذشته همچنین بخش دیگری از خاطرات حقیر از سیر نهضت امام خمینی با نام حدیث رویش توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسید.

اینک با جمع و افزودن یادداشتهای و خاطرات دیگری که بعضاً در کتاب حدیث رویش یا گفته‌ها و نوشته‌های دیگر آورده بودم به کتاب در سایه آفتاب مجموعه حاضر فراهم گردید تا چاپ دهم با اضافات مورد اشاره تقدیم علاقمندان حضرت امام شود.

یادآوری می‌شود که:

- مبنای آنچه در این مجموعه آمده است بر این بوده که فقط به مشاهدات و اطلاعات بدون واسطه و مستقیم نویسنده اکتفا شود. با این حال اگر در این مجموعه موارد معدودی از قول فرزندان حضرت امام نقل شده است، عمدتاً مربوط به وقایعی است که اطلاع از آن وقایع و مطالب منحصر به ایشان بوده است.

- بعد از چاپ اول در سایه آفتاب مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای «مدظله» فرمودند: من تمام کتاب شما را خواندم. نوشته شما علاوه بر روایت، درایت هم هست. در عین حال حقیر اذعان دارم که آنچه در این کتاب آمده است فقط اندکی از مشاهدات و خاطرات اینجانب است. و این روایت و درایت در حد نگارش ناقص و نگرش و بینش محدود حقیر است و این ذره حقیر کجا؟ و آن آفتاب منیر کجا؟ خدایا! قصور و تقصیر ما را در شناخت امام و ادای حقیقت بیخشی و توفیق خدمتگزاری به اسلام ناب و میراث گران‌بهای امام و شهیدان راهش را در سایه پیروی از مقام ولایت فقیه به ما عنایت فرما.

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الْأَطْهَارِ وَالسَّلَامُ عَلَى رُوحِ اللهِ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا مَعَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ.

عظمت شخصیت حضرت امام، به سان کوهی بود بسیار بزرگ که قلّه رفیعش در ورای ابرهای طبیعت، سر به آسمان معنویت و عبودیت حق ساییده و با پیوند با سرچشمه لایزال هستی، وجودش از زلال معرفت، سیراب گردیده بود و از گستره پیرامونش، چشمه‌سارهای حکمت، جاری شده بود و تشنه‌کامان آب حیات را سرمست شوق وصال می‌نمود. نه قلّه سر به فلک‌کشیده عرفانش در دسترس و دید محجوب ما بود و نه گامهای لنگ آگاهی ما را توان پیمودن دامنه گسترده کمالاتش، و نه اندیشه قاصر ما را توان نفوذ در ژرفای وجودش ...

عظمت شخصیت امام و عمق و گستردگی آن حتی برای نزدیک‌ترین افراد و برجسته‌ترین شاگردان ایشان قابل دسترسی و شناخت دقیق نبود و کسی را هم یارای چنین ادعایی نیست، با این همه هرکس متناسب با درک و ظرفیت خویش و از بعد ظاهری و اثباتی، قطره‌ای از دریای حکمت و فرزاندگی امام را چشیده است و با جمع‌آوری این قطره‌هاست که جویبارهایی از آن دریای فضیلت برای تشنه‌کامان تاریخ و نسلهای آینده، جاری می‌شود.

هرچند این بنده ناچیز بیش از نیمی از عمرم را به سان خاری، در کنار گل بی‌خار وجودش سر کردم، ولی به دلیل عدم قابلیت، کمتر از طراوت و زیبایی ملکوتیش بهره‌مند شدم و بی‌گمان آنچه از او نصیبم شد، قطره‌ای بود از دریا و در عین حال آنچه از درک و احساسم با قلم شکسته در قالب الفاظ ناقص می‌آید باز هم قطره‌ای است از دریا!

به هر حال از آنجا که تمام کارها، حرکتها و گفتارها و حتی سکونها و سکوت‌های امام - هرچند جزئی‌ترین آنها - درسهایی است دقیق و پرمعنی و نمودهایی است از حکمت الهی و روح ملکوتیش که به همه پیروان و عاشقانش تعلق دارد، از این رو هرکس آنچه را از امام دیده و شنیده باید در اختیار همگان قرار دهد و بنده نیز بنا بر تذکر و اصرار برخی از دوستان در زمان حیات امام و بعد از آن تصمیم گرفتم تا علی‌رغم درک قاصر و دید محدود و عدم یادداشت برداری به موقع و روزانه، فقط به تحریر آن قسمت اندکی که جسته و گریخته به طور مستند یادداشت کرده بودم مبادرت ورزم.

بنابراین آنچه در این مختصر آمده است هرگز نمی‌تواند معرف شخصیت والای حضرت امام باشد، بلکه فقط گوشه‌ای است از داستان آشنایی ناقص نویسنده با ایشان و خاطراتی چند از آنچه خود مستقیماً شاهد و مرتبط با آنها بوده‌ام و جز در چند مورد که از مرحوم آیت‌الله شهید حاج‌آقا مصطفی نقل کرده‌ام، از نقل صدها خاطره‌ای که از دیگران شنیده‌ام، خودداری کرده‌ام چرا که نقل بدون واسطه از اعتبار و دقت بیشتری برخوردار است و به این امید که دیگران نیز آنچه را خود شاهد بوده‌اند تحریر نمایند تا ان‌شاءالله مجموعه‌ای کامل از خاطرات مستند که بیانگر مجموعه سیره زندگی امام باشد، برای رهروان و پیروان امام فراهم گردد.

البته در این مجموعه از ذکر پاره‌ای از خاطرات به دلایل سیاسی و برخی به دلیل عدم رضایت امام و برخی نیز به خاطر تکرار موارد مشابه آن در خاطرات دیگران خودداری شده است.

امید مخلصانه‌ام از درگاه خداوند منان آن است که مصداق: «شرّ الناس خدّامنا» نباشم و صمیمانه از پیشگاه مقدسش مسئلت می‌نمایم که ما را با او و بسیجیان مخلصی که چه‌بسا او را هرگز از نزدیک ندیده بودند، ولی راه هزارساله را یکشبه طی کرده و در او ذوب شدند و با اشاره‌اش به مقام شهود و شهادت راه یافتند و به اولیا و مقربان درگاه احدیت پیوستند محشور فرماید.

آمین رب العالمین

فصل اول

در راه آشنایی

سال ۱۳۴۱

بعد از رحلت مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی در فروردین سال ۱۳۴۰ با ارشاد والد مکرمم با نام حضرت امام (قدس سره) به عنوان شخصیت برجسته‌ای که شایسته مرجعیت و زعامت است آشنا شدم و در مهرماه سال ۴۱ با عشق زیارت امام و برای تحصیل علوم دینی در حدود سیزده‌سالگی وارد قم شدم. کمتر روزی بود که از کوچه‌پس‌کوچه‌های «یخچال قاضی» عبور نکنم. آنجا دیار یار بود و حتی دیوارهای گلی‌اش برایم زیبا، دل‌انگیز و دوست‌داشتنی بود. در مدرسه فیضیه ساکن بودم. گرچه در آنجا و صحنها و حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌علیها) نماز جماعت‌های متعدد و باشکوه برپا بود، اما همه چیز و همه‌کس را به هنگام غروب، رها می‌کردم و تا یخچال قاضی به سر می‌دویدم تا پشت سر امام در منزلشان به نماز جماعت بایستم. در آن زمان یکی از نشانه‌های برجستگی یک مجتهد یا یک مرجع در این بود که در مسجدی بزرگ و معروف یا نزدیک به حرم، نماز جماعتش برگزار شود و مأمومین بیشتری داشته باشد، اما حضرت امام در حالی که مجلس درسشان در مسجد «سلماسی» واقع در نزدیکی یخچال قاضی آکنده از درسخوان‌ترین طلاب و فضلا بود، برای امامت جماعت هرگز در پی محراب و مسجد نبودند و فقط تعدادی انگشت‌شمار که به هنگام مغرب خود را به خانه محقرشان می‌رساندند، توفیق می‌یافتند که با امام، نماز جماعت بخوانند، و حقیر کوچک‌ترین آنها بودم.

آغاز درخشش

تا آن روزگار، همان‌گونه که اشاره شد، شهرت حضرت امام عمدتاً در شعاع فضلا و محافل علمی و خواص بود، زیرا که امام براساس منش و روش زاهدانه خود، همواره خود را از معرض شهرت و ریاست دور می‌داشتند و توده مردم و حتی طلبه‌های تازه‌وارد، ایشان را درست نمی‌شناختند تا آنجا که طلبه‌ای مبتدی که هم‌حجره ما بود، از این که ما مقلد امام بودیم، اظهار تعجب می‌کرد.

ولی دیری نپایید که با توطئه ننگین رژیم ستم‌شاهی در قالب «لویج ایالتی و ولایتی» و محتوای ضداسلامی آن، در پاییز ۱۳۴۱ نهضت امام خمینی آغاز شد و برخورد شجاعانه و دفاع سرسختانه امام از اسلام و قرآن، موجب شد که ناگهان چهره الهی و شخصیت ملکوتی امام درخشیدن گیرد و نور محبت و عشق الهی او بر دل‌های پاک بتابد و چند ماه بعد با تغییر تاکتیک رژیم و طرح آمریکایی به اصطلاح «انقلاب سفید» در ششم بهمن ۱۳۴۱، قیام تمام‌عیار امام علیه مثلث شوم «شاه و اسرائیل و آمریکا» شکل گرفت و شالوده انقلاب اسلامی ریخته شد..

صبح بهاری

این بخش از نهضت با سخنرانی آتشین حضرت امام در روز عاشورا در مدرسه فیضیه به اوج رسید. امام با خطاب و عتاب شدیدالحن به شخص شاه از جنایتها و خیانت‌های او به خصوص رابطه با اسرائیل پرده برداشتند. این سخنرانی به دستگیری ایشان در پانزدهم خرداد ۴۲ (دوازدهم محرم) انجامید، و بعد از طی دوران حبس و حصر در تهران، در شب شانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۴۳، آزاد و حدود ساعت ده وارد قم شدند.

آن شب در قم غوغایی بود و بی‌گمان مدرسه فیضیه تا آن زمان غلغله شادی آن شب را به خود ندیده بود. همه تا صبح بیدار بودیم و اینجانب نیز مشغول نوشتن پلاکاردها بودم. هوا همچنان تاریک بود که بی‌صبرانه پیچ و خمهای کوچه‌های محله یخچال قاضی را پشت سر گذاشتیم. سیل جمعیت تمام کوچه‌ها را در بر گرفته بود. عاشقان بیدل، در پی دیدار صاحب‌دل بودند و شیفتگان دل‌داده، در انتظار وصل دلدار، لحظه‌شماری می‌کردند.

طلوع آفتاب در صبحگاهان بهاری بسی روح‌افزا و نشاط‌انگیز است، اما پگاه روز شانزدهم فروردین‌ماه ۴۳ گویی صبح قیامت بود، صبحی بهشتی و دل‌انگیز در بهار زندگی، و طلوع خورشیدی دیگر از فجر صادق در آسمان معنویت. باران رحمت بر دل‌های تفتیده از آتش هجر می‌بارید و اشک شوق وصال از دیدگان جاری بود و لبها به قهقهه مستانه گشوده بود و به قول دوست دیرینمان حجت‌الاسلام محمدحسین بهجتی (شفق) که اشعار شیوایی در توصیف آن روزها سروده بود:

گریه کند دیده ز شوق وصال

خنده کند لب ز سر وجد و حال

حضرت امام آن شب را در منزل روبه‌روی منزلشان - که به نظرم می‌آید آن وقت منزل دامادشان بود - بیتوته کرده بودند. لحظه‌های انتظار هر چه کندتر می‌گذشت و سرانجام زمان طلوع خورشید فرا رسید. فریاد صلوات، غریو شادی و های‌های گریه در هم آمیخت، با آنکه عرض کوچه کمتر از شش متر است، ولی سیل جمعیت و طوفان عشق، دایره تدبیر را در هم ریخت و مدتی طول کشید تا امام عرض کوچه را طی کردند و اوج هیجان در لحظه‌ای بود که علی‌رغم تلاش مرحوم حاج‌آقا مصطفی و آقای «اخوی اردستانی»، که از طلاب قوی‌بنیه بود، در آستانه در و به هنگام فرود آمدن از پله‌ها صحنه‌ای نگران‌کننده و در عین حال بدیع رخ داد: عمامه از سر امام فرو افتاد و باز هم شیرینی و تلخی در اوج به هم آمیخت، تلخی آن که مبادا به امام آسیبی رسد و شیرینی سر برهنه دیدن خورشید در صبح وصال. و این سرفصلی از دلپذیرترین بهار و رؤیایی‌ترین ایام روزگار ما بود.

جشن آزادی

در آن ایام قم یکپارچه نور و سرور بود. جشنی عظیم و تاریخی که از برگ‌های زیبای تاریخ انقلاب است در مدرسه فیضیه با شرکت دهها هزار نفر از سرتاسر ایران، برپا گردید. در این جشن، حجره ما که شماره ۲۶ را با خط درشت بالای سر آن نوشته بودم، در کنار زاویه معروف «بالخیر» مرکز تهیه و توزیع هزاران کیسه نقل بود و ...

جشنها تا هفته‌های متوالی ادامه داشت. جشنهایی که در مساجد و تکایا نمی‌گنجید و هرشب در یکی از خیابانهای اصلی قم برپا می‌شد و حضرت امام نیز شخصاً در برخی از آنها شرکت می‌کردند. در یکی از شبها که جشن باشکوهی در خیابان حد فاصل میدان «شهید مطهری» و میدان «شهید سعیدی» برگزار شده بود، در پایان و بعد از سخنرانی جناب آقای «مروارید» طبق برنامه قبلی تعدادی اعلامیه - قطعنامه معروف که توسط آقای «علی حجتی کرمانی» در جشن فیضیه خوانده شد - را پخش کردم و در همان حال دستگیر شدم، ولی با توجه به تراکم جمعیت و ریختن اعلامیه‌ها از زیر عبا جمعیت برای برداشتن آنها هجوم آوردند و همین وضعیت زمینه را مساعد کرد تا ضمن دستپاچه شدن فرد ساواکی و روکردن به پشت سر و دیدن انبوه اعلامیه‌ها در دست مردم، موفق شدم با یک حرکت سریع دستم را از دست ساواکی کشیده و میان انبوه جمعیت محو شوم و خلاصه ضمن پخش تمام اعلامیه‌ها فرار کنم.

ایفای دو نقش

حضرت امام در اولین سخنرانی بعد از آزادی، در مسجد اعظم، روضه جانسوزی از عاشورای پانزدهم خرداد را که حدود یازده ماه از آن می‌گذشت، خواندند. او که خود حسین(ع) زمان بود، نقش زینب(س) را نیز در رساندن پیام خون شهیدان ایفا کرد... . از کودکان بی‌پدر، مادرهای جوان از دست‌داده، زنهای برادرمرده و ... سخن گفت و از جنایات رژیم ستم‌شاهی پرده برداشت و بیش از پیش بر دشمن خروشید و چرخ نهضت را تحرکی مضاعف بخشید. در آن روز و آن مجلس، طوفانی از احساسات و خشم و نفرت از یزید و یزیدیان زمان برخاست. در عمرم چنین گریه و شیونی ندیده بودم و خود هم تا آن روز آنچنان گریه نکرده بودم. (۴۳ / ۲ / ۲۵)

در تابستان

تابستان سال ۴۳ فرا رسید. حوزه تعطیل شد و اینجانب برای مدتی کوتاه به اصفهان رفتم، ولی در این مدت هم طاقت دوری امام را نداشتم و هرچند روز یک بار به بهانه انجام دادن کاری و رساندن نامه و وجهی، به قم مشرف می‌شدم. یک بار که برای بازگشتن عجله داشتم، قبل از ظهر بود که به منزل امام رسیدم و بلافاصله اذن حضور یافتم و در اندرونی در حالی که مشغول مطالعه بودند به دست‌بوسی نائل شدم. نامه و امانتی پدر گرامیم را تقدیم کردم و فی‌المجلس قبضه‌ها را خودشان نوشتند و مهر کردند و پاسخ نامه را مرقوم فرمودند و آن را با تفقد و لطف کریمانه همراه نمودند. (۴۳/۵/۲۳)

کاپیتولاسیون و تبعید امام

حضرت امام در تاریخ هجدهم شهریورماه نیز سخنرانی مهمی در مسجد اعظم ایراد فرمودند و بالاخره در چهارم آبان‌ماه که مصادف با بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۸۴ - سالروز ولادت حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) - بود، سخنرانی تاریخی و سرنوشت‌سازشان را در مخالفت با کاپیتولاسیون در منزلشان ایراد فرمودند. در آن روز جمعیت عظیمی سرتاسر کوچه‌های محله یخچال قاضی را فرا گرفته بود، و تا شعاع وسیعی در کوچه‌ها بلندگو نصب شده بود. حقیر که از ساعتها پیش از شروع سخنرانی خود را به داخل منزل امام رسانده بودم، در فاصله تقریباً دومتري از پنجره‌ای که حضرت امام در آنجا نشسته بودند، جا گرفتم. لحظات پرهیجان و شورانگیزی بود. سخنانشان را بعد از استرجاع این‌گونه شروع کردند:

من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام، خوابم کم شده. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کرده‌اند. عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند ... ما را فروختند، استقلال ما را فروختند و ...

این سخنان جانسوز که از عمق جان پرسوز امام برمی‌خاست، هر کلمه‌اش چنان شری بر دل مردم افکند و آنچنان جمعیت را ملتهب کرد که صدای ضجه و گریه شدید آنان تا گوش فلک می‌رسید. شور و هیجان و گریه بی‌امان در آن روز جاودانه و فراموش‌ناشدنی به مراتب از آنچه در سخنرانی مسجد اعظم و ذکر مصیبت شهدای پانزدهم خرداد دیدم بیشتر بود و وصف‌ناپذیرتر.

حضرت امام در این سخنرانی مفهوم کاپیتولاسیون را به بهترین وجه اینگونه تبیین کردند:

ملت ایران را از سگهای آمریکا پست تر کردند... اگر شاه ایران یک سگ آمریکایی را زیر بگیرد بازخواست می کنند و چنانچه یک آشپز آمریکایی شاه ایران را زیر بگیرد... هیچ کس حق تعرض ندارد

امام در ادامه از اعماق جان فریاد زد:

آقا من اعلام خطر می کنم. ای ارتش ایران! من اعلام خطر می کنم. ای سیاستیون ایران! من اعلام خطر می کنم... ای علمای ایران! ای مراجع اسلام! من اعلام خطر می کنم... ای نجف! ای مشهد! ای تهران! ای شیراز! من اعلام خطر می کنم...

... آن آقایانی که می گویند باید خفه شد، اینجا هم باید خفه شد؟ اینجا هم خفه بشویم. ما را بفروشد و خفه بشویم. قرآن ما را بفروشد و خفه بشویم. والله گناهکار است کسی که داد نزند. والله مرتکب گناه کبیره است کسی که فریاد نکند. ای سران اسلام! به داد اسلام برسید... ای شاه! به داد خودت برس... ما زیر چکمه آمریکا برویم چون ملت ضعیفی هستیم!... آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از همه بدتر، همه از هم پلیدتر.

گفتنی است هنگامی که رژیم از تصمیم امام برای این سخنرانی آگاه شد، پیکی را برای ملاقات با امام گسیل داشت و با امتناع امام از پذیرش او، از طریق حاج آقا مصطفی ابلاغ کرد که امام حتی اگر به شخص اول مملکت حمله کند چندان مهم نیست، ولی به هیچ وجه نباید به آمریکا تعرض کند که بسیار خطرناک است. اما امام ضمن آن که با این جمله: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از همه بدتر، همه از هم بدتر، همه از هم پلیدتر» سیاست پایدار «نه شرقی نه غربی» را نهضت اسلامی فریاد کرد، در ادامه با حساسیت بیشتر روی آمریکا تمرکز کردند و فرمودند:

اما امروز سروکار ما با این خبیثهاست، با آمریکاست. رئیس جمهور آمریکا بداند، بداند این معنا را که منفورترین آدم دنیاست پیش ملت ما، امروز منفورترین افراد بشر است پیش ما.

آقا تمام گرفتاری ما از این آمریکا است، تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکاست. این و کلا هم از آمریکا هستند... اگر نیستند چرا نمی ایستند در مقابل داد بزنند؟

از دیگر نکات مهم این سخنرانی امام این بود که ضمن سرزنش شدید نمایندگان مجلس به خاطر تصویب این قانون ذلت بار فرمودند:

... آنهايي که رأی دادند خیانت کردند به این مملکت، اینها وکیل نیستند، دنیا بداند اینها وکیل ایران نیستند! اگر هم بودند من عزلشان کردم.

امام نه از جایگاه مرجع تقلید و در مقام فتوای شرعی بلکه از موضع ولایت شرعی است که می تواند وکیل را بر فرض وکیل بودن عزل کند و این جلوه ای از دیدگاه امام در مورد ولایت فقیه است که سالها قبل از آنکه در نجف اشرف بحث ولایت فقیه را مطرح کنند عملاً آن را ابراز کردند.

حضرت امام پیام مکتوبشان را در همان روز با آیه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء/۱۴۱) آغاز کردند و با استناد قوی به قرآن مسأله کاپیتولاسیون را با قاطعیت مردود دانستند و به این ترتیب عملاً روشن ترین درس قرآنی را برای اثبات پیوند عمیق دین و سیاست، به جامعه آموختند.

در صبحدم سیزدهم آبان - نه روز بعد از آن سخنرانی - بود که قم را در سلطه حکومت نظامی و کماندوها یافتیم و خیلی زود در حالی که در مدرسه «خان» محبوس بودیم از دستگیری مجدد امام مطلع شدیم و بعد از آن شاهد دستگیری مرحوم حاج آقا مصطفی بودیم که پس از حدود دو ماه به صورت ظاهر آزاد اما بعد از چند روز بار دیگر دستگیر و نزد امام در ترکیه تبعید شدند.

ترس و آرامش

در اینجا خالی از لطف نیست که خاطره‌ای را از مرحوم حاج آقا مصطفی نقل کنم، ایشان می‌فرمود:

هنگامی که ایادی بلند مرتبه رژیم همراه با تمهیدات نظامی و امنیتی شدید مرا دستگیر کردند، آنها به شدت نگران و مضطرب از احتمال وقوع حادثه‌ای غیرمترقبه بودند ولی من که ساعت‌های متوالی، تلاش و تحرک و کم‌خوابی را در آن روزها تحمل کرده بودم، در همان دقایق اول خروج از قم فرصت را غنیمت شمردم و با کمال آرامش خاطر به خوابی عمیق فرو رفتم و در تهران بیدار شدم! در حالی که آنها تعجب و حیرت خود را از دیدن این منظره نتوانستند کتمان کنند.

ترس و دلهره آنها با همه عده و عده و قدرت سرکششان از یکسو و آرامش وطمأنینه فرزند روح خدا در حال دستگیری و رفتن به سوی سرنوشتی نامعلوم، حائز دقت و تدبیر فراوانی است.

بدیهی است توصیف و بیان جزئیات آن روزها و سایر حوادث انقلاب و صحنه‌های زندگی حضرت امام به عهده مورخین است و حقیر را در این مختصر بیش از این نیست که فقط آنچه خود دیده‌ام همراه با انطباق خویش بازگو کنم.

دعای توسل

بعد از دستگیری و تبعید حضرت امام به ترکیه، تا مدتی شبها بعد از نماز مغرب، جلسات دعای توسل برای سلامتی و آزادی امام در رواق بالای سر حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) برگزار می‌گردید و در راستای احیای مجدد اسلام ناب و با پیروی از شیوه امام سجّاد (علیه‌السلام) بعد از حادثه دلخراش عاشورا، این جلسات در قالب دعا و گریه و با محتوایی سیاسی-عبادی، برگهایی زیبا از تاریخ مبارزه با ستم و طاغوت را رقم می‌زد.

به‌ویژه هنگامی که در دعای توسل نوبت به حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) می‌رسید و ذکر مصائب و زندانها و هجرانهای آن حضرت به میان می‌آمد، یاد امام و مظلومیتش را تداعی می‌کرد و شعله عشق و سوز هجران را در دل شیفتگان پاکباخته‌اش، که تا آن زمان از او بی‌خبر بودند، برافروخته‌تر می‌کرد و همه ناله‌ها و گریه‌ها بود که به رساترین شعار تبدیل می‌شد و همه رهگذران و زائران حضرت معصومه (س) را به خود جذب می‌کرد و آنگاه که نوبت به نام حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌رسید، همراه بود با اشعاری که هرچند مخاطب آن امام غایب بود ولی در آن شرایط با نایب غایب او نیز منطبق بود:

ما را به جهان بی‌گل روی تو صفا نیست
زیرا که جهان جسم و تو چون «روح» و روانی
پوشیده ز خفّاش بود چشمه خورشید
با آن که منور ز رخس گشته جهانی
بعقوب صفت منتظر دیدن رویت
تا کی رسد از یوسف گم‌گشته نشانی^۱

^۱ - از جمله طلایی که دعا و روضه را می‌خواندند، جناب حجت الاسلام شیخ رضا مطلبی (امام جماعت مسجد ابودر تهران) بود که با صدای دلنشین خود اشعار فوق را می‌خواند.

و بدینسان باز هم سوز فراق، جمع پریشان را می‌گذاخت و زبان حال هریک این بود:

سینه را طوفان غم در هم شکست

کشتی دل در میان خون نشست

و بالاخره زمینه برای پایانی شورانگیز فراهم می‌شد که در ختم دعا، دین و سیاست و تولی و تبری به عنوان دو روی یک سکه به هم می‌آمیخت و دعاها برای سلامتی و پیروزی امام و نهضت، و نفرینهای کوبنده و صریح علیه نظام ستم‌شاهی همراه با طنین «آمین»های محکم، عرصه را بر مزدوران سفاک شاه خائن تنگ می‌کرد و بدین‌گونه مسجد «بالای سر» در این مقطع به یکی از میدانهای ستیز بین حق و باطل درآمده بود. از یک سو سربازان امام زمان (عج) با حربۀ گریه و دعا، از دیگر سو مزدوران طاغوت با سرنیزه و باتوم برای جلوگیری و برهم زدن جلسه دعا که حتی از تجاوز به حریم حضرت معصومه (س) ابا نمی‌کردند و در چند نوبت این تهاجم وحشیانه تا صحن مطهر کشیده شد و تعداد زیادی را نیز دستگیر و زندانی کردند چنانکه در یک نوبت هجده نفر که بنده نیز جزء آنها بودم، دستگیر و روانۀ زندان شدند.

سرانجام بعد از چندی مأمورین رژیم با پیشگیری از تجمع مردم موفق شدند این جلسات را تعطیل کنند، ولی از آن پس، جلسه دعا به صورت مخفیانه و دوره‌ای در منازل طلبا ادامه یافت و ضمن دعای توسل، سخنرانیهای استاد بزرگوار و عارف وارسته «انصاری شیرازی» که همه در توصیف امام بود، معنویت ویژه‌ای به جلسات می‌داد تا آنجا که برخی از طلبای پای صحبت ایشان از شدت گریه بیهوش می‌شدند.

مداد پاک کن، کلیشه عکس امام

با آغاز نهضت و درخشش و محبوبیت حضرت امام، چهره ملکوتی ایشان بر صفحه دلها نقشی پایدار یافت و عکس نورانی‌شان زینت‌بخش کوی و برزن و بزم یاران شد، ولی بعد از دستگیری امام، رژیم تلاشی گسترده را برای محو آثار و تصاویر و نام امام آغاز کرد و متقابلاً عکس و نام امام به یکی از مهم‌ترین شعارهای نهضت تبدیل شد. دستگاههای اطلاعاتی و پلیسی رژیم ستم‌شاهی تمام چاپخانه‌ها و عکاسیها را به منظور جلوگیری از چاپ عکس و آثار امام به شدت زیر نظر قرار دادند و عکسهای موجود نیز در همه‌جا به وسیله عناصر رژیم برچیده می‌شد. در این شرایط خداوند متعال، حقیر را برای نشر تصویر امام به روشی دیگر رهنمون شد و با توجه به عدم دسترسی به امکانات فنی پیشرفته به ساختن کلیشه تصویر امام به شیوه ذیل توفیق یافتم:

با توجه به اینکه مهارت چندان در نقاشی صورت نداشتیم، با استفاده از عکس طبیعی امام، روی عکس را به همان‌گونه که بود، با خودنویس رنگ‌آمیزی کرده و مدادپاکنی را با همان اندازه بعد از نم زدن، روی عکس می‌چسباندیم و بعد از جدا کردن، عکس امام روی پاک‌کن نقش بسته بود، سپس با نوک تیغ قسمت‌هایی را که باید سفید باشد می‌کندم و بدین‌گونه کلیشه نسبتاً مطلوبی از عکس امام ساخته شد و با استفاده از استامپ به آسانی عکسها تکثیر می‌شد و البته روی دیوار گچی و سیمانی صیقل شده و نیز روی دیوار رنگ روغنی‌دار خیلی خوب منعکس می‌شد و محو کردن آن بسیار مشکل بود.

با تعدد ساخت این کلیشه‌ها کم‌کم مهارت یافتم لکن مشکل اصلی نداشتن پاک‌کن بزرگ و پول خرید آن بود که وقتی مرحوم «آیت‌الله ربانی شیرازی» اطلاع یافت، با هم به بزرگ‌ترین لوازم‌التحریرفروشی قم رفتیم و ایشان تمام مدادپاک‌کنهای موجود را خرید و در اختیارم قرار داد و تدریجاً در اختفاء و به‌گونه‌ای که حتی نزدیک‌ترین دوستانم مطلع نشوند، آنها را به کلیشه تبدیل می‌کردم و جهت بهره‌برداری و توزیع به شهرستانها به ایشان تحویل می‌دادم و بدین‌وسیله در سطح کشور تصویر حضرت امام بر در و دیوار و حتی روی اسکناسها و پرچمها نقش بست و متأسفانه در برخی شهرستانها افرادی نیز در این رابطه دستگیر و شکنجه شدند.

نمونه‌ای جالب از استفاده از این روش این بود که در عصر یک روز بحرانی در قم که دهها کماندوی مسلح و سپر به دست سایه‌ای از رعب و وحشت در «میدان آستانه» گسترده بودند و کیوسک وسط میدان مقر افسران و فرماندهان انتظامی و امنیتی بود، با مهارت و در یک لحظه به هنگام عبور از کنار کیوسک با همان کلیشه که چند لحظه قبل در دالان مدرسه

فیضیه آن را با زدن روی استامپ آماده کردم بودم، دیواره کیوسک را به عکس امام مزین کردم و بعد از چند دقیقه که مأمورین متوجه شدند، جمعیت ناظر بودند که افسران با چه اضطرابی تلاش می‌کردند تا با آب و مواد شوینده تصویر را محو کنند و به همین شیوه امکانه مختلف و از جمله تمام ستونهای شبستان «مسجد اعظم» ظرف چند دقیقه دور از چشم مأمورین به صدها عکس امام آراسته شد و چشم دوستان را روشن و اعصاب دشمنان را متشنج کرد و ...

کارت تبریک

قبل از آن نیز در زمانی که حضرت امام دوران حبس و حصر را در تهران می‌گذراندند، به مناسبت نوروز سال ۴۳ برای اولین بار کارت تبریکی با عکس حضرت امام به وسیله اینجانب طراحی و تهیه شد که مورد استقبال وسیع قرار گرفت و طی مدتی کوتاه صدها هزار نسخه از آن مخفیانه تکثیر و با کمک و همت دوستان مبارزی همچون «مرحوم شهید قریشی خمینی» و «آقای کروی» در سراسر کشور توزیع شد.

در این کارت تبریک دو مضمون جالب به کار رفته بود: یکی استفاده از آیه: «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»^۲ به تناسب زندانی بودن حضرت امام و تشابه با حضرت یوسف در این زمینه و دیگری این بیت شعر:

بُودَ آن روز بر ما عید مطلق

که در جنبش درآید پرچم حق!

که دلیل انتخاب این بیت شعر و حتی اینکه از کجا آن را پیدا کردم و علت تداعی آن، برایم نامعلوم و ناشناخته ماند تا حدود پانزده سال بعد، که انقلاب به پیروزی رسید و در یوم‌الله و عید واقعی بیست و دوم بهمن ۵۷ که پرچم حق به اهتزاز درآمد تازه تنبیه و تنبیهی شد که:

«ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»^۳

در سال بعد نیز یعنی نوروز سال ۴۴ که حضرت امام به ترکیه تبعید شده بودند، کارت تبریک دیگری را تهیه کردم که آیات متناسب با حضرت امام و تبعید ایشان و قضیه کاپیتالاسیون را همراه با اشعاری که زبان حال علاقه‌مندان و عاشقان مهجور بود در آن گنجانده بودم.

از آنجا که در این سال امکان چاپ تقویم با عکس حضرت امام نبود، متن تقویمی را که تصویر آن ملاحظه خواهد شد، همراه با عکس حضرت امام، خطاطی کردم و در یکی از عکاسیهای قم تکثیر و سپس توزیع گردید.

عکس دیگری را در همان سال همراه با زیرنویس عربی و انگلیسی که متن آن را مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی جهت توزیع در مکه مکرمه فراهم کرده بود، خطاطی کردم و در مراسم حج تکثیر و توزیع گردید و ظاهراً این اولین عکسی بود که از امام در راستای تبلیغ نهضت اسلامی در کنگره بزرگ حج، توزیع شد.

هرچند بیان این بخش از مطالب از آن جهت که ربطی به اینجانب دارند، برایم ناپسند بود اما از آن جهت که مشتمل بر گوشه‌ای هرچند ناچیز از جریانات نهضت است ناگزیر از طرح آنها شدم و به هر حال بنده بعد از چند بار دستگیری کوتاه‌مدت، سرانجام در تابستان سال ۴۴ تحت تعقیب شدید قرار گرفتم و بعد از مدتی اختفاء در قم و تهران و اصفهان، مخفیانه به عراق گریختم و توفیق سالها مجاورت در عتبات عالیات و زندگی در خدمت حضرت امام، در نجف اشرف، نصیبم

^۲. یوسف/۳۳، ترجمه: پروردگارا! زندان برای من از آنچه مرا بدان می‌خوانند، دوست‌داشتنی‌تر است.

^۳. انفال/۱۷، ترجمه: تو تیر نیفتندی آنگاه که تیر افکندی، بلکه خداوند تیر افکند.

شد و بی‌گمان این سعادت و توفیق که تا لحظهٔ رحلت حضرت امام ادامه یافت، جایزه و تفضلی بود از سوی خدای منان، در همین دنیا و در امتداد همان هدایتها و الطاف الهی در زمان کودکی و نوجوانی.

فصل دوم

پیوند با ولایت

چشم گریان

امام مظهر صلابت و استواری بود، ولی برای آدمهای یک‌بُعدی و کسانی که از اسلام و ایمان به خدا دور هستند، شاید قابل تصور نباشد که یک انسان در عین صلابت و استواری در راه هدف و نیز سرسختی و انعطاف‌ناپذیری در برخورد با موانع و دشمنان چگونه می‌تواند در بُعدی دیگر، مظهر رقت قلب، عاطفه و محبت باشد. راز و نیازها و مناجات‌ها و تهجد‌های امام کاملاً مخفی و دور از چشم دیگران بود. با این همه در برخی موارد که نمی‌شد مخفی کرد آنچه دیده‌اند و دیده‌ایم، بسیار عجیب است:

انسانی که در مرگ فرزند عزیز و ارشدش گریه نکرد و فقط وقتی مطلع شد، گفت: «**أَنَا اللَّهُ وَاَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ**»^۴ همین امام را کسی ندیده است که ذکر مصیبت امام حسین (علیه‌السلام) و یا حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) و دیگر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را بشنوند و گریه نکنند.

یک روز به مناسبت شهادت یکی از ائمه (علیهم‌السلام)، چند نفری برای خواندن دعای توسل، به اتاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند. بعد از شروع، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند. در ضمن دعای توسل، یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری کرد. با آنکه ذاکر، روضه‌خوان ماهری نبود و با حضور امام دست‌پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود، اما همین که شروع به روضه کرد - با آنکه هنوز مطلب حساسی را بیان نکرده بود - امام چنان گریه کردند که شانه‌هایشان به شدت تکان می‌خورد، بنده وقتی زیرچشمی به سیمای امام نگاه کردم، دانه‌های متوالی اشک را که از زیر محاسن معظّم‌له روی زانوهایشان فرو می‌ریخت دیدم. چند لحظه‌ای طول نکشید که یکی از نزدیکان از زاویه‌ای که امام نبیند، به ذاکر اشاره کرد که روضه را قطع کن. زیرا این گریه شدید، ممکن بود خدای‌ناکرده بر قلب مبارک امام اثر بگذارد.

امام در مدتی که در نجف اشرف بودند، در تمام شبهای شهادت معصومین (علیهم‌السلام) در منزلشان ذکر مصیبت داشتند و به مناسبت شهادت حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) این برنامه سه شب ادامه داشت. آن گریه کردن و اشک ریختن بدون استثنا در همه این روضه‌خوانیها وجود داشت.

افراد معمولی در مقام ذکر مصیبت معصومین و اولیاء حق، معمولاً بیشتر از آنکه از یاد مصیبت متأثر شوند تحت تأثیر شرایط جنبی مانند صوت غم‌انگیز و مهارت سخنوری گوینده و گریه و تباکی دیگران قرار می‌گیرند و حالی پیدا می‌کنند، اما در مورد امام دفعات مکرری را دیدم علی‌رغم آنکه هیچ‌یک از شرایط جنبی مذکور وجود نداشت، به محض اینکه ذاکر **السلام‌علیک یا ...** را به زبان می‌آورد اشک ایشان جاری می‌شد و به شدت می‌گریست و در واقع گریه امام بود که در این مجالس بی‌ریا هر دل سنگی را به یاد مصائب اولیاء خدا و ائمه طاهرین ذوب می‌کرد و باشکوه‌ترین شور و حال معنوی را در بزم عاشقانه خود پدید می‌آورد.

دیگر از ساقی نشان باقی نبود

زانکه آن می خواره جز ساقی نبود
خود به معنی باده بود و جام بود
گر به صورت رند دُرد آشام بود

برنامه تشریف به زیارت

حضرت امام در طول مدت سیزده سالی که در نجف اشرف اقامت داشتند، هر شب، سه ساعت بعد از غروب آفتاب - در تمام فصول سال - به عزم زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از منزل خارج می شدند. مسافت بین خانه تا صحن مطهر را پیاده در حدود هفت دقیقه طی می کردند. از در قبله وارد صحن و از کفش کن ضلع زاویه جنوبی ایوان، عبور می کردند و بعد از اذن دخول در رواق، به حرم مطهر مشرف می شدند. پایین پا زیارت مختصری می خواندند و سپس به طرف ضلع جنوبی ضریح، روبه روی صورت و محل دو انگشت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می ایستادند «زیارت امین الله» را می خواندند و بر خلاف دیگران و عامه مردم که از همان جا بالاسر را دور می زدند، حضرت امام از همان نقطه باز می گشتند و از پایین پا به پشت سر می رفتند، ایشان نماز زیارت و معمولاً «زیارت جامعه» را نیز نشسته می خواندند.

هرگز از بالای سر عبور نمی کردند

نکته جالب توجه اینکه هیچ گاه دیده نشد که حضرت امام از بالای سر حضرت امیر (علیه السلام) بگذرند، چه رسد که توقف کنند. رعایت همیشگی این روش، ضمن اینکه نمودار کمال ایمان و احترام آن حضرت به حریم مقام ولایت بود، اهل نظر و معنی را متوجه نکته ای ظریف می کرد؛ چرا که طبق یکی از احتمالات و نقلهای چهارگانه، بالای سر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، محل دفن سر بریده امام حسین (علیه السلام) است. همین احتمال کافی است که عارفان پاکبخته حقیقت، پای خود را روی چنین مکانی که محتمل است مدفن سر مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) باشد نگذارند.

حضرت امام در مراجعت از حرم مطهر، معمولاً به طرف مرقد مرحوم «علامه حلی» و مرحوم «شیخ محمدحسین کمپانی» که در قسمت شمالی ایوان طلا و مجاور گلدسته شمالی قرار داشتند، می رفتند و به قرائت فاتحه می ایستادند و سپس به طرف زاویه جنوبی ایوان بر می گشتند.

لازم به ذکر است که مقدر بود، در نهایت، فرزند برومند حضرت امام، مرحوم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی در کنار مرقد مرحوم کمپانی که از نزدیک ترین نقاط به مرقد مطهر مولی الموحدین است، به خاک سپرده شود!

تقید به زیارت

حضرت امام در طول مدت چهارده سال، جز در مواردی مشخص و شبیهایی که به مناسبت زیارت های مخصوصه به کربلا مشرف می شدند و گاهگاهی که بیمار می شدند، به گونه ای که درس و نماز جماعت و آمدنشان به بیرونی تعطیل می شد و طبعاً تشریفشان به حرم نیز میسر نبود - که بحمدالله کم اتفاق می افتاد - در تمام شبهای دیگر، به استثنای یک شب، که به خاطر دارم و بعداً خواهم گفت، هرگز برنامه تشریف به حرم و زیارتشان ترک نشد. این در حالی است که عموماً کسانی که در عتبات مقدسه، مجاور می شوند، هر چند هم علاقه مند باشند، کم کم وضعیت برایشان عادی می شود. چه بسا هفته و ماه هم بر آنها بگذرد و توفیق تشریف پیدا نکنند، ولی حضرت امام بر مبنای ایمان و عشق غیرقابل وصفی که به مقام ولایت کبری داشتند و با نظم شگفت انگیزی که در کارها و برنامه هایشان بود، زیارت حضرت امیر (علیه السلام) همچون نماز جماعت و

درسشان هرگز بدون عذر، ترک نمی‌شد. گرچه حتی در اوقاتی که به دلایل سابق‌الذکر به حرم مشرف نمی‌شدند، خبر داشتیم که در خانه و احیاناً از روی پشت بام زیارتشان را می‌خواندند!

به این ترتیب با توجه به این که حضرت امام از تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۴۴ تا ۱۳ مهر ۱۳۵۷ به مدت ۱۳ سال (۴۷۴۵ روز) در عراق بودند و با توجه به این که جز در موارد استثنائی و ایام زیارت‌های مخصوص امام حسین (علیه السلام) که به کربلا مشرف می‌شدند، می‌توان نتیجه گرفت که امام در طی این مدت حدود ۴۵۰۰ بار به زیارت حضرت امیر(علیه السلام) و حدود ۲۰۰ بار به زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) تشریف یافتند.

نقطه ضعف!

نکته جالب و در عین حال اسفانگیز در حاشیه این جلوه معنوی امام، این بود که معاندین بیماردل و مزدوران ساواک و سازمان‌های جاسوسی غرب و شرق که بعضاً در لباس روحانیت! وظیفه تضعیف امام را بر عهده داشتند، آنگاه که نتوانستند کوچک‌ترین نقطه ضعفی را از امام پیدا کنند، با وقاحت و بی‌شرمی مخصوص به خودشان سعی کردند که بزرگ‌ترین نقطه قوت امام را به صورت یک نقطه ضعف القا کنند! آنها در حوزه نجف با ظاهری مقدس‌مآبانه و با شیوه‌ای شیطنت‌آمیز مطرح می‌کردند که این روشی که آقای خمینی در پیش گرفته و تقید منظمی که به زیارت حضرت امیر (علیه السلام) دارد، موجب شده که سایر مراجع و بزرگان که به طور مرتب و زود به زود به حرم مشرف نمی‌شوند، زیر سؤال قرار گیرند و تضعیف و هتک حرمت شوند!!

توهین به امام در حرم!

یکی از همین افراد که متأسفانه از ارکان بعضی بیوت و اطرافیان نزدیک یکی از مراجع بود، با توجه به خبائتی که در او معروف بود و به او نمی‌آمد که اهل حرم و زیارت باشد، بعضی شبها درست در همان ساعتی که امام به حرم مشرف می‌شدند، به حرم می‌آمد. او تعمد داشت که با امام برخورد کند و با قیافه‌ای عبوس، مثل برج زهرمار و مار زخم‌خورده به چهره امام خیره شود. اینجانب، خود، این شخص را با چنین حالتی، در آن موقعی که امام در کنار ضریح مطهر، به خواندن زیارت ایستاده بودند، دیده بودم. با آنکه حرم شلوغ نبود، همه جا را رها کرد و پشتش را به امام کرد و به این عنوان که زیارت می‌خواند، در تمام مدتی که امام مشغول زیارت بودند، بین ضریح و امام حائل شد! و در حالی که افرادی که توجه داشتند، از شدت ناراحتی و انزجار از این عمل زشت و توهین‌آمیز و عمدی او به خود می‌پیچیدند و در آن شرایط غربت، چاره‌ای جز صبر نداشتند، حضرت امام، گویی اصلاً در این عوالم نبودند و با همان حال و توجه همیشگی مشغول زیارت بودند و گویا زبان حالشان همان شعر منسوب به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود که می‌فرماید:

وَلَقَدْ أَمَرَ عَلَى اللَّيْمِ يَسْبِنِي

فَمَضَيْتُ نَمَةً قُلْتُ لَا يَعْزِينِي

ترجمه: آن‌گاه که بر انسانی پست و فرومایه که مرا فحش می‌دهد، برخورد می‌کنم، از کنارش می‌گذرم، گویی که در این ناسزاگویی منظورش من نمی‌باشم.

شبی که امام به حرم نرفتند

همان‌گونه که اشاره شد، حضرت امام، جز در مواقعی مشخص، هر شب، رأس دو ساعت و سی دقیقه بعد از غروب آفتاب، برای ملاقات عمومی به بیرونی تشریف‌فرما می‌شدند و بعد از نیم ساعت تمام، برمی‌خاستند و به حرم مشرف می‌شدند، تا جایی که در نظر دارم، تنها در یک مورد با آنکه به ظاهر هیچ‌گونه محذوری نداشتند، وقتی که موعد مقرر فرا رسید، از جا برخاستند و به جای اینکه مثل همیشه، طول اتاق را طی کنند و به طرف دری که از راه پله‌ها به کوچه منتهی می‌شد بروند، برخلاف انتظار از همان‌جا که می‌نشستند در کنار در منتهی به اندرونی به طرف اندرونی بازگشتند.

طبق روال همیشگی، نعلینهای امام را هم به آن طرف برده بودند که با حرکت امام به سوی اندرونی یکی از آقایان به سرعت نعلینها را به این طرف آورد و امام به اندرونی رفتند! افراد حاضر شگفت‌زده شدند؛ چرا که امام را در حال سلامت و نشاط مشاهده کرده بودند. تنها بیماری بود که مانع تشریف امام به حرم بود، همه از سلامت امام جويا شدند، ولی هیچ‌چیز معلوم نشد و حتی نزدیکان نیز هیچ دلیلی بر این قضیه نیافتند. همه متعجب شده بودیم. به هر حال، ما هم به حرم مشرف نشدیم و به مدرسه رفتیم.

روز بعد، گفته شد که در همان ساعتی که امام طبق معمول به حرم مشرف می‌شدند، سفیر ایران در بغداد به حرم آمده و به ظاهر به عنوان اهدای فرش از سوی شاه، مراسمی را برگزار کرده بود. با توجه به اطلاع دقیق آنها از زمان تشریف حضرت امام به حرم و انتخاب همین وقت برای مراسم مذکور و فیلمبرداری از آن، معلوم شد که توطئه‌ای را در سر داشتند، بدین‌سان معمای عدم تشریف امام به حرم برایمان حل شد.

صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام

روزهای ملاقات عمومی در حسینیه جماران، هنگامی که مردم از یکی دو ساعت قبل، به تدریج جمع می‌شدند، گاه و بی‌گاه صدای صلواتشان بلند می‌شد. طبعاً صدای این صلواتها در داخل به گوش امام می‌رسید. یک روز متوجه شدیم که امام با شنیدن صدای صلوات و نام مبارک پیغمبر اکرم (ص) آهسته صلوات می‌فرستند. مدت‌ها در این مورد دقت کردم. هیچ‌گاه ندیدم که ایشان صدای صلوات را بشنوند و خود، صلوات نفرستند.

فصل سوم

التزام به ضوابط

رعایت دقیق

حضرت امام در موضع عمل به وظیفه و رعایت ضوابط شرعی - از ریزترین و ساده‌ترین امور تا مهم‌ترین مسائل - با هیچ‌کس، حتی محبوب‌ترین کسان و دوستانشان اهل مداهنه و مجامله نبودند. علی‌رغم کارهای زیاد و تصرفات گسترده‌ای که در بسیاری از امور داشتند، من هرچه در طول این مدت دقت کردم، موردی را نیافتم که حضرتش در پیشگاه خداوند گیر و گرفتار باشند.

حضرت امام، دست به هیچ کاری نمی‌زدند مگر آنکه یا خود به تشخیص قطعی رسیده باشند یا آنکه از طرق شرعی دیگر، حجت بر ایشان تمام شده باشد.

نکته جالب اینکه عموماً در بخش اول، یعنی آنچه خود به تشخیص قاطعی رسیده بودند، اشتباه و پیامد نامطلوب دیده نشد و اگر احیاناً اشتباه و خطایی رخ می‌داد، مربوط به بخش دوم بود که موضوعی مثلاً از طریق بی‌بینه، زمینه صدور حکم امام می‌شد؛ همانند انتخاب و تأیید برخی از لیبرالها و ... که بر حسب نظر و تأکید افراد موثق و مورد اطمینان انجام دادند. ولی عجیب اینجاست که وقتی هم از اشتباه در این انتخاب سخن گفتند، با کمال بزرگواری و کرامت، اشتباه را خود به گردن گرفتند و دیگران را به خاطر اشتباهشان سرزنش نکردند.

حضرت امام در اموری که نیاز به بی‌بینه، یعنی دو شاهد عادل داشت تا جایی که خودشان خلاف آن را احراز نمی‌کردند، بر حسب بی‌بینه که یک حجت شرعی است، عمل می‌کردند. مثلاً در صدور اجازات حسبیه برای افراد، چنانچه خودشان شناخت لازم را از فرد درخواست‌کننده نداشتند، ممکن نبود که بدون توثیق دو نفر عادل مورد تأیید حضرتشان، اقدام کنند. در جماران، یکی از افرادی که با دفتر همکاری داشت، درخواست اجازه کرده بود. هنگامی که به عرض رسید، به تأیید و توثیق یک نفر از حاضران در خدمتشان و تأکید ایشان، اکتفا نکردند و در حالی که نگاهشان را متوجه حقیر کردند، فرمودند:

باید یک نفر دیگر هم ایشان را توثیق کند.

که با سکوت اینجانب، مسئله منتفی شد.

* * *

به یاد دارم در نجف اشرف، مرحوم «حاج شیخ نصرالله خلخالی» که اشاره‌اش برای مراجع، کار دهها شاهد عادل را می‌کرد و برای حضرت امام نیز بسیار مکرم و محترم بود، شخصی را توثیق و برای او مصراً درخواست اجازه امور حسبیه کرد، ولی حضرت امام با کمال صراحت فرمودند:

شما یک نفر، یک نفر دیگر هم باید ایشان را تأیید کند!

اما در اموری که مورد بی‌بینه نبود و تشخیص شخص سؤال‌کننده، در صدور اجازه و حکم کافی بود، باز هم مسئولیت را متوجه طرف می‌کردند و اجازه و پاسخ را به نحوی می‌دادند که اگر خطا و خلافی در آن باشد، خودشان پیش خدا گرفتار نباشند و معمولاً پاسخ با «اگر» و «چنانچه» و «در فرض مذکور» و امثال آنها همراه بود که نمونه‌هایی از آن ذیلاً ذکر می‌شود:

حضرت امام، صرف سهم مبارک امام (علیه‌السلام) را برای ساختن مسجد اجازه نمی‌دادند، مگر به دو شرط: یکی مورد نیاز بودن مسجد و دیگر آنکه بودجه آن از طریق دیگری مانند وجوه بریه و تبرعات تأمین نشود. لذا اگر سؤال کننده توجه به دو شرط مذکور داشت و در متن سؤال آنها را قید کرده بود، می‌فرمودند:

در فرض مذکور مجازند پرداخت کنند.

و اگر توجه نداشت یا قید نکرده بود، پاسخ می‌دادند:

چنانچه مورد نیاز باشد و از طریق دیگری تأمین نشود، مجازند پرداخت کنند.

آنچه ذکر شد، در مورد اصل مسجد و ساختمان آن بود، اما در مورد تزئینات و تهیه لوازم غیرضروری و درجه دوم از قبیل: سنگ، کاشی، فرش و ... معمولاً به صورت مطلق اجازه صرف وجوه شرعی را نمی‌دادند. این امر نمونه‌های بسیاری داشت، از جمله اینکه یک نفر استجازه کرده بود که مبلغ سی هزار تومان بابت سهم مبارک امام (علیه‌السلام) برای فرش مسجدی در خیابان ابادر تهران پرداخت کند، ایشان فرمودند:

اجازه نمی‌دهم.

(۶۴/۱۲/۵)

* * *

معمولاً حضرت امام برای چاپ کتاب و نشریه اجازه نمی‌دادند که از وجوه شرعی مصرف شود، زیرا با توزیع رایگان و حتی ارزان غیرعادی کتاب موافق نبودند، و تا شخصاً از یک تألیف و اثر اطمینان پیدا نمی‌کردند، حاضر به تأیید آن نبودند ولو در حد اجازه صرف وجوه شرعی برای چاپ آن.

یکی از فضلاء قم نامه‌ای نوشته بود مبنی بر اینکه امام اجازه فرمایند برای چاپ و نشر جزوه‌ای عقیدتی، سهم امام متعلق به خود و دوستانش را مصرف کند، حضرت امام فرمودند:

من برای کتاب که بخواهد تدریجاً چاپ شود، اجازه نمی‌دهم.

یکی از حاضران ایشان را تأیید کرد و باز حضرت امام فرمودند:

برای کتاب، به این صورت، اجازه نمی‌دهم.

* * *

یکی از فضلاء پاکستان طی نامه‌ای بر اتقان و سودمندی مجله پاسدار اسلام برای آن کشور تأکید کرده بود و درخواست کرده بود که امام اجازه دهند برای ترجمه و نشر آن به زبان اردو، از وجوه شرعی مصرف شود. با توجه به سابقه برخورد حضرت امام به این نوع موارد، مطرح کردن موضوع را در خدمتشان منتفی می‌دانستیم، ولی «جناب آقای رسولی» به لحاظ آنکه از لطف حضرت امام به مجله مذکور و حقیر، که تصدی آن را بر عهده داشتیم، اطلاع داشتند، نامه را به عرض امام رساندند و حضرت امام، طبق روال همیشگی بدون کمترین تأمل و ملاحظه روابط فرمودند:

من نمی‌توانم اجازه بدهم.

التزام به قوانین جمهوری اسلامی

حضرت امام در پرتو ایمان خالص و راستینشان در صحنه عمل نیز پیشتاز بودند. نه فقط در التزام شدید به عبادت و آداب الهی که در رعایت مقررات و تقید به قوانین عمومی نیز سخت پایبند بودند. هرگز خود را از مردم عادی مستثنی نمی‌دانستند و با توجه به اینکه مقررات و قوانین نظام اسلامی همه از مقام ولایتش مشروعیت می‌یافت، خود ملتزم‌ترین و مقیدترین فرد نسبت به رعایت آنها بودند. ذکر نمونه‌هایی از این گونه موارد نیز می‌تواند به عنوان الگوی رفتاری مسئولان، در یک جامعه اسلامی نصب‌العین قرار گیرد.

در مورد وجوهات شرعیه‌ای که از مقلدان حضرت امام در خارج از کشور و به صورت ارز واصل می‌شد و گاهی لازم می‌آمد که تبدیل به ریال شود، امر دایر بود بین آنکه به بانک مرکزی فروخته شود و نرخ دولتی آن دریافت شود (و در نتیجه مابه‌التفاوت قیمت دولتی و نرخ آزاد از مستحقین مربوطه تفویض شود) یا آنکه به صورت آزاد به فروش رسد و کل آن در موارد مقرر شرعیه صرف شود.

طبیعی بود که مثلاً اگر صد دلار صدقه یا زکات فطریه باید به فقیر داده شود، لازم بود که عین آن با قیمت واقعی آن، به فقیر پرداخت شود. با این حال، حضرت امام فرمودند:

از آقای موسوی [نخست‌وزیر وقت] سؤال کنید در صورتی که از نظر دولت اشکال نداشته باشد، آزاد فروخته شود.

درست خودشان همان‌گونه عمل می‌کردند که در پاسخ به دیگران در موارد مشابه بیان می‌کردند. این تقید و التزام امام به مقررات و قوانین فقط به مقررات و قوانین نظام منحصر نبود، بلکه به خاطر رعایت مصالح عمومی جامعه و حفظ بیت‌المال حتی در رژیم باطل پهلوی نیز مشابه این روش را داشتند. نمونه آن، قضیه‌ای بود که مرحوم آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی نقل می‌کرد. ایشان می‌گفت: «حضرت امام به هنگام عبور از عرض یکی از خیابانها (ظاهراً در شهر همدان) به خاطر اینکه از روی جدول وسط خیابان که چمن‌کاری شده بود، عبور نکنند، مسافت زیادی را طی کردند تا از تقاطع عبور کنند و مجبور نباشند حتی یک قدم روی چمنها بگذارند.»

اینجانب، به عنوان یکی از خدمتگزارانی که سالها در دفتر امام بودم، به جرأت می‌توانم بگویم که حتی در محدوده زندگی شخصی حضرت امام نیز هیچ‌گونه تخطی از مقررات دولت اسلامی ندیدم. از باب مثال فیشها و صورت‌حسابهای مربوط به آب، برق، تلفن و مالیات نوسازی و ... به مجرد وصول، در اولین فرصت پرداخت می‌شد و هرگز اجازه نمی‌دادند که منسوبان به بیت و دفترشان نیز قدمی خارج از حیطة مقررات و ضوابط دولت اسلامی بردارند.

رعایت حقوق مردم

حضرت امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند، سالی چند بار به مناسبت زیارت‌های ویژه امام حسین (علیه‌السلام) به کربلا مشرف می‌شدند. آنجا در منزل محقری که یکی از اهالی کویت به نام «آقای حاج رئیس» در اختیار آن حضرت قرار داده بود، سکونت می‌گزیدند.

در کربلا، به هنگام مغرب بیشتر در حسینیه مرحوم آیت‌الله بروجردی و به هنگام ظهر در همان منزل، نماز جماعت به امامت حضرت امام اقامه می‌شد. نماز جماعت منزل، بیشتر با شرکت جمع معدودی از دوستان در اتاق بیرونی و گاهی که جمعیت بیشتر می‌شد، در حیاط منزل برگزار می‌شد. مساحت حیاط حدود پنجاه متر بود و فرش هم به اندازه کافی نبود. از این رو افراد عباهایشان را تا می‌کردند و به عنوان سجاده و زیرانداز، روی آن به نماز می‌ایستادند.

وقتی حضرت امام از اتاق اندرونی که پشت به قبله بود، برای اقامه نماز وارد حیاط می‌شدند، برای رسیدن به جلوی جمعیت می‌بایست از میان صفوف جماعت عبور کنند. تمام افراد حاضر بی‌گمان افتخار می‌کردند که عباهایشان با قدم مبارک حضرت امام متبرک شود و علی‌القاعده معظم‌له نیز به این نکته واقف بودند، با این حال، هنگام عبور، چه از پشت صفوف که کفشها بود و چه در مسیر که عباها پهن بود، حضرت امام با حرکتی ماریپیچ و برداشتن گامهای مناسب، با دقت سعی می‌کردند که به هیچ وجه، پایشان را نه روی کفشها بگذارند و نه روی عباهای دیگران. بدین‌گونه عملاً رعایت دقیق حق مردم را به مقلدان و پیروان خود می‌آموختند.

امام، بهترین مستأجر

در رابطه با اجازه‌نشینی حضرت امام در جماران به قضیه‌ای اشاره می‌کنم، موضوعی که بیانگر تقید شدید امام به رعایت موازین و احکام شرعی به‌ویژه در مورد حقوق مردم و الگویی از یک مستأجر خوب و متشرع است. با آنکه صاحبخانه امام از مقلدان و دلباختگان آن حضرت بود و سکونت امام را در خانه خود، بزرگ‌ترین افتخار زندگی‌اش می‌دانست، لیکن حضرت امام مثل یک فرد عادی که گویی هیچ‌گونه غلغله‌ای بین مالک و مستأجر وجود ندارد، به احکام شرعی مربوطه متلزم بودند.

روزی، برای تأمین نور کافی و مناسب برای فیلمبرداری از برخی ملاقاتهای رسمی یا برنامه‌هایی نظیر پیام نوروزی که در اتاق کار حضرتشان انجام می‌شد، سه نقطه از گچ سقف اتاق را هریک به اندازه ۵×۵ سانتی‌متر از در محل تیرآهن سقف تراشیده بودند. تا نورافکنها را به آن نقاط جوش دهند. هنگامی که صبح، طبق معمول خدمت امام مشرف شدیم، قبل از هر چیز، با لحنی خشن و تند و قیافه‌ای ناراحت و مضطرب فرمودند:

این چیست؟ چرا این کار را کرده‌اند؟

به عرض رسید که برای تأمین نور فیلمبرداری است، بعد از لحظه‌ای تأمل و سکوت تلخ ادامه دادند:

چرا بدون اجازه صاحبخانه این تصرفات را می‌کنند؟

با این برخورد تند، جرأت ادامه کار سلب شد و اصل قضیه منتفی و جای آن تعمیر شد.

هنگامی که از خدمتشان مرخص شدیم، «جناب آقای حاج شیخ حسن صانعی» با توجه به اینکه دهها سال با حضرت امام بودند، به من گفت: «من در طول عمرم، کمتر چنین ناراحتی و تکدر خاطری را در امام دیده‌ام!»

فصل چهارم

ویژگیهای علمی و اخلاقی

الف: وارستگی

امام، مظهر زهد و وارستگی

زهد و وارستگی، دارای مفهومی گسترده است و مراتب و اقسام و مصادیق گوناگونی دارد. ممکن است مثلاً یک نفر، نسبت به مال دنیا زاهد باشد، ولی در برابر جاه و ریاست، خود را بیازد، حتی ممکن است فردی در این مورد نیز وارسته باشد، اما در قبال شهرت‌طلبی و محبوبیت اجتماعی، دلباخته باشد و ...

نکته دیگر آنکه وارستگی و زهد، امری است باطنی و درونی که آثار آن، در مقام عمل و نحوه برخورد با امور مادی و دنیوی بروز می‌کند. بنابراین ممکن است فردی - منافقانه و از روی ریاکاری - با تظاهر به زهد نسبت به دنیا، در صدد رسیدن به آن باشد و یا اصولاً عدم دسترسی او به مظاهر دنیا، به خاطر عدم امکانات و ناتوانی او باشد. به این ترتیب، ممکن است در عین فقر و تهیدستی و ضعف مادی، همان دلبستگی و تعلق خاطر را که یک میلیارد به ثروت خویش دارد، این تهیدست نیز به یک لباس کهنه یا یک کتاب و کفش پاره داشته باشد و ... بنابراین، زهد، حقیقتی است نفسانی؛ و زاهد حقیقی کسی است که امکانات لازم را برای رسیدن به دنیا داشته باشد یا نداشته باشد؛ دسترسی به دنیا و مظاهر آن، داشته باشد یا دستش از همه چیز کوتاه باشد؛ دنیایی که بدان دست یافته، کم و ناچیز باشد و بسیار زیاد باشد، در تمام حالات، هیچ‌گونه دلبستگی به دنیا در خود احساس نکند.

حضرت امام، انسان متکاملی بودند که روح الهی خویش را به حقیقت وارستگی آراسته بودند. با آنکه از بهترین استعدادها و امکانات برای رسیدن به انواع مظاهر دنیا برخوردار بودند، ولی هیچ‌گاه، به دنبال دنیا نرفته، بلکه از آن گریزان و رویگردان بودند. درست به همین دلیل و به مشیت خداوند، دنیا در تمام مظاهر گوناگونش به ایشان روی آورد و به اوج محبوبیت، شهرت، قدرت و امکانات دنیا دست یافتند و در این مرحله نیز به نیکویی از پس امتحان الهی برآمدند. ایشان همه آنچه را که در راستای وارستگی و خلوص و خدمت به دین خدا و بندگان او به دست آورده بودند، فقط و فقط در راه خدا صرف کردند و هرگز هیچ‌گونه اثری از کمترین دلبستگی به ریز و درشت و خرد و کلان امور دنیوی در ایشان مشاهده نشد؛ چراکه او خانه را به صاحبخانه تسلیم کرده و دل را یکپارچه به محبوب سپرده بود و نه «خود»ی برای خود می‌پنداشت و نه دلی برای «خود» تا چیزی را جز «خدا» برای خود بخواهد یا آنکه به چیزی جز خدا دل سپارد.

اشتیاق زائران ایرانی

یک سال، در آخر ماه ذی‌حجه و اوایل محرم، عده‌ای از حجاج ایرانی توانستند از عربستان سعودی، و تعداد زیادی هم موفق شدند که مستقیماً از ایران، به عراق بیایند، در آن سال، در عتبات مقدسه و همه شهرهای مقدس عراق، ایرانیها و اتومبیلهای شماره ایران دیده می‌شد.

حضرت امام (س)، نماز مغرب و عشاء را در مدرسه بزرگ مرحوم آیت‌الله بروجردی اقامه می‌کردند. زوار ایرانی که سالها در آتش عشق امام می‌سوختند و آرزو داشتند که روزی جمال امام عزیز را زیارت کنند، غالباً بیشترین توقف را در نجف اشرف

داشتند. آنها هر روز، از چند ساعت قبل از مغرب، برای گرفتن جا به مدرسه مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌آمدند. حیاط مدرسه و ایوانهای طبقه‌های بالا و حتی حجره‌های طلاب به صورت فشرده و متراکم و بیش از دو برابر حد معمول، از جمعیت پر می‌شد.

هنگام مغرب که امام وارد می‌شدند، جمعیت بی‌تابانه به پا می‌خاست و فریاد صلوات، غریو شادی و های‌های گریه شوق به هم گره می‌خورد و قیامتی عجیب برپا می‌شد! یک بار، یکی از بی‌خبران از عالم عشق و رابطه شگرف بین امام و امت که در یکی از حجره‌های مدرسه با هم، ناظر چنین صحنه‌های شگفت‌انگیزی بودیم، وقتی نتوانست محتوای آن را درک کند، بی‌اختیار گفت: «واقعاً که عجب مردم دیوانه‌ای هستند!» و عجیب اینکه همین شخص، بعدها به چهره‌ای انقلابی و پیرو امام تغییر یافت. بعد از اتمام نماز، حضرت امام چند دقیقه‌ای رو به مردم می‌ایستادند و جمعیت با وضع غیرقابل توصیفی به نظاره و دست‌بوسی امام می‌پرداختند. سپس امام به طرف بیرون حرکت می‌کردند و جمعیت نیز پشت سر معظّم‌له حرکت می‌کردند. ولی همین که حضرت امام به دالان مدرسه می‌رسیدند، دوباره سرشان را به طرف مردم برمی‌گرداندند و ضمن تشکر و خداحافظی، محترمانه آنها را از اینکه در خارج مدرسه، در خیابان و کوچه، پشت سر ایشان ازدحام کنند، باز می‌داشتند. اما این حالت و کنایه و اشاره، طوفان عشق آنان را فرو نمی‌نشاند. مردم می‌خواستند تا آخرین لحظه ممکن و تا در منزل، ایشان را بدرقه کنند، از طرفی امام نیز با همه علاقه‌ای که به مردم داشتند، به هیچ وجه نمی‌خواستند که هر روز در کوچه و خیابان، در میان ازدحام انبوه مردم حرکت کنند. ناچار بعد از خروج معظّم‌له از مدرسه، برای چند دقیقه درب بسته می‌شد و امام مثل همیشه، به طور عادی رهسپار منزل می‌شدند.

بفرمایید!

حضرت امام در مواقع دیگر، نسبت به طلاب همین وضع را داشتند و مایل نبودند غیر از یک نفر - که معمولاً همراه ایشان بود - شخص دیگری ایشان را در خیابان همراهی کند. هرگاه نیز متوجه می‌شدند که طلبه‌ای پشت سر و نزدیک ایشان حرکت می‌کند، مکث کوتاهی می‌کردند و می‌گفتند: **بفرمایید.**

این «بفرمایید» دو معنی داشت: اگر کاری دارید، بفرمایید بگویید و اگر هم کاری ندارید، بفرمایید بروید! این در حالی است که برخی از انسانها معمولاً تحت تأثیر تمایلات نفسانی خود، علاقه دارند که هنگام حرکت روزمره در کوچه و بازار، جمعیتی انبوه اطراف آنها را بگیرند و بدین‌وسیله توجه دیگران را بیشتر به خود جلب کنند، ولی خط‌مشی و روش امام، این انسان وارسته الهی، آن‌گونه است که نمونه‌ای از آن بیان شد. لذا همه باید همواره متذکر و هشیار باشند تا مبدا بیش از حد ضرورت، آلوده به تشریفات و پس‌روها و پیش‌روها شوند و مسائل امنیتی را فقط در حد اضطرار تأمین نمایند، نه بیشتر.

البته حضرت امام در مورد استقبال بزرگ مردم به هنگام ورود به ایران و سپس به شهر قم که نمایش وحدت است و اقتدار دشمن‌شکن اسلام بود هیچگونه ممانعت و برخورد منفی نداشتند.

بهره-کشی از افراد هرگز!

یکی از ویژگی‌های حضرت امام(ره) این بود که هیچ‌گاه با بهره‌گیری از موقعیت و محبوبیت خود، کاری را که برای ایشان انجام می‌گرفت، بدون مزد نمی‌گذاشتند مثلاً هنگامی که در نجف‌اشرف، حضرت امام، ملحقات توضیح‌المسائل و مسائل مستحدثه را به رشته تحریر آورده بودند و قرار بود برای اولین بار چاپ شود، از آنجا که حروفچینی‌های چاپخانه در نجف‌اشرف نمی‌توانستند خط شکسته امام را بخوانند، اینجانب، دستخط امام را به خط نسخ بازنویسی کردم. هر چند

می-دانستند این-جانب، با افتخار و اشتیاق استنساخ را انجام داده-ام، بلافاصله و برای این-که این-جانب در محذور شرم حضور قرار نگیرم، به جناب آقای «حاج شیخ عبدالعلی قرهی» فرموده بودند:

اجرت فلانی را بپرس چقدر می-شود و پرداخت کن!

حاج شیخ موضوع را به این-جانب منتقل کرد. ضمن این که شرمنده آن همه بزرگواری حضرت امام(ره) شدم، خواستم از گرفتن اجرت استنکاف نمایم، اما حاج شیخ تأکید کرد که باید دستور انجام گیرد و بالاخره گفتم: «نظر اولیه حقیر را به عرض امام(ره) برسانید، ولی اگر باز هم اصرار دارند، نسخه اصلی مطالب بازنویسی شده را به این-جانب بدهند.» بلافاصله حاج شیخ خدمت امام(ره) رفت و ماقع را به عرض رساند و حضرت امام(ره) کریمانه نسخه اصلی را که نزدیک به سی صفحه بود، به این-جانب مرحمت کردند و با توجه به این که ارزش پول به هر اندازه می-دادند، محدود بود و رفتنی و ارزش دست-خط امام نامحدود بود و ماندگار، بسیار خوشحال شدم و خدا را سپاس گفتم که ارزشمندترین یادگار را از امام دریافت نموده-ام. برداشت این-جانب درباره انجام دادن این کار و دقت و ریزه-کاری-هایی که حضرت امام در ادای اجرت آن به کار بستند، این بود که وقتی انجام دادن کاری برای شخصی وجوب و الزام شرعی نداشته باشد، سفارش دهنده باید بدون سوءاستفاده از موقعیت خود، در اولین فرصت - تا عرق انجام دهنده کار خشک نشده - اجرت او را پرداخت کند و اگر قبل از شروع، قیمت کار تعیین نشده، کریمانه رضایت او را تأمین نماید و رعایت این نکات از سوی امام(ره) نشان-گر میزان تقید دقیق ایشان در بالاترین حد ممکن به موازین شرعی درباره حقوق دیگران بود و مشابه این رفتار را در زندگی امام(ره) تا پایان عمر و مخصوصاً در سال-های بعد از انقلاب که روزانه در ارتباط با وظایفی که در دفتر و محضر ایشان به عهده داشتیم، شاهد بودم؛ به گونه-ای که با قاطعیت می-توانم ادعا کنم که یکی از فضایل امام(ره) این بود که در حالی از این دنیا رفت که هیچ گونه حق -الناسی بر ذمه ایشان نبود.

این در حالی بود که حضرت امام(ره) درباره کارهایی که افراد برحسب وظیفه شرعی یا براساس تعهد اداری انجام می-دادند، برخوردی متفاوت داشتند؛ مثلاً بعد از آزادی امام(ره) از زندان در سال ۱۳۴۳ یکی از وعاظ تهران که گویا مدیر مدرسه‌ای نیز بود، همراه با دانش آموزان مدرسه-اش برای زیارت امام(ره) به منزلشان در یخچال قاضی آمده بودند. بعد از سخنرانی پرشوری که ایراد کرد، در اتاق نزد امام نشست و شروع کرد به بیان فعالیت-هایش، به گونه-ای که گویا می-خواست به رخ امام بکشد! و امام در پاسخ او تنها به این جمله اکتفا فرمود که:

شما وظیفه خودتان را انجام داده-اید!

امام در اوج وارستگی

حضرت امام در پرتو اخلاص فوق‌العاده و دل‌سپردگی مطلق به ذات مقدس حق جلّ و علا، نه فقط از تعلق خاطر نسبت به دنیا و امور مادی رسته بودند، که حتی نشانی از دل‌بستگی و وابستگی به اعمال و عبادات و دستاوردهای عظیم معنوی خویش در زندگی آن حضرت دیده نمی‌شد. امام خود را و آنچه را که در طول یک عمر پربار و مبارک تحصیل کرده بودند، با آن همه عظمت و گستردگی در پیشگاه مقدس الهی به هیچ می‌انگاشتند. همه در سخنان و پیام‌هایشان مکرر شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که از احساس حقارت، کوچکی و شرمساری خود در برابر بندگان خوب خدا مانند شهدا، بسیجیان، جانبازان و ... دم می‌زدند. همه دستاوردها را از خدا می‌دانستند و خود و نقش خود را به هیچ می‌انگاشتند.

عاجزی و امانده از عالم معنی همچون حقیر، کوچک‌تر از آنم که از عظمت معنویت امام یا از ویژگی‌های برجسته‌ای چون دانش و آگاهی حضرتش، کمترین سخنی بگویم، اما از نگفتن نکته‌ای که به صورت شبحی حیرت‌انگیز با آن برخورد کرده‌ام، دریغ دارم. آنچه تا کنون در خود و بسیاری از دیگران سراغ داشته‌ایم، این است که اگر صفحه‌ای مطلب هرچند که تکرار مکررات و کم‌محتوا و بی‌محتوا باشد، بنویسیم، مشتاقیم و حداقل مایلیم که چاپ و نشر شود تا به گمانمان، دیگران از دستاورد فکری ما استفاده کنند و حداقل بفهمند که ما این قدر فهمیده‌ایم. در جریان استنساخ و چاپ تعلیقات امام بر شرح

فصوص الحکم و مصباح الانس و مراجعه‌های مکرری که در این رابطه خدمت حضرتشان داشتیم، افق جدیدی به رویم گشوده شد: متوجه شدم غیر از دنیای تاریکی که اندیشه‌ی ما را احاطه کرده است، جهان روشن دیگری است که سالکان خداجو با براق اندیشه‌ی الهیشان در فضای لایتناهی آن، به سوی کمال و جمال مطلق و مبدأ بی‌پایان هستی در پروازند.

غار کتاب‌های امام و پیدا شدن آن‌ها

مقارن با جشن‌های منحوس تاج-گذاری در سال ۱۳۴۷، در حالی که امام در نجف بودند، یک بار دیگر، مأموران ساواک به خانه‌ی امام در قم یورش بردند و بخشی از کتاب‌های امام را به غارت بردند. رئیس ساواک، نسخه‌های اصلی تألیفات امام(ره) را که به خط خودشان بود، جدا کرده و در جایی خاص نگهداری می‌کند! خوش-بختانه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این مجموعه پیدا می‌شود و به امام باز می‌گردد، ولی در این بین یک کتاب پیدا نشد و آن تعلیقات امام بر فصوص الحکم بود. در سال ۱۳۶۲ یکی از طلاب حوزه‌ی علمیة همدان از دست-فروش دوره-گردی که مجلات کهنه و کتاب‌های قدیمی را برای فروش عرضه کرده بود، چند کتاب به قیمت ۵۰ تومان خریداری می‌کند که یکی از آن‌ها فصوص الحکم و دیگری کتابی خطی بوده است. بعد از چندی متوجه می‌شود در حواشی کتاب فصوص در ذیل هر بخش از مطالبی که نوشته شده است، کلمات «السید روح-الله الخمینی» تکرار شده است و ضمناً توجه پیدا می‌کند که این نوشته‌ها چاپی نیست!

طلبه‌ی مزبور نمی‌تواند باور کند که این نوشته‌ها نسخه‌ی اصلی خط امام است و به طریق اولی برای او قابل تصور نبود که این نسخه‌ی منحصر به فرد یکی از تألیفات امام است. اثر بسیار ارزشمندی که شاگردان امام(ره) و دانشمندان علم عرفان سال‌ها است تشنه‌ی دست-رسی به آن بودند. با این حال کتاب‌ها را نزد «آیت-الله نوری همدانی» که در آن زمان نماینده‌ی امام و امام جمعه‌ی همدان بود، می‌برد و ایشان که از شاگردان امام(ره) بود و تألیفات و خط و نگارش امام(ره) را به خوبی می‌شناخت، به مجرد رؤیت کتاب‌ها از این که یکی از آثار علمی گران-بهای امام(ره) را به همراه کتاب خطی دیگر که آن هم حواشی شهید آیت-الله حاج آقا مصطفی خمینی بر کفایة الاصول بود، در برابر چشم خود می‌بیند، به شدت مشعوف و خوشحال و شگفت-زده می‌شود و با تقدیم هدیه‌ای مناسب به آن طلبه، کتاب‌ها را برای رساندن به امام(ره)، تحویل می‌گیرد.

چندی بعد، آیت-الله نوری به محضر امام(ره) رسید و کتاب‌ها را تقدیم امام(ره) کرد. حضرت امام کتاب شرح فصوص را کنار گذاشتند و دقایقی در تصفح و مطالعه‌ی دست-خط و اثر علمی فرزندشان غرق شدند!

بازنویسی و چاپ تعلیقات امام

با پیدا شدن کتاب فصوص که با تعلیقات امام و دست-خط زیبایشان، آراسته شده بود، با پیشنهاد حاج احمد آقا به استنساخ آن و هم-چنین تعلیقات امام بر مصباح الانس پرداختم و به این ترتیب مجموعه‌ای از حواشی امام بر دو کتاب ذیل در یک مجلد شکل گرفت:

۱- فصوص الحکم تألیف محی-الدین ابن عربی با شرح داود بن محمود بن محمد الروحی القیصری.

۲- مصباح-الانس بین المعقول و المشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع و الوجود، مؤلف متن: ابی المعالی صدرالدین محمدبن اسحاق قونوی و شارح: محمدبن حمزة بن محمد.

استنساخ این دو اثر امام(ره) در آغاز صرفاً به این قصد انجام گرفت که نسخه‌ی دومی وجود داشته باشد تا ضریب اطمینان برای نگاه-داری این آثار بیش-تر شود، اما بعد از بازنویسی و اطلاع تعدادی از شاگردان امام(ره) و علاقه‌مندان به آثار عرفانی ایشان و درخواست و اصرار برای چاپ و نشر آن‌ها و انتقال این درخواست به محضر امام(ره)، با سکوت و عدم مخالفت امام!

حقیر اقدام به چاپ آن کردم و به وسیله مؤسسه پاسدار اسلام منتشر گردید و به این ترتیب تنها اثر علمی - عرفانی امام(ره) که بعد از پیروزی انقلاب، زیر نظر امام(ره)، استنساخ شده بود، به چاپ رسید.

شایان ذکر است که معمولاً حضرت امام در تألیفات و نوشته-هایشان چرک-نویسی و پاک-نویسی نداشتند و با آن-که بالبداهه و با سرعت می-نوشتند، دست-نوشته-های ایشان علاوه بر محتوای عمیق از زیبایی تعبیر و بلاغت و خط بسیار خوب و پخته، برخوردار بود و در عین حال قلم‌خوردگی نداشت! که نمونه-هایی از دست-نوشته-های ایشان در حواشی فصوص و مصباح-الانس ملاحظه می‌شود.

در مکتب آیت-الله شاه-آبادی

حضرت امام(ره)، در حدود بیست سالگی به قم مهاجرت می-کند. در حالی که تا آن زمان فقط مقدمات علوم حوزوی را پشت سر گذاشته بود و با ورود به قم سطح را ادامه می-دهد، اما آن چنان در فراگیری علم و دانش با سرعت پیش می-رود که در حدود بیست و هفت سالگی به مراتب بالای علمی و معنوی صعود می-کند و در همین سنین در جلسه-ای به ملاقات مرحوم «آیت-الله شاه-آبادی» نائل می-شود و در همان جلسه اول به عظمت و مقام والای این انسان الهی وقوف می-یابد. بعد از این جلسه به دنبال ایشان راه می-افتد و مصرانه درخواست می-کند که از محضر استاد بهره-مند شود. بعد از اصرار فراوان، استاد می-پذیرد که برای امام(ره) درس اسفار ملاصدرا را شروع کند، لیکن امام(ره) می-گوید که اسفار را می-داند و بر درس فصوص-الحکم اصرار می-ورزد و سرانجام با جاذبه-ای که بین آنان حاصل می-شود، استاد پیر در برابر پافشاری این طلبه جوان و پرنشاط تسلیم می-شود و به این ترتیب امام(ره)، در آغاز فصوص الحکم، سپس مصباح-الانس را نزد استاد فرا می-گیرد و این دوره تا زمانی که آیت-الله شاه-آبادی به تهران مهاجرت می-کند، ادامه می-یابد و در همین سال-ها است که امام قبل از سی سالگی تعلیقات بر فصوص الحکم و قبل از سی و پنج سالگی تعلیقات بر مصباح الانس و در بین آن تألیفات ارزشمند دیگری را در عرفان، هم-چون مصباح الهدایه و شرح دعای سحر به رشته تحریر در می-آورد.

نبوغ امام(ره)

توجه به این نکته نیز جالب است که فصوص الحکم دقیق-ترین و عمیق-ترین کتاب عرفانی شناخته شده است. «آیت-الله علامه شهید مطهری» در کتاب آشنایی با علوم اسلامی درباره این کتاب می-نویسد: «دقیق-ترین و عمیق-ترین متن عرفانی است... در هر عصری شاید دو سه نفر بیش-تر پیدا نشده باشند که قادر به فهم این متن عمیق باشند.»

در میان شروح فصوص الحکم نیز شرح قیصری از مهم-ترین و معتبرترین شروح است و تعلیقات امام(ره) بر آن متن و این شرح است.

شگفتا که امام تقریباً در سن بیست سالگی به طور جدی وارد حوزه شده و در سن بیست و هفت سالگی به آن-جا رسیده است که علاوه بر فهم این متن و شرح توانسته است آن را چنان نقد کند که بزرگان علم عرفان در عصر حاضر، شیفته آن باشند.

شاگردی که بیش-تر از استاد می-فهمید!

«آقای معلم دامغانی» که از دوستان صمیمی و قدیمی امام(ره) بود و تا آخر عمر امام(ره)، ارتباط ویژه و نشست-های طولانی و مکرری با امام(ره) داشت، در جلسه-ای که با ایشان درباره امام(ره) و پیشینه علمی ایشان داشتم می-فرمود: «شرح فصوص را همراه با امام(ره) نزد آیت-الله شاه-آبادی می-خواندیم، لیکن امام(ره) بیش-تر از آقای شاه-آبادی فصوص و شرح فصوص را

می‌فهمید!» با این سخن، حقیر سخت شگفت‌زده شدم و سؤال کردم: «پس این همه اصرار برای شاگردی و زانو زدن در محضر آیت‌الله شاه-آبادی برای چه بود؟!» آقای معلم فرمود: «امام(ره) شیفتهٔ محضر و نفَس ایشان بود و دریافت‌های امام(ره) از آقای شاه-آبادی ورای درس و فراتر از مسایل علمی و کتاب بود!» و تازه متوجه شدم که چرا امام(ره) هر جا در تعلیقات یا سایر تألیفاتشان نام آیت‌الله شاه-آبادی را آورده‌اند، به دنبال آن نوشته‌اند: «روحی‌له‌الفداء!» در حالی که امام اساتید دیگری هم داشتند و ضمن احترام عمیق به همهٔ آنان، چنین تعبیری را برای آنان به کار نبرده‌اند!

نکتهٔ عجیب - تر

گرچه به اجمال از تألیف‌های چاپ‌نشدهٔ امام مطالبی را شنیده بودم، اما هنگامی به کثرت و حجم فوق تصور آنها پی بردم که به مناسبتی، انبوه تألیف‌هایی را که حضرت امام به خط مبارکشان نوشته بودند به چشم خود دیدم. اینجانب، در آن زمان، فقط یکی از کم‌حجم‌ترین آنها را استنساخ کرده و سنگینی آن را فقط از این جهت لمس کرده بودم. اما با دیدن آن همه کتاب، صرف‌نظر از محتوای علمی آنها که در حیطة درک کسی مانند حقیر نیست، فقط تصور اینکه یک انسان توانسته است این همه کتاب را با آن دقت و خط خوب در حد کارخطاطان کار کشته و چیره دست، آن هم تمیز و بدون خط خوردگی به رشتهٔ تحریر درآورد، مرا در حیرت و بهت فرو برد.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، حضرت امام تا سنین بیست‌سالگی فقط تا اوایل سطح را طی کرده بودند که وارد حوزهٔ علمیة قم می‌شدند. در طی کمتر از ده سال، در میدان گستردهٔ علوم و معارف اسلامی، گوی سبقت را از همگان می‌ربایند و هنوز به سن سی‌سالگی نرسیده بودند که کتابهای نفیس و گران‌قدری را تألیف کرده بودند.

نکتهٔ عجیب‌تر این که ضمن استنساخ کتاب مورد بحث و مراجعه‌های مکرر به محضر امام، متوجه شدم که علی‌رغم گذشت نزدیک به پنجاه سال از زمان تألیف مزبور و پویایی مداوم و متساعد حضرتشان در تمام زمینه‌های معنوی و علمی، همچنان به دریافتهای علمیشان در آن زمان، پابرجا و استوار بودند. به طوری که گویی در همان اول خط، به آخر خط رسیده بودند. در حالی که معمولاً افراد، هنگامی که در بسیاری از علوم به نتیجه‌ای می‌رسند اگر حول همان موضوع و در مسیر همان مطلب، به تحقیق خود ادامه دهند، چه بسا نسبت به دریافت قبلی به تجدیدنظر و اصلاح و حتی به خلاف آن برسند.

نکتهٔ دیگر آنکه در دهها موردی که در طی بازنویسی از محضرشان سؤال کردم، گویی لحظه‌ای پیش، قلمشان را از تحریر مطلب مورد سؤال به زمین گذاشته بودند، فی‌الحال جواب می‌دادند که این نشانهٔ حضور ذهن و عدم فراموشی مطالب، بعد از گذشت بیش از پنجاه سال بود، به گونه‌ای که انگار تمام مفاهیم از روز برایشان روشن‌تر بود. با آنکه در منقولات و محفوظات و امور عادی چنین حافظهٔ شگفت‌انگیزی را در حضرتشان سراغ نداشتیم.

از این دو نکتهٔ عجیب چنان بهت‌زده شده بودم که مدت‌ها خود را در برابر یک معمای لاینحل می‌دیدم و سرانجام مطلب را با یکی از بزرگان و اساتید عظیم‌الشأن در میان گذاشتم. اگرچه جواب ایشان قانع‌کننده بود، اما معمای شخصیت امام برایم ناشناخته‌تر شد و تازه بیشتر به عظمت و بلندای دست‌نیافتنی حضرت امام پی بردم و با احساس حقارت افزون در برابر قلّهٔ رفیع معنویت امام، خود را مخاطب این معنی یافتم که:

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

به هر حال، آن استاد گرانمایه در جوابم گفت: «اگر انسان به حکمت دست یافت و حقیقتی را دریافت، این نه قابل فراموش شدن است، نه تغییر‌پذیر، نه قابل تجدیدنظر و نه قابل تخلف.»

بعد مثال زد به اینکه در ریاضی وقتی انسان دریافت که «دو ضرب در دو، مساوی با چهار» این دریافت که منطبق با آن واقعیت است، نه فراموش می‌شود و نه با گذشت زمان تغییر می‌پذیرد و هرگز 2×2 مساوی با سه یا پنج نمی‌شود! بلکه اگر کسی علم ریاضی را ادامه دهد، هرچه هم پیش رود، همان دریافت برایش مبرهن‌تر و روشن‌تر می‌شود. در این‌جا نمونه‌ای از پاسخ‌های مکتوب امام(ره) را به سؤال کتبی حقیر ملاحظه می‌کنید^۵:

تواضع علمی امام(ره)

آن همه عظمت علمی امام(ره) مانع از این نبود که سخن طلبه‌ای کوچک که حتی ادعای شاگردی ایشان را هم نمی‌توانست داشته باشد، نشنود و به آن اعتنا نکند. حقیر چند بار پیشنهادهایی به عرض ایشان رساندم و ایشان با انبساط خاطر پذیرفتند؛ مثلاً در چند جای نوشته‌های حضرت امام(ره)، حدیث قدسی مربوط به قرب النوافل «وَأَنَّهُ لِيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ...»^۶ را از مأخذ مصباح الشریعه و منطبق با متن آن کتاب نقل کرده بودند، لیکن حقیر حضوراً به عرض امام(ره) رساندم که این حدیث در اصول کافی نیز وجود دارد و با توجه به عدم تفاوت در محتوا و این‌که حدیث کافی مستند است و مصباح الشریعه مرسل است، اگر اجازه دهند منطبق با نقل کافی بیابیم و امام(ره) با مسرت پاسخ مثبت دادند! و حقیر در کلیه موارد، متن این حدیث را منطبق با اصول کافی بازنویسی کردم. لازم به ذکر است که بر کتاب مزبور مقدمه‌ای نوشته‌ام که بخشی از این مطالب، در آن‌جا آمده است؛ هم‌چنین فهرست مصادر آیات و روایات را استخراج و در پایان کتاب آورده‌ام. این کتاب ارزشمند با خط حقیر چاپ شده است. در هنگام کتابت قرار نبود چاپ شود و همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، صرفاً به قصد استنساخ بود، و اگر می‌دانستم که همین نسخه، چاپ خواهد شد، از نظر خوشنویسی کاری شایسته‌تر انجام می‌دادم.

تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا

نکته ظریف دیگری که در این قضیه دریافتیم این بود که حضرت امام با آن همه زحمت و تلاش در طی مدارج عالی علمی در تمام زمینه‌ها و آن همه نوشته‌های کم‌نظیر و بی‌نظیر در رشته‌های گوناگون، شخصاً هیچ‌گونه دلبستگی و تعلق خاطری حتی به آثار علمیشان نداشتند، چه رسد به چاپ و نشر آنها. با مقایسه آن حضرت با بسیاری از افراد که حتی از چند ورق مطلب تکراری یا توضیح واضح‌تر یا ... نمی‌گذرند و با چاپ آنها سعی دارند بر آمار کتب و آثار خود بیفزایند؛ و از باب «تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا»^۷ به یکی دیگر از ویژگیهای برجسته و نمودارهای زهد و وارستگی حضرت امام پی بردم. ایشان بارها خطاب به طلاب می‌فرمودند:

اگر یک قدم برای تحصیل علم برمی‌دارید، باید دو قدم در راه تهذیب نفس بردارید.

خود نیز همین‌گونه راه پیموده بودند. به همین دلیل، حجاب علم و طریق وصول را طی کرده و به مقصد و مقصود رسیده و از علم اخلاق به خود اخلاق و از علم حکمت، به خود حکمت راه یافته بودند.

^۵: تصویر مقدمه تعلیقات امام(ره) بر فصوص‌الحکم و مصباح‌الانس.

^۶: ترجمه: و همانا بنده به وسیله نافلة به من تقرب جوید تا آنجا که او را دوست بدارم... (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۲).

^۷: ترجمه: چیزها با ضدهای خود شناخته می‌شوند.

چاپ تألیفات امام

حضرت امام در پرتو این وارستگی مطلق و پیوند به حق، نه در هنگام به غارت رفتن گنجینه نوشته‌هایشان به ماتم و اندوه نشستند و نه در زمان پیدا شدن آنها به شادمانی و سرور برخاستند. نه هیچ‌گاه تمایلی به چاپ و انتشار آثارشان به دیگران اظهار داشتند و نه خود کمترین اقدام و سرمایه‌گذاری در این راه کردند. آنچه هم چاپ و منتشر شد، یا با اصرار و اقدام دیگران بوده یا چون بعضی از نوشته‌های معظّم‌له به صورت خطی و دست به دست به وسیله شاگردانشان از دیرزمان، نسخه‌برداری و تکثیر محدود شده بود، با همت برخی از آنان به چاپ رسیده است. ولی هنوز عمده این آثار گران‌قدر به چاپ نرسیده است و با کمال تأسف، تعدادی از آنها نیز در فراز و نشیبهای زندگی حضرت امام مفقود شده است. امید است یابندگان و کسانی که به هر وجهی این کتابها به دستشان رسیده است - که از جمله مهم‌ترین آنها تعلیقات و حواشی بر اسفار است - جامعه اسلامی و محافل علمی را از این آثار گرانبها محروم نکنند و با ارائه آنها به «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)» افتخار بزرگی را نصیب خود کنند. بحمدلله به دنبال چاپ تعلیقات فصوص، توسط مؤسسه پاسدار اسلام اقدام برای چاپ و نشر آثار حضرت امام، شکل جدی به خود گرفت و تا کنون گامهایی مقدماتی برداشته شده و امید می‌رود که این خدمت بزرگ به فرهنگ و معارف اسلامی به زودی به انجام برسد.

رساله عملیه

در مورد رساله‌های عملیه نیز، حضرت امام روشی ویژه و متمایز از سنت رایج داشتند. اینجانب، شخصاً فردی را می‌شناختم که مرجع نشده - حتی قبل از آنکه خانواده خودش از او تقلید کنند - رساله عملیه و حاشیه بر رساله‌ها را تهیه و آن را به زبانهای متعدد ترجمه و شخصاً به چاپ آن اقدام کرده بود. ولی حضرت امام بعد از آنکه به طور طبیعی و علی‌رغم گریزشان از شهرت و ریاست، به خواست خداوند، زعامت و مرجعیت بر دوششان استقرار یافت، بعد از درخواستها و اصرارهای فراوان، رساله عملیه دادند.

در مورد چاپ رساله نیز برخلاف معمول که رساله‌های عملیه را با استفاده از بیت‌المال و وجوه شرعی چاپ و در سطحی گسترده به طور رایگان بین مردم توزیع می‌کنند، حضرت امام هرگز نگذاشتند که رساله عملیه‌شان از وجوه شرعی چاپ شود و به طور کلی اجازه ندادند که به کسی رایگان داده شود.

از برخوردهای قاطع حضرت امام در این زمینه، داستانها زیاد است. از باب نمونه اینکه والد محترم اینجانب در سال ۱۳۴۱ به خدمت امام رسیدند و با ذکر مقدماتی از قبیل کثرت مقلدان و نیاز آنان به رساله عملیه، سعی کردند که امام را به اقدام برای چاپ رساله عملیه ترغیب کنند، ولی حضرت امام، بعد از استماع سخنان ایشان با صراحت و بدون مجامله فرمودند:

این حرفها را مناسب است به یک کتابفروشی بگویید.

ایشان با ذهنیت منطبق با سنت رایج، سخت شگفت‌زده و رنجیده‌خاطر شدند، ولی با تدبّر و تعمق در روش نوین امام و شناخت معیارهای الهی آن، ارادت و اخلاصشان دوچندان شد.

حضرت امام در شرایطی چنین شیوه‌ای را اتخاذ و تثبیت کردند که من خود نمونه‌های متعددی را برخلاف آن از دیگران شاهد بودم. از جمله وقتی مرحوم «آیت‌الله حکیم» بیمار و به لندن منتقل شده بودند، من در یکی از امارات خلیج فارس به منزل یکی از روحانیون مقیم آنجا وارد شدم. در آنجا منظره عجیبی دیدم. اتاق و قسمت عمده ایوان منزل او تا سقف از رساله‌های بعضی آقایان پر شده بود. رساله‌هایی که بیوت به طور مجانی برای توزیع بین مردم، بعد از فوت مرحوم آیت‌الله حکیم فرستاده بودند، ولی آن روحانی با آنکه در ظاهر مقلد امام بود، هنوز نتوانسته بود یک نسخه از رساله امام را به دست آورد.

مدعی مرجعیت دیگری را به چشم خود دیدم که یک پاکستانی نزد او آمده بود و با آنکه صریحاً اظهار کرد که مقلد حضرت امام خمینی است، ولی آن مدعی مرجعیت با دست خود رساله خود را از پستوی اتاق آورد و به او داد.

بارها افرادی از روحانیون و غیر روحانیون که با سنت رایج خو گرفته بودند، ضمن مراجعه به دفتر امام، درخواست رساله عملیه امام را می‌کردند، وقتی ما می‌گفتیم که نداریم و ما هم هنگامی که برای خودمان یا دفتر و یا پاسخ به سؤالهای شرعی و حتی شخص امام، به رساله نیاز داشته باشیم، مثل دیگران از کتابفروشی می‌خریم، شگفت‌زده می‌شدند! در مورد سایر کتابهای مطبوع حضرت امام نیز وضع به همین منوال بود. حتی خود امام نیز برخی از آنها را نداشتند که برای مراجعه، از ما به طور امانت طلب می‌کردند و دوباره پس می‌دادند.

نکته دیگر آنکه اصولاً توزیع رایگان یا خیلی ارزان و زیر قیمت عادی هر کتابی را موجب وهن کتاب و مؤلف آن می‌دانستند و مخالف آن بودند. نمونه آن، مطلب ذیل است:

توهین و استغفار

یکی از دوستان که از یاران مورد علاقه حضرت امام خمینی در نجف اشرف بود، به تحقیق و چاپ برخی از تألیفهای آیت‌الله شهید مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی اقدام کرده بود. در پی آن، نامه‌ای از طریق غیر دفتر، خدمت امام فرستاده بود که حضرت امام بعد از ملاحظه نامه وقتی که ما به محضرشان رسیدیم، با ناراحتی و تأثر فرمودند:

این آقای ... برای من چه نوشته است؟ به مصطفی و کتاب او توهین کرده است. ایشان استغفار کند. از این توهین باید استغفار کند!

چون از مضمون نامه اطلاع نداشتیم، به فکر فرو رفتیم که آیا ایشان چه نوشته است که امام این‌گونه برآشفته است. به همین دلیل، چند روز بعد، وقتی که ایشان به دفتر آمده بود، ضمن نقل مطلب حضرت امام از ایشان مضمون نامه را جویا شدم. وی مضمون نامه را به صورت زیر برای اینجانب، بازنویسی کرد:

محضر مبارک ... بحمدالله کتاب ... از استاد شهید مرحوم آیت‌الله حاج آقای مصطفی خمینی به چاپ رسید. در نظر داریم چنانچه موافق باشید، مبلغی کمک فرمایند، ما نیز از حق چاپ گذشت می‌کنیم تا کتاب به قیمت ارزان - زیر قیمت عادی و نیمه‌رایگان - به بازار عرضه شود ...

توطئه دشمن به سود امام(ره)!

حضرت امام(ره) برای خدا و در راه خدا و دفاع از دین خدا و نجات بندگان خدا قیام کرد و در این راه از کسی جز خدا نترسید و لحظه‌ای به خود و مصلحت شخصی و آسایش خویش نیندیشید. خدا نیز راه را بر او گشود، او را حفظ کرد و نصرت بخشید و دل‌های پاک بندگان را متوجه و شیفته او ساخت و دشمنانش را مرعوب و مغلوب او کرد.

هر چند دوستان پاک-باخته امام از تلاش فداکارانه برای پیش-برد نهضت امام به هیچ-وجه کوتاهی نکردند و در این راه حماسه‌ها آفریدند، معجزه الهی را در نقشی که دشمنان بر اساس مشیت الهی در بالا بردن و پیروزی امام ایفا کردند، بیش-تر و محسوس-تر می-توان یافت! دشمن با نیت و قصد دشمنی و ضربه زدن به امام(ره) به هر حيله-ای دست می-یازید، اما تقدیر الهی نتیجه تدبیر دشمن را به سود امام و زیان دشمن سوق می-داد: «و لا یحییقُ المکرُ السَّیءُ اِلَّا باَهْلِه»^۸ که به راستی مطالعه سیر زندگی امام(ره) تفسیر عینی بسیاری از آیات قرآن است.

^۸. فاطر / ۴۳ ترجمه: و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد.

رژیم شاه با کمک فکری اربابانش مخصوصاً شیطان بزرگ پس از نزدیک به یک سال از تبعید امام به ترکیه به این نتیجه رسید که انتقال امام(ره) به نجف اشرف بهترین راه خروج از بن-بست برخورد با امام است. از سویی نگرانی طرف-داران امام که عموماً متدینین و علاقمندان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند و بالاترین آرزوی آنان توفیق تشریف به جوار آن حضرت است، وقتی می-بینند رهبر و مرجعشان به جای تبعید در نقطه دور دست در ترکیه، در نجف اشرف و در کنار جدش مستقر شده است به خوشحالی و آسودگی خاطر تبدیل می-شود و بدین ترتیب مشکل افکار عمومی و تشدید توجه مردم به امام(ره) به خاطر تبعید مظلومانه-اش برطرف می-شود؛ از سوی دیگر با توجه به شناخت رژیم از جو عمومی نجف و مهره-های ریز و درشتی که در حوزه علمی نجف داشت و با این گمان که در برابر زعامت تثبیت شده و ممتد مراجع بزرگی هم-چون آقایان «حکیم، خوئی، شاهرودی» و تصور برتری مقام علمی مراجع نجف نسبت به مراجع قم، شخصیت غریب، بی-یاور و تازه وارد امام(ره)، رنگ می-بازد و با کمک ایادی و مرتبطان درباره، شخصیت تحقیر شده امام(ره) در فضای ساکت نجف، منجمد و نهال اندیشه و نهضتش خشک خواهد شد و دلایل دیگری که فعلاً مجال طرح آن نیست، امام را در تاریخ ۱۳/۷/۱۳۴۴ به نجف تبعید کردند تا آرام و بی-صدا و دور از دغدغه واکنش طرف-داران امام، همه چیز را به پایان برند!

درخشش منزلت علمی امام

برداشتی که رژیم شاه از تفوق علمی نجف بر قم داشت، نشأت گرفته از برداشتی بود که بر حوزه نجف حاکم بود؛ اما حوزه نجف بعد از شروع درس فقه امام در کمال ناباوری به نادرستی تصور حاکم پی برد و هر چند عده-ای متعصب یا مغرض تا چند سال مقاومت کردند ولی با مرور زمان حتی بسیاری از بزرگان حوزه نجف به این حقیقت نورانی وقوف یافتند و شخصیت برجسته-ای مانند «آیت-الله شیخ مجتبی لنگرانی» که سال-های طولانی هم-درس و هم-مباحثه «آیت-الله خوئی» و «آیت-الله میلانی» بود، نه فقط به اعلمیت امام(ره) بر سایرین گواهی داد، بلکه در قصیده غرایبی که در وصف امام سرود، شخصیت والای امام را با بزرگ-ترین چهره-های تاریخ شیعه مقایسه کرد: در منقول ایشان را هم ردیف علامه حلی و در معقول هم-شان خواجه نصیر طوسی و در تقوی مقدم بر ابن فهد معرفی کرد:

تالی علامه است و خواجه طوسی

گوی سبق برده ز بن فهد به تقوی

من به شگفتم که زنده گشت محقق

نامده رجعت چگونه آمده دنیا

مرحوم شیخ مجتبی لنگرانی که حقیر قسمت عمده رسایل و مکاسب شیخ انصاری را از محضر درس ایشان فیض بردم، در جلسات درسش دیدگاههای علمی برخی از بزرگان نجف را نقد و رد می-کرد، ولی همواره نظراتی را که از امام(ره) نقل می-کرد همراه با استدلال تأیید می-کرد و نام امام را با احترام ویژه-ای به زبان می-آورد.

جالب است که تعدادی از دوستان که علاقمند به امام(ره) بودند، ولی از دیگر مراجع نجف تقلید می-کردند با گواهی آیت-الله حاج شیخ مجتبی لنگرانی و شهید آیت-الله سید اسدالله مدنی مبنی بر اعلمیت امام(ره) به امام(ره) عدول کردند. یکی دیگر از علمای برجسته برایم گفت: «زمانی که حضرت امام درس فقه را در نجف اشرف شروع کردند من خود درس خارج می-گفتم و خود را از درس دیگران مستغنی می-دانستم، تصمیم گرفتم که چند روزی به منظور ارزیابی اعلمیت امام در حلقه درس ایشان حضور یابم ولی بعد از چندی در یافتم که باید در برابر عظمت علمی امام زانو بزنم و بدینگونه بود که تا آخر درس امام را ترک نکردم.»

جالب این که درس امام(ره) در همان ماه-ها و سال-های اول، جدی-ترین و پرمحتواترین درس نجف شناخته شد. در حالی که درس-های معروف نجف معمولاً بیست دقیقه یا نیم ساعت بود، درس امام(ره) معمولاً بیش از یک ساعت طول می-کشید.

تعداد زیادی از حاضرین در درس-های دیگر، هیاکلی بودند که به صورت سیاهی لشکر یا به تعبیر خودشان برای احترام در جلسه درس حضور می-یافتند، اما شاگردان درس امام عموماً درس-خوان-های جدی بودند. عموم درس-های نجف با سکوت محض شاگردان و سخن یک-نواخت و یک طرفه استاد برگزار می-شد، اما درس امام همواره میدان رفع اشکال و جواب و بحث و احتجاج و تمرین اجتهاد بود. شاگردان نه فقط حق اظهار نظر و طرح اشکال و مشکل داشتند که امام(ره) خود مشوق این روش بود و شاگردانش را حتی در تحریر و نوشتن تقریرات درس به درگیر شدن و نقد نظر استاد امر می-کرد.

استاد این-جانب حضرت «آقای قدیری» که از شاگردان سرآمد امام(ره) و عضو برجسته حوزه استفتای امام(ره) بودند، برایم نقل کرد که تقریرات درس امام(ره) را برای اظهارنظر به محضرشان تقدیم کردم، وقتی برای دریافت جزوه و گرفتن نظر امام(ره) به خدمتشان رسیدم، در مقام نقد تقریراتم، داستانی را از یکی از بزرگان برایم نقل کردند - شیوه امام(ره) در بسیاری از موارد برای بیان دیدگاهشان این بود که در قالب نقل داستانی شیرین به گونه-ای ادیبانه و مؤدبانه و غیر مستقیم، مطلب مورد نظرشان را به مخاطب عرضه و القا می-کردند - ماحصل داستان این بود که مطلب درس را خوب تقریر و تحریر کرده-ای اما تنها اشکالتش این است که هیچ اشکالی از استاد نگرفته-اید و نقد و نظری را از خودتان مطرح نکرده-اید!

منظم-ترین درس

درس امام منظم-ترین درس بود و تعطیلی بی-جهت نداشت؛ برای مثال رسم بود که بین-التعطیلین درس-ها تعطیل می-شد، مثلاً اگر یک-شنبه به مناسبت شهادت یکی از معصومین تعطیل بود، شنبه نیز که بین آن روز و روز جمعه قرار داشت، تعطیل می-شد؛ اما حضرت امام(ره) این سنت را برانداخت.

در یکی از همین روزها، حضرت امام(ره) مثل روزهای درسی دیگر به مسجد شیخ انصاری آمدند. شبستان این مسجد هم محل درس حضرت امام(ره) بود و هم ظهرها در آن-جا نماز جماعت به امامت ایشان اقامه می-شد. وقت درس امام(ره) ساعت ده صبح بود و امام(ره) همانند سایر برنامه-هایش که با نظم و وقت-شناسی دقیقی بود، رأس موعد مقرر وارد مسجد می-شدند و معمولاً برای آن-که نفسی تازه کنند، چند دقیقه-ای را در کنار منبر می-نشستند و سپس برای شروع درس روی منبر می-رفتند. در آن روز بین-التعطیلین، جز چند نفر، کسی از شاگردان نیامده بود! امام حدود بیست دقیقه در انتظار نشستند. مکان منبر و جلوس امام به گونه‌ای بود که مدخل و در ورودی مسجد دیده می-شد و امام(ره) چشم به راه آمدن شاگردان. تک تک افرادی آمدند و با سرک کشیدن از در مسجد، امام(ره) را دیدند که منتظر نشسته است و ناگزیر به حلقه درس پیوستند و بالاخره حاضرین به چند ده نفر رسیدند و امام بالای منبر قرار گرفتند؛ اما به جای طرح ادامه بحث روزهای گذشته، به انتقاد شدید از سنت غلط این نوع تعطیلی-ها پرداختند. با این مضمون که ما باید در برابر هر کاری در پیش-گاه خداوند و در روز قیامت حجت داشته باشیم، باید حساب کنیم که در ازای یک روز از عمر و فرصت از دست رفته، چه به دست آوردیم. سهم روزانه بودجه-ای که از بیت-المال و امام زمان (عج) صرف حوزه می-شود، چه-قدر است؟ و کدام دلیل خداپسند را برای هدر دادن آن می-توانیم اقامه کنیم؟! و ...

سخنان امام(ره) که مانند همیشه از سرچشمه زلال معارف اسلام و از اعماق دل بر می-خاست، بر دل-ها نشست و طنین بیدار کننده-اش غایبین را نیز هشیار کرد و دیگر تعطیلی بین-التعطیلین تکرار نشد!

حضرت امام(ره) در ادامه همین جلسه با آن-که فقط حدود یک دهم شاگردان حضور داشتند، قول خود را با عمل قرین کردند و به ادامه بحث فقهی و درس پرداختند و به این ترتیب حدوداً با بیست دقیقه انتظار، بیست دقیقه تذکر و نصیحت و بیست دقیقه درس، درسی فراتر از درس-های دیگر به شاگردان آموختند!

درس مجتهدپرور

یکی دیگر از ویژگی‌های درس امام این بود که برای نقد و بررسی دیدگاه‌ها دربارهٔ فروع و مباحث مطروحه، قوی‌ترین دیدگاه‌ها را از بین قوی‌ترین فقها و صاحب‌نظران انتخاب می‌کردند و گاهی یک یا چند جلسه درس را به تقریر و تبیین آن دیدگاه و نظریه می‌پرداختند و آن‌چنان مطلب را جا می‌انداختند که شنونده تصور می‌کرد این نظریه از نهایت قوت و اتقان در استدلال برخوردار و مورد تأیید امام است، اما بعد از این مرحله، چنان با قدرت استدلال همان نظریه را مورد نقد و رد نفس‌گیر قرار می‌داد که فضای ذهن شاگردان را متلاطم می‌کرد و با ایجاد این کشمکش و دست و پنجه نرم کردن با استدلالهای گوناگون، شاگردان را به فنون اجتهاد آشنا می‌ساخت و ذهن‌ها را جوّال و اندیشه‌ها را شکوفا می‌کرد و در این فرایند شاگردان قوی بنیه را به چالش می‌کشید و آنان را به مناظره و بحث جدی فرا می‌خواند. مرحوم حاج آقا مصطفی در میان شاگردان، قهرمان میدان بود و آقای «شیخ مصطفی اشرفی شاهرودی» جرأت و پافشاری خاصی در طرح اشکالاتش داشت و گاهی طرح اشکال و جواب‌های کش‌دار بین این دو با حضرت امام(ره) چنان فضای جلسه درس را از داد و فریادهای متقابل پر می‌کرد که اگر ناگاهی در آن لحظه وارد می‌شد، گمان می‌کرد دعوایی شدید بین شاگردان و استاد در گرفته است!

صحنه‌های اشکال و جواب بسان گود زورخانه‌ای بود که نوجه‌های اصلی برای پهلوان شدن با مربی و پیش کسوت خود دست و پنجه نرم می‌کنند. «سابقون» تمرین مجتهد شدن را می‌کردند و «لاحقون» چگونگی کار را در می‌یافتند و برای تازه واردهای درس خارج، ایستگاهی بود که دست کم، اصل درس را خوب بفهمند و خلاصه درس امام بهترین درس شاگرد پرور و مجتهدساز در مدارج مختلف بود.

نمونه‌ای دیگر از شیوهٔ متمایز امام در طرح و نقد مباحث این بود که در درس‌های بلند پایگان نجف که عموماً از شاگردان مرحوم «نائینی» و «آقا ضیاء عراقی» بودند، معمولاً بازار طرح و نقد دیدگاه‌های این دو بزرگوار گرم بود، اما کم‌تر استاد فقیهی سراغ مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی می‌رفت که علی‌الظاهر دلیل اصلی آن اوج قوت علمی و قدرت استدلال ایشان در مقایسه با سایر معاصران بود و این نکته ظاهراً در محافل علمی نجف، مطلبی جا افتاده بود؛ لکن امام(ره) یگانه استادی بود که بیش از همه بر همان اساسی که اشاره شد، به طرح و نقد و رد نظرات مرحوم کمپانی می‌پرداخت و اوج توانایی علمی و تیزهوشی امام(ره) در مباحث و استدلالات فقهی در همین میدان به منصف ظهور می‌رسید.

درس‌های اخلاقی امام(ره)

یکی دیگر از ویژگی‌های درس امام(ره) یا شخص امام(ره) این بود که معمولاً در پایان هر فصل درسی و تعطیل شدن درس به مناسبت ماه رمضان و امثال آن، تمام یا بخشی از جلسهٔ آخر را به بیان مسایل اخلاقی و نصیحت شاگردان می‌پرداختند که مجموعهٔ این مباحث، با عنوان «جهاد اکبر» در نجف اشرف تدوین و چاپ گردید.

درس‌های اخلاق امام(ره) چنان تأثیری در مخاطبان و حضار داشت که دل سنگ را آب می‌نمود و اشک‌های برخاسته از اعماق دل را از دیدگان جاری می‌ساخت و تمام کدورت‌ها را از روح و روی آنان می‌شست.

گرچه درس اخلاق امام(ره) هر چند ماه، یک بار بیش‌تر نبود، تأثیر عمیق آن تا مدت‌ها پایدار بود و بی‌گمان آهنگ دل‌نشین و جان‌سوز امام(ره) که با همه‌ها و گریه‌های حاضران همراه می‌شد، هیچ‌گاه از خاطرهٔ شاگردان امام(ره) محو نخواهد شد.

نمونه‌ای از تأثیر عینی درس اخلاق حضرت امام(ره) در کردار و رفتار شاگردان این بود که دو نفر از دوستان چندی بود که با هم به اصطلاح قهر بودند و تلاش دوستان نیز برای آشتی دادن آنان به جایی نرسیده بود. بعد از یکی از همین درس‌ها

بود که آن دو چنان منقلب و مصفا شدند که بلافاصله با مصافحه، دست-ها و دل-هایشان دوباره به هم پیوست و خود شاهد بودم که به هنگام خروج از مسجد، هر کدام تلاش می-کرد، کفش دیگری را جلو پای او جفت کند.

ب: انفاق و بخشش

امکانات شخصی امام

الف: زمین و خانه

همان گونه که همه می دانیم، حضرت امام، نه از جهت خانوادگی و از طریق ارث پدری دست خالی بودند و نه از نظر توان و امکانات برای رسیدن به یک زندگی مرفه دستشان بسته بود. با این حال، زمین موروثیشان را به کشاورزان و افراد مستمند بخشیدند و املاک و خانه های متعددی که از سوی مؤمنان و شیفتگانشان، نه به عنوان وجوه شرعی بلکه به عنوان نذر و هدیه - چه از قبل از پیروزی انقلاب یا بعد از آن - به حضرتشان تقدیم می شد، آنها را نیز بعد از قبول، به افراد مستحق و مؤسسه های خیریه اهدا می کردند.

از جمله اینکه چند باغ وسیع که هکتارها مساحت داشت، به عنوان هدیه به حضرت امام تقدیم شده بود که معظم له بعد از قبول، دستور فرمودند که تمام آن به کشاورزانی که روی آن کار می کردند، واگذار شود و بالاخره تنها خانه ملکی حضرت امام، همان خانه محقری است که زمان طلبگی در محله یخچال قاضی قم تهیه کرده بودند، محله ای که در آن زمان، تقریباً آخرین نقطه مسکونی شهر قم بود. و این خانه نیز - چه در مدتی که حضرتشان در تبعید و در نجف اشرف بودند و چه بعد از انقلاب تا کنون - به صورت محل مراجعه مردم و طلاب در ارتباط با امور شرعی و مصالح عامه، مورد استفاده همگان بود.

به موازات اوج گیری محبوبیت حضرت امام، علاوه بر زمینها و خانه هایی که به محضرشان اهدا می شد، وجوه نقدی، طلا، اشیاء نفیس، کتاب، قرآن خطی، تابلوهای هنری نفیس، پارچه و امثال آنها نیز از سوی مشتاقان و معتقدان به مقام والایشان به عنوان نذر و هدیه برای شخص ایشان تقدیم می شد. تا آنجا که حقیر اطلاع دارم، منبع عمده تمام هزینه های شخصی و مخارج منزلشان از همین هدایا و نذورات بوده، لیکن با توجه به وفور و کثرت نذورات و هدایا و با توجه به قناعت و صرفه جویی و کم خرجی زندگی حضرت امام، حتی این نوع اموال نیز با آنکه کاملاً جنبه شخصی داشت و پرداخت کنندگان صرفاً برای شخص شخیصشان تقدیم می کردند، هرگز نزد حضرتشان انباشته نشد و چیزی از آن همه را برای خود نیندوختند تا آنجا که مآثرک امام بعد از رحلتشان، حتی برای دو سه روز پذیرایی در حد معمول گذشته را در دفتر و بیت کفایت نکرد!

ب: وسایل زندگی

هدایایی از قبیل پارچه عمامه، قبا، عبا، پیراهن، سجاده، مهر، نعلین و گیوه و جوراب و عرقچین که به خدمتشان تقدیم می شد، گاهی یکی از آنها را بر حسب نیاز در آن مقطع زمانی برمی داشتند و اگر از یک چیز، چند عدد بود، می فرمودند:

من این همه را می خواهم چه کنم؟!

و مازاد بر نیازشان را می فرمودند:

بدهید به افرادی که نیاز دارند.

در مواردی هم که برمی داشتند و تصور می شد برای خودشان قبول کرده اند، گاهی بعداً معلوم می شد که این طور نبوده است و می خواسته اند که خودشان به شخصی مورد نظر بدهند. از جمله یکی از مؤمنان کویته یکی قواره پارچه قبا برای حضرت امام آورده بود که خدمتشان تقدیم شد. گرفتند و چیزی نگفتند، ولی چند روز بعد، در حالی که می خواستم از محضرشان مرخص شوم، در آستانه در اتاق، متوجه شدم که امام چیزی می گویند، برگشتم و نزدیک شدم. مجدداً فرمودند:

آن چیز ... (اشاره به پشت پردهٔ اتاق عقب کردند) در آنجا مال شماست، بردارید.

گفتم: «چشم» و رفتم آنجا دیدم همان پارچهٔ قبا است که قبلاً ذکر شد. برداشتم و با تشکر خارج شدم.

ج: اشیای نفیس و کتابها

هدایای عتیقه و نفیس از قبیل قرآن خطی را معمولاً می‌فرمودند:

بدهید به جایی که بتوانند حفظ کنند.

و در بعضی موارد، نسبت به قرآن خطی گرانبها امر می‌فرمودند که به کتابخانهٔ آستان قدس رضوی فرستاده شود. از موارد نادری که حضرت امام بر خلاف معمول فرمودند، بگذارید اینجا، تابلویی نفیس از شمائل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که داستانش را به مناسبتی دیگر، نقل می‌کنم. کتابهایی نیز که از مؤسسه‌های انتشاراتی یا از سوی نویسندگان اهدا می‌شد، کلاً به محضرشان، ایصال می‌شد و حضرت امام جز در چند مورد انگشت‌شمار - که چند موردش از کتابهای عرفانی جدیدالطبع بود و آنها را نزد خودشان نگاه داشتند - در بقیهٔ موارد، بعد از ملاحظهٔ اجمالی می‌فرمودند:

ببرید، بدهید به کسی که از آنها استفاده کند.

البته گاهی اتفاق می‌افتاد که بعضی کتابهای ضدانقلابی را که علیه امام تألیف شده بود و آکنده از دروغ‌بافیها و هتاک و تهمت و افترا بود، به خاطر ناراحت نشدن امام به محضرشان تقدیم نمی‌شد، ولی بعداً متوجه شدیم از باب نمونه یکی از بدترین این کتابها از طریق دیگر به دست امام رسیده و ثانیاً دریافتیم که آن حضرت در راه خدا به هیچ وجه از ملامت ملامت‌کنندگان و کید دشمنان، کمترین تأثیری به خود راه ندادند و این بادهای مخالف، کمترین تزلزلی در کوه استوار و پابرجای ایمان او ایجاد نکردند.

د: وجوه نقدی

بخش دیگری از هدایا و نذورات که از سایر بخشها زیادتیر بود و تقریباً به طور روزانه از سوی مؤمنان تقدیم حضرتشان می‌شد، وجوه نقدی و طلا و جواهرات بود که آنها را عموماً دریافت می‌کردند. لیکن در مواردی که متوجه می‌شدند که پرداخت‌کننده از خانوادهٔ شهدا - اعم از پدر، مادر، همسر و فرزند شهید - است یا خود، فردی فقیر و نیازمند است، وجه یا طلای تقدیم‌شده را می‌گرفتند و بعد از قبض و قبول، پس می‌دادند و می‌فرمودند:

به خود ایشان برگردانید.

در موارد زیادی خانوادهٔ شهدای ارتشی که مبلغ دویست هزار تومان از سوی ارتش به آنها پرداخت می‌شد، مبلغ مذکور را طی چک بانکی یا نقداً به محضر امام اهداء می‌کردند. حضرت امام بدون استثنا و بدون توجه به نیاز یا عدم نیاز آنان، مبلغ پرداختی را بعد از اخذ و قبض، به آنان مسترد می‌فرمودند.

گذشته از موارد مذکور و امثال آنها که مربوط به پرداخت‌کنندگان بود و حضرت امام مرجوع می‌فرمودند، افرادی نیز بودند که نیازی پیدا می‌کردند و چون نمی‌خواستند از وجوه شرعی استفاده کنند، برای رفع نیازشان از حضرت امام درخواست کمک از مال شخصیشان می‌کردند.

از جمله یکی از وکلای حضرت امام، توسط حقیر برای امام پیغام داد که: «فرزندم در یکی از کشورهای اسلامی مشغول تحصیل است و از دولت هنوز ارز نگرفته، مقروض شده و نیاز شدید دارد، ولی من نمی‌خواهم از وجوه شرعی برای او استفاده کنم. اگر می‌شود حضرت عالی از پول شخصی خودتان، فلان مبلغ را برای این منظور لطف بفرمایید.» چون مسئله ارزی بود و هدایای ارزی حضرت امام زیاد نبود، انتقال این درخواست تا حدی سنگین می‌نمود. ولی به هر حال، مطلب به عرضشان رسید و معظّم‌له چند روز بعد، مبلغ مورد درخواست را تهیه کردند و آوردند و فرمودند:

به آقای ... بدهید.

نمونه‌های دیگری از این مقوله‌ها، در فصل «عشق متقابل» ملاحظه خواهد شد.

ادای دین

نمونه دیگر، اینکه حضرت امام مطلع شدند که یکی از افراد مورد شناختشان برای خرید منزل مقروض شده و در بازپرداخت آن، دچار مشکل شده است. دستور دادند که قرض ... ادا شود. ولی شخص مزبور با تشریف به خدمت امام و ضمن تشکر و معذرت از جسارت حرف زدن روی حرف امام، به عرض رساند که: «حقیر تا کنون سعی کرده‌ام در زندگی خود از وجوه شرعیه استفاده نکنم، و اگر اجازه بدهید، می‌خواهم این روش را همچنان ادامه دهم و ...»

حضرت امام در آن وقت، چیزی نگفتند، ولی چند روز بعد، بخشی از آن مبلغ را از وجوه متعلق به شخص خودشان لطف فرمودند و حدود دو سه هفته بعد نیز از تنمۀ بدهی شخص مزبور سراغ گرفتند و سپس آن را نیز پرداخت فرمودند.

امکانات غیر شخصی امام

داستان زهد و وارستگی حضرت امام نسبت به شهرت و ریاست و مرجعیت و گریز از این امور، زبانزد خاص و عام است که تحریر آن فصل جداگانه‌ای را می‌طلبد. اما با این حال اراده خداوند بر این تعلق گرفت که امام را به محبوبیت، شهرت و مرجعیت برساند و در راستای زعامت و مرجعیت مطلقۀ جهان تشیع و روند فزاینده آن، سیل وجوهات شرعیه به طرف معظّم‌له سرازیر شد تا جایی که مجموعه شهریه‌های امام در حوزه‌های علمیه و سایر مصارف مقررۀ شرعیه، به بالاترین رقم در تاریخ مرجعیت رسید. بی‌گمان سیستم پولی موجود در مرجعیت تشیع در تمام جهان، بی‌نظیر است و هیچ شخص و شخصیتی در این حد، پول در اختیارش قرار نمی‌گیرد، آن هم پولی که پرداخت‌کنندگان با طیب خاطر و به عنوان انجام وظیفۀ الهی خود پرداخت می‌کنند و در این پرداخت، نه تنها منتی بر دریافت‌کننده نمی‌گذارند که خود را منت‌دار او می‌دانند؛ چرا که مرجع با دریافت و قبول وجه، تکلیف شرعی را از دوش پرداخت‌کننده برمی‌دارد و مسئولیت صرف آن را بر عهده خود می‌گیرد. این فرهنگ حاکم بر وضعیت پرداخت و دریافت وجوه شرعیه است و اگر تخلفی از این میزان باشد، خارج از مدار این فرهنگ است و اکنون نمونه‌ای از برخورد امام با این تخلف:

بر ما منتی ندارید!

یکی از تجار ایرانی مبلغی سنگین به عنوان وجوه شرعی، در نجف، خدمت حضرت امام آورده بود. ضمن تقدیم وجه، گویی در اثر بدآموزی دیگران و ضعف ایمان، از موضع کسی که از پول هنگفتی دل‌کنده و امتیاز آن را به دیگری اعطا کرده، درخواست کرد که حضرت امام به اصطلاح تخفیفی برایش بدهند و مثلاً خمس اتومبیلش را - که خمس به آن تعلق گرفته بود - از او نگیرند!

حضرت امام کل وجه را جلوی او گذاشته و فرمودند:

بردار و برو. شما گمان می‌کنید حالا که این پول را اینجا آورده‌اید، منتی بر ما دارید؟ نخیر، این ما هستیم که بر شما منت داریم. چرا که با پرداخت آن و قبول ما شما برئ الذمّه می‌شوید و تازه اول مسئولیت ما است ...

در طی مدتی نیز که در جماران خدمت حضرت امام بودیم، سنت ثابت، همین بود. هیچ‌گاه برای یک شخص به خاطر اینکه صرفاً وجه سنگینی را پرداخت می‌کند، امتیازی بر آن کس که مثلاً فقط ده تا تک‌تومانی خمس به او تعلق گرفته بوده و جهت

تقدیم، به محضر امام می‌آورد، در کار نبود. ملاک برخورد، تدبیر و خلوص افراد بود و چه بسا افرادی که با خمس دادن، دنبال مقاصد غیرالهی بودند و به مجرد کشف این نکته، وجه هرچند کلان هم بود، از آنان دریافت نمی‌شد و طرد می‌شدند. ولی چه بسا افراد کم‌درآمدی که مبلغی به ظاهر ناچیز و بسیار کم به عنوان خمس پرداخت می‌کردند، برحسب آثار خلوصی که در آنان مشاهده می‌شد، مورد تکریم و پذیرایی قرار می‌گرفتند و احياناً امکان دستبوسی حضرت امام نیز برای آنان فراهم می‌شد. گذشته از آن، در تمام مواردی که حضرت امام متوجه می‌شدند که پرداخت‌کننده وجوه شرعی، خود وضع خوبی ندارد و از اقسار مستضعف است، وجه مربوطه را بعد از قبول و قبض برای پرداخت‌کننده مسترد می‌فرمودند. گاهی هم این کار را با دعای خیرشان همراه می‌کردند.

توجه ویژه به کشاورزان

قضیه جالب‌تر آنکه در اطراف اصفهان زمینی بابت وجوه شرعی به حضرت امام واگذار شده بود. معظم‌له نیز یکی از فضلا را برای فروش و دریافت وجه، وکیل کرده بودند. بعد از مدتی - حدود دی‌ماه ۱۳۶۴ - به عرض حضرت امام رسید که آقای ... که به وکالت از حضرتشان قرار شده زمین را بفروشد، اقدام لازم را به عمل آورده، ولی کشاورزانی که روی زمین کار می‌کنند، وضع خوبی ندارند و به منزل «آقای پسندیده» آمده‌اند و از اینکه دستشان از کار روی زمین، کوتاه می‌شود، ناراحتند. حضرت امام همین که صبحت از کشاورزها شد، با لحنی قاطع و محکم فرمودند:

به خود کشاورزها منتقل شود. بگویید به آنها بدهند.

کمک به مستمندان

حضرت امام سخت با گداپروری، مخالف بودند. از باب نمونه، در نجف اشرف افراد شناخته شده‌ای بودند که به عنوان خادم حرم مطهر و غیر آن، حرفه گدایی و تیغ‌زنی داشتند و مدام از خانه این مرجع به خانه دیگر در حال رفت و آمد بودند. گدایی آنها نوعی باج‌گیری بود که احياناً همراه با شانناژ و جوسازی و داد و فریاد بود. کسی که در مقابل آنها هرگز تسلیم نشد، حضرت امام بودند. ولی با این حال، نسبت به افراد مستحق و مستمند و مستضعف، گذشته از آنکه قیامشان در راه خدا برای نجات آنها از چنگال ظالمان و قدرتهای شیطانی بود و علاوه بر اهتمام کلی و دستورات لازم به مسئولان، برای احقاق حق محرومان، شخصاً نیز رسیدگی به وضع مستمندان را در رأس کارهایشان گذاشته بودند. تقریباً بدون استثنا هر پرداخت‌کننده وجوه شرعی که برای پرداخت مستقیم سهمین مبارکین به افراد مستحق استجازه می‌کرد، حداقل تا ثلث بدهی شرعی او را اجازه می‌دادند و اگر پرداخت‌کننده برای موردی خاص با ذکر مشخصات و مبلغ مورد نیاز یک فقیر، در رابطه با بیماری، مقروض بودن، شوهر دادن دختر، مسکن و ... کسب اجازه می‌کرد، تا حد برطرف شدن آن نیاز را اجازه می‌دادند از وجوه شرعی پرداخت کند. در مواردی متعدد، افراد، نامه می‌نوشتند که مثلاً فلان مبلغ را از شخص فلانی طلبکارم، چون او نمی‌تواند بدهی خود را پرداخت کند، اجازه فرمایید بابت بدهی وجوه شرعی‌ام حساب کنم و از او نگیرم. حضرت امام می‌فرمودند:

اگر شخص بدهکار نمی‌تواند بدهی خود را پرداخت کند، حق مطالبه نیست تا طلبکار بتواند به حساب شرعی طلب خود را اسقاط کند.

اما اگر بدهکار می‌تواند بدهی خود را پرداخت کند، ولی چون فقیر است، برای او مشکل است، در این صورت، اجازه می‌دادند بابت وجوه حساب کند.

حضرت امام همواره شخصاً در صدد اطلاع از افراد نیازمند بودند، گاهی بدون مقدمه و ابتدا به ساکن از افراد دورافتاده و فراموش‌شده سراغ می‌گرفتند و دستور می‌دادند که به وضع آنها رسیدگی و نیازشان برطرف شود.

توجه به مناطق محروم

در حالی که عموماً وکلای حضرت امام و دارندگان اجازه امور حسبیه از سوی حضرتشان، بیش از ثلث وجوهات دریافتی را اجازه نداشتند در محل صرف کنند و دو ثلث بقیه را باید برای صرف در حوزه‌های علمیه و اعتلای کلمه‌الله به دفتر تحویل می‌دادند، ولی در مناطق محروم و دورافتاده، برعکس عمل می‌کردند. یعنی دوسوم را اجازه داشتند که در محل مصرف کنند و یک‌سوم به دفتر فرستاده شود. در مناطقی که درجه محرومیت بیشتر بود، تمام مبالغ دریافتی منطقه را امام اجازه می‌فرمودند که همان‌جا در موارد مقرر شرعی و کمک به فقرا می‌تدین مصرف شود.

وکلای حضرت امام در سایر کشورهای اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبودند. از جمله در لبنان با آنکه علمای حزب‌الله در متن اجازاتشان سخن از مصرف ثلث و نصف وجوه در محل بود، ولی به طور شفاهی اجازه دوسوم داده بودند و یک‌سوم باقی‌مانده را نیز به دفتر ارسال می‌کردند، مجدداً مرجوع می‌فرمودند. آقایان نیز از طریق صندوق بیت‌المال که در آنجا تأسیس کرده بودند، در جهت مصالح عامه اسلام و موارد مقرر شرعی و مؤمنان مستحق صرف و سالانه بیلان کارشان را به دفتر ارسال می‌کردند. از اینها گذشته به بسیاری از وکلایشان به‌ویژه در مناطق محروم، اجازه می‌دادند که در مورد خانواده‌های شهدا، بسیجیها، رزمندگان و به طور کلی، افرادی که در خدمت اسلام هستند و وضع معیشتی خوبی ندارند و برای حساب سالانه خمسی مراجعه می‌کنند، گذشته از دست‌گردان و امهال، اگر لازم دیدند، بعد از حساب و کتاب، به طور کلی آنها را برحسب مورد، برئ‌الذمه کنند. همان‌طور که خود حضرت امام نیز در موارد مذکور عموماً همین روش را معمول می‌داشتند...

ج: ساده‌زیستی و قناعت

بزرگ‌ترین انسان در کوچک‌ترین خانه

حضرت امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه‌ای محقر و فرسوده در یکی از کوچه‌های «شارع‌الرسول» همچون صدها طلبه معمولی، اجاره‌نشین بودند. بعد از پیروزی انقلاب نیز چه در ایامی که در قم بودند و چه در مدت نزدیک به ده سالی که در جماران اقامت داشتند، همچون بسیاری از مستضعفان، به صورت مستأجر زندگی می‌کردند و در منزل بسیار قدیمی «آقای جمارانی» اقامت داشتند. این خانه که بعد از فوت مرحوم پدر آقای جمارانی به چند قطعه کوچک تقسیم شده بود و ساختمان قدیمی آن در اختیار خانواده آقای جمارانی قرار داشت. قطعه دیگری از آن که منزل کوچکی بود با مساحت حدود ۱۲۰ متر مربع و ۷۰ متر زبرنا و متعلق به «آقای سید حسن حسینی»، داماد آقای جمارانی، در اجاره حضرت امام قرار گرفت. این منزل کوچک و ساده که همه از نزدیک یا از تلویزیون آن را دیده‌اند، طی یک دهه، جایگاه انسانی بود که بر اریکه دل‌های مشتاق صدها میلیون مسلمان و مستضعف جهان، حکومت می‌راند. انسانی که با تکیه بر قدرت ایمان و نفوذ الهی‌اش، تمام کاخهای ابرقدرتهای شیطانی را به لرزه درآورد.

خبرنگار آمریکایی

عظمت وارستگی و ساده‌زیستی حضرت امام، به‌ویژه برای کسانی بیشتر شگفت‌آور است که جباران و حکام مستکبر جهان مادیت را در کاخهای ننگین و افسانه‌ای‌شان از نزدیک دیده‌اند. یک روز که جمعی از خبرنگاران خارجی به جماران آمده بودند، یکی از آنان جوانی بود ظاهراً آمریکایی که سخت از دیدن خانه و اقامتگاه امام شگفت‌زده و گیج شده بود. با آنکه همه چیز را با چشم خود می‌دید، باز هم برای او قابل هضم و باور نبود. از این رو گویی همواره دنبال یک چیز غیرعادی می‌گشت و در این حال،

حس کنجکاوای او روی یک نکته قفل شده بود و در جستجوی کسی بود که آزادانه استفسار کند تا نکته مورد نظرش را باز و معمای خود را حل کند. بالاخره با برخورد به اینجانب، با شور و شوق سر صحبت را باز کرد. زبانش را نمی‌فهمیدم، ولی زبان حالش گویا بود. بالاخره، مترجمی پیدا شد و حرفش را ترجمه کرد.

روی حیاط کوچک منزل امام داربستی فلزی نصب شده تا به منظور جلوگیری از سرمای زمستان و آفتاب و گرمای تابستان روی آن پارچهٔ برزنت پهن شود. سؤالش این بود: «این لوله‌ها و نرده‌های برای چیست؟ آیا برق در آنها جریان دارد؟!» و بعد پرسید: «واقعاً خانه امام همین است؟» با توضیح و جواب من، تعجبش زیادتر شد و در ادامه، نکته‌ای را برای او گفتم که حتی سؤال آن به ذهن کنجکاو خبرنگارانهٔ او خطور نکرده بود. توضیح دادم: «تازه این خانه که می‌بینید، ملک امام نیست و اجاره‌ای است!»

تعجبش بیشتر شد و با آنکه از چهره‌اش معلوم بود که نمی‌تواند باور کند، تصور چنین چیزی او را به شدت تحت تأثیر قرار داد. اشک در چشمانش حلقه زد و منقلب شد. انگار که افق جدیدی به رویش گشوده شده است. ولی چشمش از دیدن آن ناتوان است و ... با فهمیدن این نکته - یعنی اجاره‌ای بودن خانه که قابل رؤیت با چشم و دوربینش نبود - با تمام وجود چنان از اینجانب تشکر کرد که دیگر نیاز به ترجمه نبود.

به راستی که هریک از ویژگیهای حضرت امام که ویژگیهای اسلام و نمودارهای امامت و رهبری در حکومت اسلامی است و مقایسه آنها با تمام نظامها و رهبران دیگر کافی است که انسانهای باشعور و آزاداندیش را به حقانیت اسلام و نظام حیات‌بخش اسلامی رهنمون کند.

قناعت و زهد در عین مکنات

به هر حال، حضرت امام در طول زمان مرجعیت و زعامت خویش، به صدها میلیارد ریال پول از بابت وجوه شرعیه دسترسی داشت و علاوه بر آن، در مقام ولایت امر و رهبری امت اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، تمام مخازن و منابع ثروت و میلیاردها داراییهای گوناگون در حیطة تصرف و ولایتشان قرار داشت، با این همه، این انسان متکامل و سالک و وارسته و به خداپیوسته، با آن که از اختیارات الهی و قدرت فعلی در دخل و تصرف در آنها برخوردار بود هرگز، کمترین امتیاز مادی و بهره شخصی از همه آنچه در اختیار داشت نگرفت همواره و تا آخر عمر، در کمال سادگی و صرفه‌جویی و قناعت، زندگی پاک و پاکیزه و الهی خویش را سر کرد.

دوری از مظاهر رفاه

امام در طول مدتی که در نجف اشرف بودند، در یک منزل اجاره‌ای قدیمی که از جهت سادگی مثل منازل سایر مردم عادی و طلاب بود، سکونت داشتند. مرسوم بود که بزرگان نجف هرکدام یک منزل در کوفه^۹ و نزدیک شط فرات هم داشته باشند تا شبها - مخصوصاً در فصل تابستان - به آنجا بروند.

حضرت امام با هوای بسیار گرم و خشک نجف مأنوس نبودند و با توجه به پیری، از این هوا بیشتر از افراد مشابه که از سالهای دور ساکن نجف بودند، رنج می‌بردند. همهٔ دوستان نیز از این مسئله نگران بودند. یک شب، مرحوم «حاج شیخ نصرالله خلخالی» پس از مقدمه‌چینی، مثالهایی زد در این باره که به افرادی که مریض بوده‌اند، پزشکان گفته‌اند که هوای نجف سمی است که تریاق آن، هوای کوفه است و آنها نیز با رفتن به کوفه کاملاً بهبود یافته بودند. او با این شیوه سعی کرد که امام اجازه دهند که منزلی برایشان در کوفه اجاره کنند.

^۹ کوفه ده کیلومتری نجف است و دارای هوایی مطبوع بوده، معمولاً هوای آنجا چند درجه خنک‌تر از هوای نجف است.

همین که سخنان مرحوم حاج شیخ نصرالله تمام شد در حالی که همه بعد از آن همه صحبت و مقدمه‌چینیها فکر می‌کردند امام قانع شده و منتظر جواب مثبت ایشان بودند، ناگهان امام سرشان را بلند کردند و به مرحوم خلخالی نگاه کردند و بدون اینکه حتی یک کلمه سخن بگویند، فقط تبسمی زیبا و در عین حال، تلخ، بر لبهای مبارکشان نقش بست. تبسمی تشکرآمیز از مرحوم خلخالی و تلخ به خاطر کراهت از مظاهر دنیا و رفاه زندگی. در رابطه با همین موضوع شنیدم که در پاسخ دیگری فرموده بودند:

آیا من می‌توانم به کوفه بروم (دنبال رفاه خودم باشم) در حالی که بسیاری از مردم ایران در سیاه‌چالها به سر می‌برند.

سادگی پیرامون امام

در نجف‌اشرف به جای دفتر برای مراجع عنوان بیت مصطلح بود. بخشی از بیت حضرت امام در نجف حوزه استفتاء بود و حضرات آیات راستی‌کاشانی شیخ محمدحسن قدیری‌اصفهانی، سید عباس خاتم‌یزدی و سید جعفر کریمی به طور پاره‌وقت پاسخ استفتاءات را بر مبنای فتوای حضرت امام می‌نگاشتند و اتاقکی اختصاص به آنان داشت و افراد تقریباً تمام وقت بیت امام حجج‌اسلام آقایان حاج شیخ عبدالعلی قرهی و مرحوم شیخ محیی‌الدین فرقانی بودند که علاوه بر حضور در بیت بر حسب نوبت حضرت امام را در هنگام تشریف به حرم و رفت و آمد به مسجد شیخ انصاری برای درس و نماز جماعت ظهر و همچنین مدرسه آیت‌الله بروجردی برای نماز مغرب و سالی چند بار که برای زیارت‌های مخصوصه به کربلا مشرف می‌شدند و احياناً دید و بازدیدها در نجف همراهی می‌کردند. یک نفر آبدارچی و مرحوم مشهدی حسین یزدی هم به عنوان مسئول خرید مشغول خدمت بودند و بنابراین با لحاظ جایگاه اصحاب حوزه استفتاء که عنوان کارمند بر آنها صدق نمی‌کرد جمع شاغلین در بیت حضرت امام از چهار یا پنج نفر تجاوز نمی‌کرد.

دفتر جماران

دفتر حضرت امام در جماران در آغاز، منحصر در چهار اتاق کوچک بود که بالاتر از حسینیه و در کنار محل سکونت امام قرار داشت. یک اتاق، تلفن‌خانه بود که پاتوق مرحوم حاج احمدآقا نیز در همانجا بود. اتاق دیگر محل استقرار و کار جناب آقای رسولی‌محلاتی و حقیر و مرحوم شهید سلیمی بود و اتاق سوم به جناب آقای حاج شیخ حسن صانعی و آقای محمد علی انصاری تعلق داشت و اتاق دیگر آبدارخانه بود با آقایان حاج عیسی، میریان و بهاء‌الدینی اتاقکی هم روی پشت‌بام محل استقرار آقای دکتر عارفی و... بود و زیر پله زیرزمین فاکس خبرگزاری قرار داشت.

مدت کوتاهی هم، محل کار ما - آقای رسولی و شهید سلیمی و اینجانب - به اتاق بالای در ورودی حسینیه انتقال یافت و پزشکان هم به اتاق طبقه دیگر منتقل شدند.

بعد از چندی و در نهایت دفتر عمدتاً به دلیل تسهیل در امر مراجعین به ساختمانی پایین‌تر از حسینیه در کوچه شهید حسینی‌کیا یعنی مسیر اصلی جماران انتقال یافت در این ساختمان، یک اتاق در اختیار آقایان صانعی و انصاری بود و یک اتاق به آقای رسولی و یک اتاق دیگر به آقای توسلی و سه اتاق، هم به اینجانب و همکارانی که دریافت وجوه شرعی و نامه‌ها و امور مالی را به عهده داشتیم اختصاص داشت. اتاقی دیگر نیز به تلفن‌خانه اختصاص داشت که چند نفر از برادران به تناوب پاسخگوی سوالهای مردم بودند.

تقسیم کار در دفتر امام عمدتاً به اینگونه بود که مرحوم حاج احمدآقا نقش اول را در همراهی، خدمت و اهتمام به امور امام ایفا، می‌کرد و هر چند همگان بعد از امام بالاترین حرمت را برای ایشان قائل بودند و او تنها کسی بود که شایستگی عنوان ریاست دفتر امام را داشت. لیکن هیچ‌گاه برای خود عنوان خاصی قائل نبود.

آقایان رسولی محلاتی و صانعی که از قدیمی‌ترین یاران بودند و این حقیر ارتباط مستقیم با حضرت امام داشتیم و صبح‌گاه هر روز کاری به اتفاق به خدمت امام شرفیاب می‌شدیم. شروع کار امام با همین برنامه بود. کار این جمع، عمدتاً مشتمل بر ارائه گزارش وجوه دریافتی، دستور پرداختها، مهر کردن قبوض وجوه شرعی، اجازات، استجازات، مهر کردن استفتاءات، ارائه بخشی از گزارشهای روزانه دستگاهها و نهادهای نظام و... بود.

آقای توسلی مسئول تنظیم ملاقاتهای عمومی بود که با هماهنگی مرحوم حاج احمدآقا انجام می‌گرفت و ساعتی هم پاسخگوی مسائل شرعی بود آقای آشتیانی برنامه عقدهایی که توسط امام انجام می‌گرفت تنظیم می‌کرد و آقای انصاری هم ضمن همکاری با حاج احمدآقا در برگزاری و انجام ملاقاتها و مراسم فعالیت داشت و در مجموع اعضاء و کارکنان دفتر به طور میانگین به حدود بیست و چند نفر می‌رسید.

وسيلة نقلیه امام(ره)

حضرت امام(ره) در نجف اشرف به طور معمول، روزانه دست کم چهار بار، برای نماز جماعت ظهر در مسجد شیخ انصاری، و نماز مغرب در مدرسه آیت-الله بروجردی و شب-ها برای تشریف به حرم حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در ایام تحصیلی برای درس در مسجد شیخ انصاری از منزل بیرون می‌آمدند و مجموعاً هشت بار مسافت بین این اماکن و خانه را پیاده طی می‌کردند و در سال-های اول، گاه-گاهی که برای دید و بازدید به مسافت-های دورتر می‌رفتند از درشکه که ارزان‌ترین وسیله نقلیه نجف بود، استفاده می‌کردند.

در آن زمان در نجف تاکسی رایج نبود، ولی تعدادی محدود بنزهای گازویلی کرایه-ای با نام «بوخمس» وجود داشت که برای یک تا پنج نفر مسافر در داخل شهر ربع دینار - معادل پنجاه ریال در آن زمان - کرایه دریافت می‌کردند که از کرایه درشکه گران‌تر بود و به همین دلیل امام حاضر نبودند سوار این اتومبیل-های کرایه-ای شوند و حتی اصرار دیگران هم در این باره نتوانست روش امام(ره) را تغییر دهد؛ اما وقتی این نکته مطرح گردید که با توجه به استفاده سایر مراجع از اتومبیل شخصی، ممکن است درشکه سوار شدن امام باعث نوعی تعریض به آنان شود، از آن به بعد برای این نوع رفت و آمدها که به طور استثنایی پیش می‌آمد، از ماشین کرایه استفاده می‌کردند، لیکن مسافت رفت و آمدهای روزانه را هم-چنان، تا آخر پیاده طی می‌نمودند. حضرت امام(ره) هم-چنین برای مسافرت به کربلا که سالی چند بار به مناسبت زیارت‌های مخصوصه امام حسین (علیه السلام) انجام می‌گرفت، از همان اتومبیل-های کرایه-ای «بوخمس» استفاده می‌کردند؛ این در حالی بود که امام اصرار دوستان عاشق به خصوص برخی کویتی-ها را که می‌خواستند اتومبیل شخصی به ایشان اهدا کنند، هرگز نپذیرفتند.

صرفه جویی امام(ره)

حضرت امام(ره) در مصرف و هزینه های شخصی همواره به کم-ترین مقدار بسنده می‌کردند و این یکی از ویژگی-هایی بود که هر کس با ایشان کم-ترین معاشرتی داشت، خیلی زود آن را در می‌یافت؛ با این حال دقت-ها و ظریف-کاری-های امام(ره) در این زمینه شنیدنی و به یادماندنی است که به نمونه-ای اشاره می‌کنم.

حضرت امام(ره) در اتاقی که محل اصلی زندگی ایشان بود، سه نوع وسیله روشنایی داشتند: لامپ مهتابی، لامپ ۱۰۰ وات و لامپ خواب از نوع بسیار کم مصرف که همراه با ترانزیستوری کوچک به دیوار نصب می‌شد، هر گاه می‌خواستند، مطالعه کنند یا قرآن و دعا بخوانند، بر حسب توصیه چشم پزشک، لامپ مهتابی و لامپ ۱۰۰ وات را با هم روشن می‌کردند و آن-گاه که مشغول تماشای تلویزیون یا در حال گفت و شنود بودند، لامپ ۱۰۰ وات را خاموش و فقط به مهتابی بسنده می‌کردند، ولی جالب-تر این بود که به هنگام نماز و تعقیبات و نوافل تنها لامپ خواب روشن بود. این وضعیت را در تمام دفعاتی که در زمان نماز

مغرب و عشا و بعد از آن خدمت امام(ره) می-رسیدم، شاهد بودم و در هنگام روز هم هرگاه متوجه می-شدند که بدون جهت چراغی روشن است، اگر در دسترس خودشان بود، شخصاً به طرف کلید می-رفتند و آن را خاموش می-کردند و اگر در دسترس ایشان نبود، تذکر می-دادند که خاموش شود.

این دقت و مراقبت امام(ره) معمولاً در مواردی بود که جنبه شخصی داشت و صرفاً برای جلوگیری از اسراف بود و روشن است که اگر هزینه اسراف و تبذیر از جیب بیت-المال و اموال عمومی باشد، دقت و رعایت بیش-تری را می-طلبد، چرا که گناه آن مضاعف می-شود و آنان که در ادارات و مؤسسات متعلق به مردم و بیت-المال از آب، برق، تلفن، وسایل گرم‌کننده و خنک-کننده و ... گرفته تا وقت خودشان که در ساعات اداری متعلق به بیت‌المال است، اسراف و تبذیر می-کنند، چگونه پاسخ خدا و صاحبان حق را خواهند داد؟ و چه عذابی در انتظار آنان است؟ خدا می-داند!

حسابرسی و دقت

صرفه‌جویی و حسابرسی و دقت حضرت امام در امور مالی همچون دیگر ویژگیهای معظّم‌له باید سرمشق همه ما باشد. سرمشق برای مردم، در صرفه‌جویی و قناعت و پرهیز از اسراف و تبذیر و برای مسئولان دولتی، در نظارت دقیق بر بیت‌المال و اموال عمومی. «مشهدی حسین»، پیرمرد وارسته‌ای بود که سالها مورد علاقه و اعتماد امام بود و مسئول خرید منزل معظّم‌له. او نقل کرد: امام ربع دینار (در آن زمان ۵۰ ریال بود) برای خرید به من دادند. وقتی از بازار «حویش» به خانه آمدم، نان، پنیر، ماست، سبزی و غیره را که خریده بودم، به اندرون بردم و برگشتم. هنوز به در خانه نرسیده بودم که امام صدا زدند: «مشهدی حسین!» برگشتم. فرمودند: «چقدر شد؟» حساب کردم ۲۳۵ فلس شده بود. تا ربع دینار که ۲۵۰ فلس بود، ۱۵ فلس باقی می‌ماند. فرمودند:

بقیه را بده!

معلوم است که ۱۵ فلس چیز قابل ذکری نبود، ولی مسئله مهم این است که همه چیز - هرچند هم ناچیز - باید روی حساب و دقت باشد و باید به این روش عادت کرد.

من نمی‌توانم!

در پاییز سال ۱۳۶۴ پوست ساق پای حضرت امام دچار خشکی و خارش شده بود. یکی از پزشکان پوست، به نام «دکتر نجفیان» به خدمت رسید. بعد از معاینه و توصیه دارو گفت: «روزی یک یا دو بار هم پایتان را در شیر قرار دهید.» با آنکه حضرت امام در برخورد با پزشکان و دستورالعملهای آنان بسیار با ملاحظت و انعطاف‌پذیر بودند، ولی همین که مسئله گذاشتن پا را در شیر شنیدند، به شدت برآشفتمند و با لحنی تند و خشن و شتابزده فرمودند:

من این کار را نمی‌توانم بکنم!

انسان قدم به قدم طاغوتی می-شود!

در جماران، بعد از این که اتفاقی در مجاورت اتاق کار امام(ره) برای «حاج‌احمدآقا» ساخته شد، با توجه به این که در دو ضلع آن، ایوان باریکی به ارتفاع حدود ۱/۵ متر از کف حیاط بود، نرده-ای فلزی را روی لب ایوان نصب کردند. حاج‌احمدآقا برایم نقل کرد - نقل به مضمون - که یک روز امام سر زده به این‌طرف آمدند و آن-گاه که دیدند، بعد از اتمام اتاق، باز هم کار جدیدی روی ایوان انجام شده است، با تلخی به این کار و هزینه جدید اعتراض کردند. حاج‌احمدآقا در ادامه گفت: «در ذهنم خطور کرد که الآن

جواب قاطعی به امام(ره) می-دهم که به خوبی قانع شوند.» (علی، فرزند حاج احمدآقا در آن زمان دو سه ساله بود و بسیار مورد علاقه امام). خدمت امام عرض کردم: «علی نوپا است و مدام این-جا می-آید. اگر از این ایوان به پایین بیفتد، ضربه مغزی می-شود، به همین جهت نرده را درست کردیم.» امام درنگی کردند و فرمودند:

انسان قدم به قدم طاغوتی می-شود! در هر قدم هم برای خود دلایلی پیدا می-کند!

حضرت امام نارضایتی خود را از این کار با بیان یک قاعده-ای کلی و درسی مهم ابراز کردند. این درست است که حفظ جان، تغذیه، مسکن، لباس، وسیله نقلیه و ... برای انسان واجب است اما چگونه؟ و با چه قیمتی؟ اگر انسان راه زیاده-روی و زیاده-خواهی را در امور مادی در پیش گرفت، در چه نقطه-ای متوقف می-شود؟ مخصوصاً برای مسئولان که از سویی دسترسی آنان به امکانات، بیش-تر است و از سوی دیگر، رفتار و کردار آنان روی جامعه تأثیر صد چندان دارد.

طاغوت-ها معمولاً از قدم اول طاغوت نبوده-اند. با غفلت و گم کردن راه درست در خط طاغوتی شدن قرار می-گیرند و آرام آرام پیش می-روند و در هر مرحله-ای قرار می-گیرند، به پشت سر خود و کسانی که سطح زندگی آنان پایین-تر است، نگاه نمی-کنند تا احساس طاغوتی شدن به آنان دست دهد؛ بلکه با نگاه به بالا دست خود در امور مادی باز هم خود را مستضعف و ساده زیست می-پندارند و با توجیهاات و تسویلات گوناگون و برای رفع نیازها و تأمین ضرورت-ها جلوتر می-روند و به مراحل بالاتر طاغوتی شدن می-رسند؟

اما انسان-های الهی همواره با فقرا هم-نشینی و معاشرت می-کنند و زندگی مادی خود را با تهی-دست-تر از خود می-سنجند و به این ترتیب از پوسته خودبینی به فضای نوع-دوستی وارد می-شوند و در برابر فقرا به دلیل آنچه دارند، خود را شرمگین و در پیش-گاه خداوند، خود را شاکر و صابر می-یابند و از سوی دیگر در عرصه امور معنوی، بالاتر از خود را می-جویند و خویشتر را با فراتر از خود مقایسه می-کنند و دچار عجب و خودبینی و رکود نمی-شوند و همواره برای صعود و عروج به مراتب بالاتر می-کوشند.

امام(ره) این گونه بود و فرزندان و شاگردان راستینش را این گونه تربیت کرد و چنین بود که مرحوم حاج احمدآقا با همه وجود در خدمت امام و انقلاب و نظام بود و با آن-که همواره چه قبل و چه بعد از انقلاب، در سایه امام و منزلتی که در نظام داشت، هر نوع امکاناتی برای او قابل دسترسی بود، هرگز دست به دنیا و مظاهر دنیا نیالود و حتی از انبوه اموالی که به صورت هدیه و نذر، تقدیم امام(ره) می-شد، هم-چون امام(ره) هیچ ذخیره-ای برای خود نیندوخت و هم-چون امام(ره) از حداقل امکانات مادی بهره گرفت و در خانه استیجاری زندگی کرد و در همان خانه از دنیا رفت. «رحمة-الله علیه و علی والده الکریم.»^{۱۰}

د: صلابت و شجاعت

هنوز دیر نشده است

در نوروز سال ۱۳۴۲ به مناسبت سالگرد شهادت امام صادق (علیه السلام) مراسمی باشکوه در مدرسه فیضیه قم برپا شده بود. کماندوهای شاه معدوم، به طلاب و مردم حمله کردند و جنایاتی را مرتکب شدند که روی تاریخ را سیاه کرد. فرمانده این دژخیمان، «سرهنک مولوی»، معاون ساواک بود.

^{۱۰}. «رحمت خدا بر او و پدر بزرگوارش باد.»

حضرت امام (س) در روز عاشورا که مصادف با سیزدهم خرداد همان سال بود، در مدرسه فیضیه سخنرانی تاریخی و مهمی را در جمع دهها هزار نفر ایراد فرمودند. در ضمن آن سخنرانی که روی خطابشان به شاه بود، از ماجرای جنایت بار فیضیه صحبت کردند. وقتی می‌خواستند از سرهنگ مولوی نام ببرند، فرمودند:

... آن مردک آمد در مدرسه فیضیه، حالا اسمش را نمی‌برم، آن وقت که دستور دادم گوشه‌هایش را ببرند آن وقت اسمش را می‌برم ...

دو روز بعد، یعنی پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ امام را دستگیر کرده و در سلولی زندانی کردند. مرحوم حاج آقا مصطفی (قدس سره)، از حضرت امام نقل می‌کرد که در همان ساعاتی اول زندانی شدن، سرهنگ مولوی وارد شد و با همان ژست قلدرمآبانه و با لحن مسخره‌آمیزی گفت: «آقا تازگی دستور نداده‌اید که گوش کسی را ببرند؟» او با این سخن خواسته بود که نیش زهرآگین خود را بزند و به خیال خودش، با این طعنه، روحیه امام را تضعیف کند، ولی امام (س) بعد از چند لحظه، سرشان را بلند می‌کنند و با لحنی مطمئن و محکم می‌فرمایند:

هنوز دیر نشده است.

در آن روزها انتظار می‌رفت که سرهنگ با خوش‌رقصیها و تواناییهایی که در ساواک، از خود نشان می‌داد، ارتقا یافته و احتمالاً به مقام ریاست کل ساواک برسد، ولی دیری نگذشت که همه چیز معکوس شد. سرهنگ به ژاندارمری انتقال یافت و بعد از چندی در حادثه سقوط هلی‌کوپتر هلاک شد. بدین‌گونه، بدون آنکه خیلی دیر شود، در حقیقت گوش او بریده شد.

طبیعت سگ درنده

چهار نفر از وعاظ سرشناس اصفهان به عتبات مشرف شده بودند. اینجانب در کربلا به آنها برخورد کردم. از ترس ساواک در بازگشت به ایران، نمی‌خواستند امام را در ملا عام ملاقات کنند. از این رو، از حقیر خواستند که یک ملاقات خصوصی را با امام در منزل ترتیب بدهم. بالاخره توسط مرحوم شهید حاج آقا مصطفی وقت ملاقات را گرفتم و آقایان را در موعد مقرر در اندرونی به محضر امام بردم و آنها را معرفی کردم. حضرت امام برای آنها سخنانی به این مضمون، بیان کردند:

طبیعت اینها - شاه و ایادی او - مثل سگ درنده است. اگر در مقابل سگ درنده بایستید و دست به روی آن بلند کنید، جا می‌خورد و اگر تهاجم کردید، پا به فرار می‌گذارد. ولی اگر از مقابل آن، جا خالی کردید، ترسیدید و خودتان را باختید و حالت عقب‌نشینی به خود گرفتید، به طرف شما هجوم می‌آورد و تا پای شما را نگیرد و شما را از پا در نیاورد، رهائتان نمی‌کند.

اینها اول از شما می‌خواهند که مطالب کذا را نگویند. اگر تسلیم شدید، می‌خواهند که درباره فلان مسئله هم حرفی نزنید، اگر عمل کردید، به شما می‌گویند به فلان کس دعا کنید و بعد، تأیید لوایح کذا را از شما می‌خواهند. عاقبت هم از شما می‌خواهند که در خدمت ساواک قرار گیرید و برای آنها گزارش هم بدهید. بالاخره ما باید یک جایی جلوی آنها بایستیم و چه بهتر که این کار را در همان قدم اول بکنیم که در این صورت، آنها وادار به عقب‌نشینی خواهند شد و حتماً موفق خواهید بود.

در زمان بمباران و موشک بارانها

در اوایل خردادماه ۱۳۶۴ که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، هواپیماهای عراقی در طول شبانه‌روز، وقت و بی‌وقت، تهران را بمباران می‌کردند. همراه آن، توپهای ضدهوایی با صداهای مهیب و گوشخراش - به‌ویژه در منطقه دامنه کوههای شمال

تهران که صدا می‌پیچد - خواب و استراحت را از همه گرفته بودند. صبح که می‌شد، همه در اثر بی‌خوابی شبانه، خواب‌آلوده و کسل بودند و نظم و نسق کارها به هم ریخته بود. گرچه ما مجبور بودیم کارمان را منطبق با برنامه‌ی امام تنظیم کنیم، ولی امام ملزم به تبعیت از کسی نبودند و اختیار داشتند برنامه‌ی کارشان را به طور دلخواه و مناسب حالشان تنظیم کنند. با این حال، در شرایطی که همه گرفتار بی‌خوابی و بدخوابی و کسالت بودند و مایل بودند که ساعت‌های اول روز را که بیشتر آرام بود، بخوابند، حضرت امام، طبق روال همیشگی، هر روز رأس ساعت هشت صبح، سرحال در اتاق کار و ملاقاتشان حاضر می‌شدند. یک روز آقای «دکتر عارفی» که همواره مراقب وضع و سلامتی امام بود، بعد از معاینه سؤال کرد: «در ماه رمضان، این روزها وضع خواب و استراحتتان فرقی نکرده؟ کم نشده؟»

فرمودند: «نه.»

مجدداً سؤال کرد: «هیچ فرقی نکرده است؟»

باز هم تأکید کردند: «نه.»

در اواخر جنگ نیز که برای مدتی، تهران مورد تهاجم موشکی دشمن قرار داشت، روزانه گاهی بیش از ده موشک به تهران اصابت می‌کرد و تعداد زیادی از آنها یک خط منحنی را در شعاعی نزدیک به جماران تشکیل می‌دادند. اکثر ساکنان تهران و شمیران به شهرهای امن پناه برده بودند، ولی حضرت امام علی‌رغم اصرار فراوان برای جابه‌جایی و حداقل استفاده از پناهگاه، به هیچ وجه در محل اقامت و در انجام کارها و برنامه‌های روزانه‌شان کمترین تغییری ندادند. حتی محل نشست‌شان در اتاق که تقریباً پشت شیشه بود عوض نشد. تنها کاری که در محل اقامت حضرتشان انجام شد، چسباندن نوار چسب به شیشه‌ها بود. ایشان هرگز به پناهگاهی که ظاهراً به خاطر ممانعت نکردن امام تحت عنوان دیگری در نزدیک محل اقامتشان ساخته بودند نرفتند.

مکرر اتفاق افتاد که در حین تشریف به خدمتشان در همان جای همیشگی صدای ضدهوایی یا انفجار، زمین را می‌لرزاند. یک بار ساعت حدود هشت و ده دقیقه صبح بود که موج انفجار ناشی از اصابت موشک به نزدیک‌ترین نقطه به جماران، چنان همه جارا تکان داد که در اتاق به شدت باز شد و به پشت اینجانب که نزدیک در نشسته بودم خورد.

در آن حال، من تمام توجهم به امام بود. ولی هیچ‌گونه تغییر و واکنشی در قیافه‌ی امام ندیدم. بعد هم با توجه به اینکه با دستگاه مخصوصی به طور مداوم، قلب حضرت امام تحت کنترل بود و کمترین تغییر در تپش قلب مبارکشان، روی صحنه منیتور منعکس و ثبت می‌شد، از یکی از پزشکان مراقب، تحقیق کردم معلوم شد که این حوادث و صداهای مهیب که برای یک لحظه هم که شده، قلب همه را تکان می‌داد، در مورد حضرت امام که مصداق بارز «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرُكُهُ الْعَوَاصِفُ»^{۱۱} بودند، نه فقط در ظاهر چهره‌ی پرصلابتشان کمترین تغییری ایجاد نمی‌کرد، حتی در دستگاه‌های عصبی و قلب آکنده از ایمان و توکلشان نیز هیچ‌گونه لرزشی به وجود نمی‌آورد. چرا که او به حقیقت «كُنْ يُصِيبُنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْنَا»^{۱۲} واصل شده و ضمیر آرام و قلب مطمئن او بار سفر آخرت را بر بسته بود و لحظه‌ی مرگ خود را، آغاز حیات راستین خویش می‌دانست و چون فقط از «خدا» می‌ترسید و تنها اراده‌ی «او» را حاکم بر هستی یافته بود، دیگر در وجودش جایی برای ترس جز از «او» یافت نمی‌شد.

ه: عفو و گذشت

دشمنی شخصی هرگز!

^{۱۱} ترجمه: مانند کوه استواری که بادهای شدید آن را نمی‌جنبانند.

حضرت امام با سیر در صراط مستقیم عبادت و پرستش حق و گذشتن از «خود» به سوی «خدا» راه سپرده بود. او از بیت نفس و قفس تنگ و تاریک طبیعت به سوی خدا و رسولش هجرت کرده بود. در خانه قلب مهذب او چیزی جز خدا یافت نمی‌شد که: «در خلوت مستان، نه منی هست و نه مایی.» امام قلب و روانش را از «خود» فارغ و تهی ساخته و خانه را به صاحبخانه واگذار کرده بود و در راستای رسیدن به چنین مقامی بود که تمام حرکتها و سکونها، سخنها و سکوتها، جام زهر نوشیدنها و شادیهها، حبها و بغضها و ... بالاخره زندگی و مرگش برای خدا و به سوی خدا بود.

گرچه محبت و غیردوستی در آغاز، غریزه‌ای است سرچشمه گرفته از «خود» و برای «خود»، ولی در سیر تکاملی انسان که جای «خود» را به «خدا» می‌دهد، محبت و غیردوستی به صورت یک صفت اکتسابی متعالی شکل می‌گیرد، صفتی که از خدا سرچشمه گرفته، به سوی خدا راه می‌سپارد.

محبت راستینی که همان گرایش و دل باختن به کمال زیبایی است، آنگاه که به کانون اصلی و مبدأ زیبایی و کمال تعلق یافت، به اوج خود می‌رسد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۱۳} و بازتاب چنین محبتی تمام جهان هستی را در بر می‌گیرد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

حضرت امام با چنین دریافت و بینشی نسبت به تمام پدیده‌های عالم به‌ویژه انسانها به عنوان آیات و نشانه‌ها و مخلوقات خدای محبوب، به دیده مهر و محبت و رحمت و شفقت می‌نگریست و بر خلاف تبلیغات جهان استکبار که با دید مادیگرانه و شیطان‌مآبانۀ خود، سعی داشتند از امام، چهره‌ای خشن و غیرعاطفی ترسیم کنند! حضرت امام با برخورداری از آن بینش و تربیت الهی، و از دیدگاه فوق‌الذکر، حتی بدترین انسانها و سرسخت‌ترین دشمنانش، مانند «نصیری»، «شاه»، «صدام» و «ریگان» را دوست می‌داشت! دشمنی و بغضی که نسبت به آنها داشت، برخلاف آنچه دشمنان القا می‌کردند که جنبۀ شخصی دارد، تنها به خاطر طغیان و عصیان آنها از فرمان حق و ظلم به بندگان خدا بود.

امام اگر مرگ ریگان و صدام را از خدا می‌خواست، قبل از آنکه این درخواست را نفرین به آنها تلقی کند، آن را یک دعای خیر و رحمت می‌دانست. خیر برای بندگان خدا که گرفتار ستم آنهایند و خیر برای خود آنها که بار گناه و کیفرشان بیش از این سنگین‌تر و شدیدتر نشود. اگر به مبارزه با شاه برخاستند، نه به خاطر یک غرض شخصی و نابودی شخص او و رسیدن خود به حکومت بود که اگر بالفرض، شاه قبل از ارتکاب جنایات صد در صد دگرگون می‌شد و به اجرای دستورات خدا در جامعه قیام می‌کرد، همان‌طور که خود حضرت امام در اوایل مبارزه فرمودند، به طور قطع به حمایت از او برمی‌خواستند و هر کاری که برای تقویت او نیاز بود، انجام می‌دادند.

بدین ترتیب، معیار و مبنای بغض و دشمنی امام «خدا» بود نه «خود»، هرگز امام با هیچ‌کس به خاطر «خود» دشمنی نکرد و اصولاً هر جا که پای «خود»شان در کار بود، بدون استثنا چشم‌پوشی می‌کردند. نه فقط افرادی را که نسبت به شخص معظم‌له خطا و ظلمی را روا می‌داشتند می‌بخشیدند که غالباً و بر حسب مورد، به نوعی آنان را مورد تفقد قرار می‌دادند و برای آنان دعا می‌کردند.

چه بسا افراد بی‌هویت و مغرض و جاهلی که در قم و بعد از آن در نجف اشرف حضرت امام را مورد بدترین آزارهای روحی، تهمت‌ها، افتراها و توهینها قرار دادند. نمونه آن را حضرتشان در پیام به حوزه‌ها و روحانیت در مورد آب کشیدن ظرف آب فرزند برومندشان، مرحوم آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی، در مدرسه فیضیه اشاره فرمودند. ولی حضرت امام چه قبل از انقلاب که به مرجعیت اعلی و هیمنۀ مطلقه در حوزه‌ها دست یافتند و چه بعد از انقلاب که به اوج عظمت و قدرت همه‌جانبه نائل شدند، گویی حتی در یک مورد به ذهنشان خطور نکرد که در صدد تلافی و انتقام برآیند، برعکس، در موارد بسیاری، نسبت به همین افراد که علاقه‌مندان به امام، به خاطر سوابق سیاه و آزارهایشان نسبت به امام، حاضر نبودند آنها را روی زمین

^{۱۳} - بقره/۱۶۵، ترجمه: و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را از همه بیشتر دوست دارند.

خدا زنده ببینند، حضرت امام، گاهی ابتداء به ساکن، سراغ آنها را می‌گرفتند و به آنها کمک می‌کردند و اگر مریض بودند، کسی را از طرف خود به عیادتشان می‌فرستادند و گرفتاریهای شخصی آنان را در حد توان برطرف می‌کردند.

اگر روزی قدرت پیدا کنم!

این مسئله حقیر را به یاد قضیه‌ای انداخت که سال‌ها قبل از آن، برای امام(ره) اتفاق افتاده بود: امام(ره) تا قبل از آغاز نهضت در ایران، تابستان‌ها که حوزه قم تعطیل می‌شد، فصل گرما را که حوزه تعطیل بود در مناطقی مثل «محلات» یا «روستای امام‌زاده قاسم» تجریش به سر می‌بردند. ظاهراً حاج احمد آقا برایم نقل کرد که روزی امام از امام‌زاده قاسم به زیارت امامزاده صالح واقع در میدان تجریش می‌روند، در بازگشت در حالی که در خیابان دریند پیاده به سوی امام‌زاده قاسم می‌رفته‌اند، چند جوان ولگرد با متلک و حرف‌ها و حرکت‌های موهن امام(ره) را مسخره می‌کنند و امام بدون هیچ عکس‌العملی با بزرگواری می‌گذرند. بعد از این ماجرا شخصی که همراه و میزبان امام بود، از این صحنه به‌خصوص به سبب آن‌که امام(ره)، مهمان او و محله او بود، عذرخواهی و اظهار تأثر و شرمندگی می‌کند! ولی امام(ره) که به هیچ‌وجه اثری از ناراحتی و انفعال در چهره‌اش نبود، با صلابت تمام (نقل به مضمون) می‌فرماید:

من از این بچه‌ها ناراحت نشدم. این‌ها تقصیری ندارند. من اگر روزی قدرت پیدا کنم به حساب آن کسانی که این بچه‌های معصوم را این‌طور تربیت و گمراه کرده‌اند خواهیم رسید!

این افراد را نباید طرد کرد

یکی از نمایندگان معروف و مورد توجه حضرت امام، بعد از تشرف به محضرشان، نامه‌ای را برای حضرت امام نوشت و به اینجانب داد و گفت: «جمال این نامه را به عرض معظّم‌له رساندم و قرار شد مکتوب آن، توسط شما تقدیم ایشان شود.» موضوع نامه مربوط می‌شد به یکی از وعاظ دانشمند و متدین که به جرم دو بار دعا کردن برای شاه معدوم، محکوم به خلع لباس شده بود. با توجه به اینکه او فرد معتقد و علاقه‌مند به انقلاب و امام و مروج اسلام بود، درخواست رسیدگی و تجدیدنظر شده بود. روز بعد، مضمون نامه به عرض امام رسید. فرمودند:

به آقای اردبیلی بگویید: چنانچه ایشان از افرادی نبوده‌اند که در خدمت رژیم شاه بودند و تحت فشارهایی که در آن زمان وجود داشت، دچار لغزش شده‌اند و از افراد خوب هستند، نباید این‌گونه با آنها رفتار شود و نباید این‌طور باشد که به خاطر آن اشتباه - که الان هم از آن ناراحت هستند - آنها را طرد کرد.

اینجانب نیز این مطلب را به آیت‌الله موسوی اردبیلی ابلاغ کردم و دستور، انجام شد.

ایشان را بخشیدم

همچنین در موارد متعددی، افرادی که نسبت به شخص حضرت امام، توهین و بدگویی کرده و سپس مستبصر و پشیمان می‌شدند، به وسیله نامه از محضر امام، درخواست عفو و بخشش می‌کردند، همه این موارد به عرض امام می‌رسید و حضرت امام، بدون استثنا، در تمام موارد می‌فرمودند:

ایشان را بخشیدم.

و احياناً دعایی هم به آنها می‌کردند. و چنانچه نامه دارای آدرس بود، پاسخ از سوی دفتر، مکتوب و برای آنها فرستاده می‌شد. از جمله، همسر یکی از زندانیان سیاسی در یکی از شهرهای فارس، طی نامه‌ای برای حضرت امام نوشته بود: «از آنجایی که بشر جایز الخطاست، شوهر این جانب به ساحت مقدس رهبری اسائۀ ادب نموده است. این جانب با کمال شرمندگی از محضر مبارک حضرت نایب‌الامام، تقاضای عفو و بخشش نموده و استدعا دارد به بزرگواری خود، وی را عفو فرمایند ...»

نامه مزبور، طبق معمول به عرض حضرت امام رسید و پاسخ معظّم‌له طی نامه‌ای که، متن آن ملاحظه می‌شود، از سوی دفتر برای روحانی سرشناس آن شهر، فرستاده شد. نمونه دیگر این که مسلمانی عرب‌تبار از آمریکا در نامه‌ای برای حضرت امام، وضعیت گذشته خود را توضیح داده و نوشته بود:

«من با توهین به شما مرتکب گناهی بزرگ شده‌ام و این گناه به صورت کابوسی وحشتناک، همواره آزارم می‌دهد.» وی ملتسمانه درخواست عفو کرده بود که به عرض حضرت امام رسید و معظّم‌له با آهنگی آکنده از محبت و عاطفه فرمودند:

ایشان را بخشیدم.

نمونه دیگر، یک دانش‌آموز مسجد سلیمانی نوشته بود: «حضور محترم رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی، اینجانب از شما طلب حلیت می‌کنم؛ چرا که چندین بار در مجلسی که از شما غیبت می‌کردند، حضور داشتم. خواهش می‌کنم مرا ببخشید. اگر ببخشید، با خط خودتان برایم بفرستید.» که این جواب برای او فرستاده شد.

تداعی خطبه شقشقیه

حضرت امام، رسمشان بر این بود که روز آخر درس، قبل از تعطیلات ماه مبارک رمضان و محرم را به اندرز و تذکرات اخلاقی و عرفانی اختصاص بدهند. در یکی از این روزها به مناسبت فرا رسیدن ماه مبارک در نجف اشرف، معظّم‌له در زمینه مذکور داد سخن می‌دادند و به تعبیر یکی از دوستان که در جلسه‌های متعددی از درسهای اخلاق آن حضرت در قم نیز شرکت کرده بود، این جلسه، یکی از بهترین و تکان‌دهنده‌ترین درسهای امام بود.

سخنان امام در این روز، آن‌چنان همه را منقلب نمود که صدای گریه، فضای مسجد شیخ انصاری را پر کرده بود. طلاب تحت تأثیر سخنان روح‌بخش حضرتش که از جان برمی‌خاست و بر دل می‌نشست، از خود رسته و در فضای لایتناهی عالم بالا به پرواز درآمده بودند. این آهنگ دلربای کلمات او بود که جانهای همه را تسخیر کرده و از کالبدهای خاکی رهانده و به عشق معبود رسانده بود. سخن به اوج خود رسیده بود و این مضمون را داشت:

تا جوان هستید، خود را اصلاح کنید که در پیری ...

که ناگهان صدای ناهنجاری از گوشۀ مجلس، چون پتکی بر سر همه کوبیده شد، رشته افکار را گسست و آرامش جمع سالکان را بر هم زد. شیخی که در عین صفا و فضل نسبی، به بذله‌گویی و حرکتهای ناهنجار معروف بود و سری کچل و بسیار بدریخت و برآق داشت، در حالی که عمامه‌اش را از سر برداشته بود، محکم با کف دست بر سر خود کوبید که صدای آن در فضای شبستان پیچید و گفت: «من این سر کچل را چگونه اصلاح کنم؟»

به طور مسلّم او غرض و مرضی نداشت و خصلت شوخ‌طبعی توأم با وقت‌شناسی، او را به این کار واداشته بود ولی به هر حال، این حرکت بی‌جا اثر خود را بر جای گذاشت. امام بدون آنکه عکس‌العمل خاصی نسبت به ایشان نشان دهد، یکباره ادامه مطلب را رهاکردند و آهنگ صدایشان را تغییر دادند و با چند جمله دعا درس را به پایان رساندند. در آن

لحظه، در ذهن بسیاری از افراد، ماجرای خطبه شقشقیه و حرکت ناهنجار اعرابی تداعی شد که موجب قطع سخنان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شد. همه به شدت متأثر و ناراحت شدند و اگر چنان نبود که از معراج یک درس ملکوتی بازگشته بودند و همچنان در شرایط معنوی و الایی به سر می بردند، شاید جان شیخ بیچاره به خاطر حرمانی که موجب شده بود، در امان نمی ماند.

و: تواضع و فروتنی

سبقت در سلام

اگر امام به مکانی وارد می شدند، خیلی مشکل می شد در سلام کردن بر ایشان پیش دستی کرد. روزی ما زودتر از امام به اتاق موعود رفته بودیم. چشم بر در منتظر و آماده ورود معظّم له بودیم. حتی سینه ها برای سلام کردن صاف شده بود، ولی باز هم غافلگیر شدیم زیرا با باز شدن در صدای سلام امام را شنیدیم به طوری که متوجه نشدیم که معظّم له ابتدا وارد شدند و سپس سلام کردند یا آنکه اول سلام کردند و آن گاه وارد اتاق شدند.

یک روز هم در نجف از کوچه ای که میان مسجد مرحوم شیخ انصاری و منزل امام بود، در حالی که سرم پایین بود، عبور می کردم. ناگهان احساس کردم که کسی به من سلام کرد. وقتی سرم را بالا کردم، چشمم به سیمای مبارک امام افتاد. در یک لحظه، سنگینی و فشار عجیبی را بر خود احساس کردم. انگار زبانم بند آمده بود. آخر او امام، مرجع تقلید، محبوب، مراد و ... و من ناچیز، بچه طلبه ای هفده ساله. ولی دیگر دیر شده بود و من چاره ای جز جواب سلام نداشتم. زیرا جواب واجب بود و این صحنه، درست اخلاق پیامبر اکرم (ص) آن اسوه مخاطب به «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۱۴} را تداعی می کرد.

آقایان معطل نشوند!

حضرت امام برای افراد مسن به ویژه علما و بالاحص کسانی که با ایشان سابقه همنشینی علمی داشتند، احترامی خاص قائل بودند، گرچه احياناً برخی از آنان با مسائل سیاسی و خود حضرت امام از این جنبه میانه خوبی نداشتند. امام معمولاً در زمان بندی و جدول کارها برای امور دفتر تقدیمی قائل بودند و معمولاً بعد از انجام دادن کارهای دفتر و مهر شدن قبوض، افراد دیگر را به حضور می پذیرفتند. یک روز، هنگامی که ما در خدمت حضرتشان مشغول کارمان بودیم، فرمودند:

ببینید آقایان آمده اند یا نه؟

منظورشان از آقایان، چهار نفر از علمای معمر و قدیمی تهران بود که قرار بود آن روز به ملاقات بیایند. هنگامی که به عرض رسید که آقایان به در حسینیه رسیده اند، خطاب به ما فرمودند:

کارها را بگذارید برای بعد، آقایان معطل نشوند.

قبضها را جمع کردیم و برخاستیم، آقایان به آستانه بیت رسیده بودند. به جای آنکه اول به دفتر بروند، به طرف اتاق امام هدایت شدند. در فاصله ای که این پیرمردها آهسته آهسته به طرف اتاق حضرت امام نزدیک می شدند، معظّم له نیز برخاستند و لباس کامل، شامل قبا، عبا، عمامه پوشیدند. محاسنشان را روبه روی آئینه شانه زدند و برای ورود آقایان آماده شدند، این در حالی است که همه می دانستند حضرت امام حتی در ملاقات با سران و بسیاری از شخصیت های داخلی و خارجی در سالهای اخیر، بدون قبا و عبا و با شبکلاه بودند و روی پاهایشان را نیز با شمد، می پوشاندند.

به هر حال، آقایان وارد شدند. حضرت امام تمام قامت بلند شدند. با یکایک آنان معانقه کردند. برای اولین بار دیدم که روی کاناپه مخصوصشان نشستند و با جمع آقایان روی زمین نشستند و با آنان مشغول گفت‌وگو شدند. البته چون ما از اتاق خارج شده بودیم، از سخنان فیما بین چیزی مطلع نشدیم، ولی از منظره مصفا‌ی جمع و چهره‌های منبسط آنان صمیمیت و احترام متقابل مشهود بود. در حقیقت، همین اخلاق کریمانه و برخورد‌های آکنده از محبت و بزرگواری و تواضع در عین قدرت سیاسی و اجتماعی امام بود که تمام روحانیون بزرگ و معمر را به خضوع و حتی متحجرین آنها را به تسلیم در برابر عظمت آن حضرت واداشته بود، در حالی که در بین این طیف، کسانی بوده‌اند که در زمان غربت امام و دوران شدت و عسرت راه الهی‌اش، با شرنگ زخم زبانه‌های زهرآگینشان و تهمت‌ها و دسیسه‌های ننگینشان جگر امام را خون کرده بودند. ولی حضرت امام با اغماض کریمانه و تغافل از همه آنها، سعی کامل در جذب و هدایت آنان به اسلام ناب محمدی داشتند، حداقل به این امید که انقلاب از شر آنان در امان باشد.

حضرت امام در حالی که تحجر و شیوه تفکر متحجرین را به اشکال گوناگون و مناسبت‌های مختلف با منطق و استدلال صحیح می‌کوبیدند، لکن عموماً جنبه شخصی و شخصیت علمی این نوع افراد را - تا آنجا که مغرضانه علیه مصالح اسلام و مسلمانان افساد نکنند - مورد احترام قرار می‌دادند. گاهی ابتدا به ساکن سراغ آنان را می‌گرفتند و دستور می‌دادند به آنها کمک مالی شود. در برخی موارد، هنگامی که اطلاع پیدا می‌کردند که فلان کس بیمار شده، گذشته از اعزام یکی از افراد دفتر به منظور عیادت از طرف حضرتشان، دستور می‌دادند که نیاز او بررسی شود. هزینه درمانش را پرداخت می‌کردند و حتی در مواردی که لازم بود، امر می‌کردند که ترتیب اعزام به خارج آنها داده شود.

تلگراف آیت-الله گلپایگانی به امام

بعد از فوت «آقای شریعتمداری» و دفن بدون مراسم ایشان، «آیت-الله گلپایگانی» تلگرافی برای امام فرستاد که آیه کریمه «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ...»^{۱۵} در آن ذکر شده بود و از مجموع متن و ذکر این آیه، نوعی تعریض نسبت به امام برداشت می‌شد. این در حالی بود که حضرت امام در همان ایام به خاطر عارضه قلبی در بیمارستان بستری بودند و به دلیل دستور مؤکد پزشکان در استراحت مطلق بودند و هیچ اطلاعی از فوت آقای شریعتمداری نداشتند تا چه رسد به کیفیت دفن او و طبقاً تلگراف آقای گلپایگانی نیز به اطلاع امام نرسیده بود. اما بعد از چندی نامه «جناب آقای زیارتی» (سید حمید روحانی) در پاسخ به تلگراف آقای گلپایگانی که در یکی از بولتنها آمده بود به دست امام رسید و بدین ترتیب حضرت امام از این ماجرا مطلع شدند. ما که از تلگراف آیت‌الله گلپایگانی مطلع شده بودیم با توجه به صورت اصل مسئله به شدت از داوری ایشان ناراحت و عصبانی بودیم و نظر ما صد در صد نسبت به آقای گلپایگانی منفی شده بود که نمونه آن همان نامه آقای سید حمید روحانی بود.

و اما برخورد امام

حضرت امام در آن سالها برای اعلام اول شوال و عید فطر، دستور می‌دادند موضوع از آقای گلپایگانی استعلام شود و هرگاه رؤیت هلال برای ایشان اثبات می‌شد، بر آن اساس عید فطر اعلام می‌گردید. در این سال امام از تلگراف آقای گلپایگانی در اثناء ماه رمضان مطلع شدند و ما که بر مبنای قیاس و ذهنیت خود که خط قرمز دور آقای گلپایگانی کشیده بودیم گمان می‌کردیم امسال حضرت امام طور دیگری عمل خواهند کرد، اما با کمال تعجب و برخلاف انتظار شاهد بودیم که حضرت امام در پایان ماه

همچون سالهای پیش و با همان تعبیر دستور دادند موضوع اثبات هلال از آقای گلپایگانی استعلام شود و مطلب طبق روال گذشته اعلام گردید و بدین گونه پرتوی دیگر از خورشید روح خدا از ورای قله-های مکارم اخلاقی امام درخشید و با سیره الهی خویش برگ نورانی دیگری بر کتاب حیات بخش زندگی خود افزود ... و بار دیگر دریافتیم که امام کجا و ما کجا؟! روح کوچک ما کجا و روح ملکوتی روح خدا کجا؟ مورچه-ای که با برخورد با صخره-ای کوچک گرفتار پیچ و خمها و فراز و نشیبها می-شود کجا؟ و عنقای بلندپرواز کجا؟ که عمیق-ترین دره-ها و بلندترین قله-ها، کویرها و جنگلها و دریاها و اقیانوسها کمترین تأثیری را در پیمودن راهی که در پیش دارد نمی-گذارند!

در مقام معاشرت و همدمی با دوستان

در مقام معاشرت و همدمی با دوستان، امام را چهره‌ای می‌یافتی که محبت و لطافت و انعطاف در آن موج می‌زد و انسان را در خود محو می‌کرد، خورشیدی بود که دریای منجمد را ذوب می‌کرد و دریایی بود که افواج دلها را در امواج معنویت خود، غرق می‌کرد. اما در مقام انجام وظیفه و در محیط کارشان، کوهی استوار بود، با بنیانی مرصوص و پابرجا که طوفان حوادث و عواصف در برابر صلابت و عظمتش به نسیمی نوازشگر تبدیل می‌شد و قلّه رفیع معنویتش فقط در برابر ملکوت اعلی سر تسلیم فرود می‌آورد. در این مقام، از تمام پیوندها و روابط در برابر حق منقطع می‌شد و دیگر هیچ کس و هیچ چیز را جز خدا و رضایت او نمی‌شناخت.

در مجموع حضرت امام در برخورد با افراد، مراتب طولی و عرضی آنان را به طور ثابت و دقیق مراعات می‌کردند و به طور کلی در مقام انجام وظیفه و کار، بسیار جدی و قاطع بودند. در جایگاه معاشرت با دوستان تا سرحد شوخی و مزاح و لطافتها و ظرافتهای ادیبانه پیش می‌رفتند و در خانه و در جمع خانوادگی نمونه بهترین همسر، پدر و پدربزرگ دوست‌داشتنی بودند. بارها و بارها شاهد احترام بیش از حد حضرت امام نسبت به «آیت‌الله پسندیده» بودیم. آقای پسندیده به عنوان برادر بزرگتر امام، و استاد امام در دوران کودکی و نوجوانی، در حد یک استاد و شبیه یک پدر، مورد احترام امام قرار می‌گرفت. در مجلس انس امام با برادر بزرگترشان، به دور از مسائل سیاسی و رهبری جهان اسلام، احوالپرسی بود و تفحص از مشکلات احتمالی برادر. در این حال، شنیدن مسائل عادی زندگی و چکه کردن شیر آب و خرابی دستشوئی منزل ایشان، برای امام کاملاً قابل تحمل بود.

وفا و محبت حضرت امام به خدمتگزارانشان تا حدی بود که اگر کمترین نشانی از مشکلات آنها را می‌یافتند بلافاصله استفسار و تفقد می‌کردند. بسیار اتفاق افتاد که هریک از دوستان دچار کسالت می‌شدند و به مجرد عدم حضور، امام سراغ او را می‌گرفتند و برای احوالپرسی و عیادت، دیگری را نزد او می‌فرستادند.

چرا با ما قهر کرده؟

روزی یکی از دوستان که در اثر برخورد ناخوشایند فردی تازه‌وارد در مسیر، ناراحت شده و برگشته بود. حضرت امام در اولین لحظاتی که مشرف شدیم سراغ ایشان را گرفتند که موضوع به عرض رسید. بلافاصله با تبسمی تأثرآمیز و محبت‌انگیز فرمودند:

اگر یک ... ایشان را ناراحت کرده چرا با ما قهر کرده‌اند؟

ایشان با اطلاع از مطلب فوق و اظهار محبت امام، متأثر و طبق روال به کار خود ادامه داد.

در این زمینه نه فقط اعضای خانواده حضرت امام و مسئولین دفتر که خدمتگزاران بیت، هرکدام داستانهایی جالب و آموزنده از صفا و صمیمیت و محبتها و نوازشهای کریمانه حضرت امام دارند.

ز: پشتکار و استقامت

پابرجا و تغییرناپذیر

بعد از چند ماه که امام را، در سال ۱۳۴۳، به ترکیه تبعید کردند، مرحوم حاج آقا مصطفی را نیز دستگیر کرده و پیش امام فرستادند. یازده ماه بعد، یعنی در سال ۱۳۴۴ نیز آنها را به عراق منتقل کردند. درباره آن روزها مرحوم حاج آقا مصطفی (قدس سره) نقل می‌کند: «وقتی در فرودگاه بغداد با امام از هواپیما پیاده شدیم، هیچ‌کس ما را نمی‌شناخت؛ پولی هم برای کرایه اتوبوس واحد یا تاکسی نداشتیم که به کاظمین برویم.»

واقعاً فراز و نشیبهای زندگی شگفت‌انگیز و آموزنده است! امام، مرجع تقلید دهها میلیون شیعه و پناه و امید میلیونها مسلمان، این‌گونه غریب و بی‌پول، سرگردان و متحیر که چگونه باید از فرودگاه به بغداد و کاظمین بروند! آیا از یک ناشناس پول قرض کنند؟ یا سوار ماشین شوند و بگویند پول نداریم؟

کمی در محوطه قدم می‌زنند که ناگهان، اوضاع دگرگون می‌شود. یکی از علاقه‌مندان امام که چند سال قبل از آن، امام را زیارت کرده بود، با اتومبیل شخصی خود، از آن طرف عبور می‌کرده که ناگهان چشمش به دو سید معمم می‌افتد. اندکی سرعت اتومبیل را کم می‌کند تا آنها را ببیند. چهره‌ها به نظرش آشنا می‌آیند. کنار آنها توقف می‌کند و خیره می‌شود؛ واقعاً درست می‌بیند؟! به مغز خود فشار می‌آورد: قم! تهران! پانزدهم خرداد ... تبعید ... ترکیه. ولی اینجا بغداد است! فرودگاه است! حقیقت است، نه رؤیا. او امام را با حاج آقا مصطفی در کنار خود می‌بیند. با شتاب از ماشین پایین می‌آید:

– سلام علیکم آقا، شما هستید؟ کی رسیده‌اید؟ چرا اینجا ایستاده‌اید؟ آیا منتظر کسی هستید؟ لطف بفرمایید و سوار اتومبیل شوید.

سوار شده و به کاظمین می‌روند و مستقیم به حرم امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی (علیهما السلام) مشرف می‌شوند. بعد هم مردم و علما مطلع می‌شوند و ...^{۱۶}

* * *

حدود سیزده سال از این ماجرا می‌گذرد و باز هم غربت؛ در مهرماه ۵۷ در مرز کویت، به هنگام هجرت از عراق. ولی چند ماه نمی‌گذرد که بزرگ‌ترین استقبال تاریخ در دوازدهم بهمن ۵۷ از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا به وقوع می‌پیوندد؛ و این است نتیجه پیمودن راه خدا و هجرت به سوی او ...

همه در تلویزیون دیدیم و اطلاع داریم که وقتی امام با هواپیما به طرف ایران می‌آمدند، خبرنگار از معظّم‌له پرسید: «شما الان چه احساسی دارید؟»

و امام جواب دادند:

هیچ!

تحلیلگران مغرض و کوتاه‌بین غربی و صهیونیستی با سوءاستفاده از این صحنه و تحریف مفهوم آن، گفتند: «امام نسبت به مردمی که این همه برای او و اهدافش جانفشانی کردند، هیچ احساسی ندارد!»

اما مردم، به این تفسیر مغرضانه و احمقانه آنها همچون سایر تفسیرهایشان خندیدند، زیرا ملت مسلمان – بر خلاف دشمنان از خدا بی‌خبر – از دریچه معنویت، اوج ایمان را در قلّه رفیع امامت و رهبری خود نگریسته و می‌دانستند و می‌دانند

^{۱۶} راننده اتومبیل که از تجار بغداد بوده در مسیر توضیح می‌دهد که سالها قبل از آن تاریخ به اتفاق مرحوم آقای شیخ نصرالله خلخالی که از بزرگان نجف بود سفری به ایران داشته و بعد از سفر به مشهد به قم می‌آیند و به زیارت حضرت امام نائل می‌شود. او می‌گوید در آن ملاقات چنان مجذوب و دلباخته امام شدم که همواره به یاد ایشان و در آرزوی زیارت آن حضرت بودم تا آن روز که بدون این که کاری در فرودگاه داشته باشد گویی بدون اراده به آنجا کشیده می‌شود و به نحو غیر منتظره‌ای در فرودگاه با امام مواجه می‌شود.

که اصولاً تمام غربتها، رنجها، زندانها و تبعیدهای امام برای اسلام بود و اسلام هم برای نجات مردم. راز محبوبیت امام و این همه فداکاری مردم، برای او نیز در همین نکته نهفته است. مسئله فقط در حد دوستی متقابل نبود، بلکه موضوع ایثار و فداکاری متقابل بود.

چون فشاندی جان برای خلقها خلقها باشد برایت جانفشان

اگر امام در آنجا پاسخ دادند، هیچ! «هیچ» نسبت به آن چیزی که در ذهن خبرنگار بود؛ آن ذهن مادی و دنیاگرایانه‌ای که امام را نیز همچون خودشان و سران بی‌ایمانشان تصور می‌کرد؛ تصور اینکه امام، عاری از معنویت، صرفاً به خاطر اینکه الآن دهها میلیون طرفدار و استقبال‌کننده دارد و حالا قدرتمند شده است و به نشستن بر مسند قدرت نزدیک می‌شود؛ تصور اینکه در همان حال، به سوی یک خطر احتمالی بزرگ پیش می‌روند (به خاطر همین احتمال، ترس تمام سرنشینان هواپیما را فرا گرفته بود). اینکه شاید مانع از فرود هواپیما شوند یا هواپیما را در آسمان منفجر کنند و ...

اگر در آن لحظه از هریک از سرنشینان هواپیما سؤال می‌شد - و او می‌خواست که صادقانه جواب دهد - نمی‌توانست ترس خود را از احتمال یک حادثه مرگ‌بار پنهان کند. در چنین شرایطی و در پاسخ به چنان خبرنگاری، امام می‌فرمایند: «هیچ». نه احساس ترس از مرگ، چرا که مرگ را آغاز زندگی می‌دانند؛ نه احساس سرور، برای رسیدن به قدرت؛ و نه احساس غرور برای اینکه مورد توجه دنیا قرار گرفته‌اند.

هیچ، در پاسخ هر چیزی که در نظر آنها چیزی حساب می‌شود و مهم برای ایشان فقط انجام وظیفه الهی است. غربت در فرودگاه بغداد و نداشتن حتی ۱۰ فلس پول، با شهرت در همه دنیا و میلیونها استقبال‌کننده، هیچ تغییری به وجود نمی‌آورد و هیچ احساسی جز برای خدا بودن و در راه رضای او گام برداشتن در وجود ایشان نیست.

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

بزرگ‌ترین پاسخ با کوچک‌ترین انگشت!

یکی از عناصر ضد انقلاب در آمریکا کتاب قطوری را که سراسر هتاک‌ی و تهمت‌های بسیار زشت به امام(ره) بود، با استناد کذب به مرحوم آقای پسندیده، نوشته بود. این تهمت‌نامه با بهترین نگارش و حروف-چینی و مرغوب‌ترین کاغذ و جلد در شمارگانی وسیع به طور مکرر در آمریکا به چاپ رسیده و در بین ایرانیان و فارسی‌زبانان پخش شده بود. نسخه‌ای از آن را هم با پست برای امام(ره) فرستاده بودند. ما با اطلاع از محتوای زشت کتاب، آن را بایگانی کردیم. چند ماه بعد حضرت امام(ره) نسخه‌ای دیگر از همان کتاب را به ما دادند و فرمودند: «فلان کس برای من آورده است، برای او بفرستید.» و به این ترتیب، متوجه شدیم کتاب مزبور از طریق آن شخص به امام(ره) رسیده است و ایشان آن را ملاحظه فرموده‌اند. آقای رسولی خطاب به امام(ره) گفت: «با توجه به این-که این کتاب از اول تا آخر خلاف-گویی و تهمت و افترا به جناب-عالی است، آن هم از قول آقای پسندیده، هر چند هیچ کس مطالب آن را قبول نمی‌کند، اگر تکذیب نشود، ممکن است در آینده برای تاریخ، ایجاد شبهه نماید؛ لذا مناسب است که آقای پسندیده دروغ بودن این مطالب را اعلام کند.» حضرت امام بی‌اعتناء به این پیشنهاد فقط انگشت کوچک دستشان را به علامت منفی، اندکی به طرف بالا تکان دادند و به کار خود مشغول شدند.

با مشاهده صلابت و بی‌اعتنایی امام(ره) به این موضوع، یک بار دیگر، مصداق شاخص حدیثی را که مؤمن را به کوهی پابرجا و استوار تشبیه می‌کند که هرگز طوفان‌های سخت او را تکان نمی‌دهد، در امام(ره) یافتیم و در برابر عظمت روح و بلندای قله وجودی امام، شگفت-زده، احساس کوچکی کردم و بر ارادت و عشقم به ساحت ملکوتی ایشان افزوده شد. با این حال، اندیشیدم که ما باید تکلیف خود را انجام دهیم و به دنبال آن، موضوع را با حاج احمدآقا در میان گذاشتم و پیشنهاد

کردم در ادامه چاپ خاطرات افراد مختلف در مجله پاسدار اسلام، این بار به همان صورت با آقای پسندیده، مصاحبه و آن را چاپ کنیم و از ایشان درخواست کردم برای حاضر کردن آقای پسندیده، برای مصاحبه، کمک کنند. حاج احمدآقا استقبال کرد و پذیرفت و اولین جلسه را به اتفاق ایشان به منزل آقای پسندیده رفتیم و اولین مصاحبه انجام شد و در حدود ده جلسه، صحبت‌ها و خاطرات ایشان را ضبط کردم و علاوه بر صوت، تصویر ویدئویی ایشان را نیز ضبط نمودم. مطالب پیاده شده نوارها در حدود پانصد صفحه شد و پس از تلخیص، آن را مجدداً برای تصحیح نهایی نزد آقای پسندیده بردم تا سندیت مطالب ایشان علاوه بر صوت و تصویر با دست-خط ایشان نیز مستحکم‌تر شود، آقای پسندیده نیز علاوه بر تصحیح مطالب پیاده شده، چند صفحه دیگر با دست-خط خودشان نوشتند.

لازم به یادآوری است که مجله پاسدار اسلام را به طور مرتب و در اولین روزهایی که به تهران می‌رسید، خدمت امام(ره) تقدیم می‌کردم و تنها موردی که استثنائاً تقدیم آن به امام(ره) به تاخیر افتاد و امام(ره) سراغ گرفتند، یکی از همین شماره‌هایی بود که خاطرات آقای پسندیده در آن چاپ می‌شد. به علاوه حاج احمدآقا برایم نقل کرد که امام(ره) از قوت و بقای حافظه آقای پسندیده در آن وضعیت سنی که حدود نود سال داشتند و ذکر اسامی فراوان و تاریخ‌های دقیق حوادث، اظهار تعجب کرده بودند و به این ترتیب مطلع شدم که امام(ره) نیز این خاطرات را خوانده بودند و با عدم تعریضشان بر مطالب آن صحنه گذاشته بودند.

در سال‌های بعد نیز مجموعه این خاطرات را به «حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی» دادم و «انتشارات سوره» آن را در یک مجلد با عنوان «خاطرات آیت-الله پسندیده» به چاپ رساند و نوار ویدئویی آن را نیز به صدا و سیما دادم که در ساخت برنامه‌های مربوط به امام(ره) از آن استفاده شد.

نکته جالب در صحبت‌های آقای پسندیده که امام(ره) نیز از آن اظهار شگفتی کرده بودند، این بود که در هر جلسه بدون اتکا به یادداشت، ده‌ها نام و تاریخ دقیق را که عمدتاً مربوط به زمان کودکی و نوجوانی ایشان بود، ذکر می‌کردند که بسیاری از نام‌ها به سبک قدیم با پیشوندها و پسوندهای مرکب همراه با سمت‌ها و روابط آنان با یکدیگر بود.

با تهیه خاطرات آقای پسندیده مستند به صوت، تصویر و کتابت ایشان و انتشار آن، کاری تاریخی انجام گرفت که به طور غیرمستقیم پاسخی تکذیبی بود به دروغ‌ها و تهمت‌هایی که به آقای پسندیده نسبت داده بودند؛ اما انعکاس آن در غرب به‌خصوص آمریکا که محل انتشار آن اکاذیب بود، از توان ما خارج بود. این موضوع را نیز خداوند به دست دشمن حل کرد و باز هم تفسیری عینی از آیه قرآنی: «انَّ اللّٰهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا»^{۱۷} یعنی دفاع خداوند از انسان‌های مؤمن را شاهد بودیم. به این ترتیب که وقتی در یکی از شماره‌های پاسدار اسلام در خاطرات آقای پسندیده این مطلب مطرح شده بود که جد اعلای امام از سادات ساکن در کشمیر بوده است، دشمن به گمان این که نقطه ضعفی از زبان برادر امام(ره) به دست آورده است، به قصد افشا، آن مصاحبه و خاطرات آقای پسندیده را به نقل از مجله پاسدار اسلام در یکی از روزنامه‌هایی که با تیراژ میلیونی در آمریکا منتشر می‌شود، چاپ کردند و در نتیجه، خاطرات اصلی آقای پسندیده اجمالاً در سطح جهانی منتشر گردید و آن شماره مجله پاسدار اسلام با آن که چند بار تجدید چاپ شد، باز هم نایاب گردید.

مکر الهی به مکر دشمن غالب آمد. دشمن می‌خواست بگوید اگر یک روز طرح هندی‌الاصل بودن امام(ره) در یکی از روزنامه‌های رژیم شاه، موجب برانگیختن مردم علیه شاه گردید، امروز برادر امام(ره) به همان مطلب اعتراف کرده است؛ در حالی که با اندکی تأمل موضوع برای همه قابل فهم بود که در آن-جا قصد و لحن توهین، باعث قیام مردم شد و همه سادات قبل از این که هندی یا ایرانی و لبنانی و عراقی باشند، اصلاً مدنی و مکی هستند و این یکی از افتخارات ایران است که بیش-ترین فرزندان رسول خدا(ص) به ایران مهاجرت کرده‌اند و انتشار اسلام به طرف مشرق زمین نیز از طریق ایران و

مهاجرت ایرانیان و هم-چنین سادات به این مناطق صورت پذیرفته است و از جمله اجداد امام که ساکن در خراسان بوده-اند و از آن-جا برای تبلیغ تشیع به کشمیر مهاجرت کرده بودند.

برخورد امام با رژیم بعثی عراق

بین وضعیت طرف-داران امام که به عراق مهاجرت می-کردند با کسانی که به دولت عراق یا کشورهای غربی پناهنده می-شدند، تفاوت اساسی وجود داشت. آنان با پناه گرفتن زیر چتر بیگانگان و دولت-هایی که به نوبه خود مثل شاه یا بدر از او بودند، به زندگی امن و مزایای مادی بسیاری دست می-یافتند و چه بسا در این بین اگر دست-مایه-ای داشتند، می-باختند؛ ولی طرف-داران امام در عراق همانند داخل ایران به اشکال مختلف زیر فشار و آزار حکومت عراق بودند.

افرادی مانند «سیدموسی موسوی اصفهانی» (نوه آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی)، «تیمور بختیار»، «ژنرال پناهیان» و گروه-های به اصطلاح چپ و کمونیست-های پناهنده، از امکانات و مزایایی که بعثی-ها در اختیار آنان قرار می-دادند بهره-مند بودند و البته متقابلاً آنان نیز در چارچوب اهداف و اغراض دولت عراق حرکت می-کردند و همه چیز در چارچوب معامله-ای بود که با هم داشتند.

دولت بعثی عراق با توجه به رقابت و اختلافی که بر حسب ظاهر با رژیم شاه داشت، به خصوص در ماجرای «اروندرو» و براساس وجه اشتراک در مخالفت با شاه، گمان می-کرد دریای شخصیت امام را می-تواند در پیاله محقر معاملات سیاسی که دیگران هم-چون تفاله معلق در آن جا می-گرفتند بگنجانند! براساس همین نگرش باطل و حقیرانه بود که مخصوصاً در سال-های اولیه تلاش-های زیادی را از دو طریق اثباتی و سلبی، برای کشاندن امام به این معاملات و معادلات به عمل آوردند، ولی هرگز نتیجه-ای برای آنان، حاصل نیامد!

در زمینه اثباتی، شخصیت-های گوناگون دولتی به طور مکرر به ملاقات امام آمدند و با لحن-های مختلف، برای جلب نظر امام به همراهی و هماهنگی با دولت بعثی، تلاش کردند. «حسن علی»، عضو شورای انقلاب، «حداد»، استان-دار (محافظ) کربلا (در آن زمان نجف جزو استان کربلا بود)، فرماندار نجف و مسئولان امنیتی از جمله کسانی بودند که مکرر به خدمت امام رسیدند. امام هرگز درخواست ملاقات خصوصی آنان را قبول نکردند و تمام ملاقات-ها در جلسه عمومی امام که هر شب دو و نیم ساعت بعد از غروب تا ساعت ۳ به مدت نیم ساعت به صورت ثابت در بیرونی خانه امام برقرار بود، انجام می-گرفت. حضور در این جلسات هیچ-گونه محدودیتی برای هیچ کس نداشت و هر شب ده-ها نفر از طلاب و غیرطلاب در این فرصت به ملاقات امام می-آمدند و دقیقاً رأس سه ساعت بعد از غروب، امام از جلسه خارج و به طرف حرم مطهر امیرالمومنین (ع) شرفیاب می-شدند.

با آن که امام تا حد زیادی صحبت آنان را که بیش-تر فصیح صحبت می-کردند، متوجه می-شد، مترجم، سخنان آنان را ترجمه می-کرد و مترجم معمولاً، «شیخ علی پاکستانی» بود. ایشان هم با مسئولان رژیم بعثی مرتبط بود و هم سعی می-کرد با بیت امام مأنوس باشد.

در حالی که آنان صحبت می-کردند؛ امام ساکت بود و همین که ساعت ۳ می-شد، امام بر می-خاستند و خارج می-شدند و هر بار آنان با دست خالی و احیاناً با عصبانیت و حقارت از خانه امام باز می-گشتند! البته باید توجه داشت که در آن زمان مخصوصاً در عراق، مسئولان عالی رتبه به اصطلاح خیلی ترسناک و با هیبت بودند و بسیاری از افراد و حتی برخی از علما در برابر آنان خود را می-باختند و اطرافیان نیز به هنگام ورود و خروج آنان، احترام بیش از حد و چاپلوسانه-ای ابراز می-کردند؛ در حالی که در بیت امام (ره) به تبعیت از ایشان، هیچ کس آنان را تحویل نمی-گرفت! نمونه این ملاقات-ها که بعثی-ها را به شدت عصبانی کرد، در زمانی بود که تنش بین رژیم-های ایران و عراق بر سر اروندرود بالا گرفته بود.

بعثی-ها به موازات و در طول این روش، مخصوصاً وقتی که از روش اثباتی مأیوس می-شدند، برای تسلیم کردن و دست کم منعطف ساختن امام (ره)، از روش-های سلبی استفاده می-کردند؛ از جمله دستگیری نزدیکان و یاران امام با بهانه-های واهی!

البته در این ماجرا کمونیست-ها و عوامل ساواک که یا در پشت پرده، یکی بودند یا در دشمنی با امام وجه اشتراک و نقطه تلاقی داشتند، ایفای نقش می-کردند و عوامل مشترک آنان که بعضاً در لباس روحانیت بودند، در ایجاد فتنه و جهت دادن بعثی-ها فعال بودند.

سن شناسنامه‌ای و سن واقعی

از قناعت و صرفه‌جویی حضرت امام بسیار شنیده‌ایم و هرکس کمترین معاشرت و ارتباط نزدیکی با معظم‌له داشت، در اولین مرحله، متوجه این امر می‌شد. نه تنها اسراف و تبذیری در زندگی حضرت امام یافت نمی‌شد، بلکه حضرت امام مصداق بارز «الْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْمَوْئِنُهُ، كَثِيرٌ الْمَعُونَةُ» بودند. بهره‌گیری ایشان از تمتعات دنیوی در حداقل و بهره‌دهی و فایده رساندن و سیر و سبقت در طی مدارج معنوی در حداکثر بود.

از صرفه‌جویی حضرت امام در زمینه آب و برق و سایر وسایل زندگی، مطالب بسیاری گفته شده است. در اینجا صرفه‌جویی آن حضرت را در مورد وقت یادآور می‌شویم. به همان نسبت که وقت و عمر انسان در نظر یک حکیم الهی گران‌قدرترین سرمایه به شمار می‌آید، صرفه‌جویی و بهره‌گیری از آن نیز در بالاترین حد ممکن اعمال می‌شود. در حقیقت عمر حقیقی و حیات هر انسانی را باید در چهارچوب بهره‌گیری صحیح و حرکت در جهت نیل به هدف و فلسفه آفرینش انسان ارزیابی کرد. با چنین مقیاسی، ممکن است یک فرد بر حسب شناسنامه صد سال زندگی کرده باشد، ولی عمر مفید او صفر یا زیر صفر بوده و عمری را به صورت مرده‌ای متحرک به سر برده است. گاهی ممکن است یک آدم صدساله عمر واقعی و مفیدش، مثلاً پنج سال، ده سال، بیست سال و ... باشد. بالاخره آنگاه سن شناسنامه‌ای با سن حقیقی انطباق دارد که انسان لحظه‌ای از عمرش را به بطالت - چه رسد به گناه - سپری نکرده باشد.

حضرت امام گذشته از جنبه محتوایی و کیفی زندگی‌اش که مصداقی از «إِنَّ صَلَوَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۸} بود و حتی خواب، استراحت و ورزش و خوردن و پوشیدنش و ... همه و همه در راستای سیر الی‌الله و در خدمت صعود معنوی‌اش بود. از نظر ظاهری نیز نه تنها هرگز هیچ‌کس را سراغ نداریم که آن حضرت را بیکار دیده باشد، بلکه می‌توان گفت حتی در سالهای اخیر و علی‌رغم آنکه روز به روز آثار ضعف و کهولت سن، بیشتر در امام ظاهر می‌شد، حضرتشان پرکارترین فردی بود که سراغ داریم.

امام از همه پرکارتر

مسلم است که انسان برای نوشتن یک مطلب و حتی یک نامه، همزمان به آرامش روحی و سلامت جسمی نیاز دارد. ضعف و بیماری جسمی یا ناراحتی روحی می‌تواند مانع از خوب فکر کردن و خوب نوشتن باشد. ولی همه شاهد بودیم یک سال بعد از قبول قطعنامه و نوشیدن زهر آن و آلام دیگری که دل آن حضرت را خون و اشکشان را جاری کرد، دهها پیام جامع را در زمینه‌های گوناگون تحریر فرمودند، ناگفته‌ها را گفتند و بر مسائل مهم تأکید مضاعف کردند، پرده از مسائل مبهم و ناشناخته برداشتند و حجت را بر همه تمام و نعمت چراغ هدایتش را کامل نمودند. گویی خود را در پایان راه می‌دیدند و تکلیف می‌دانستند که در ایفای رسالت خویش، حتی از نکته‌ای فروگذار نکنند. بدین ترتیب، در زمینه نوشتن پیامها، گذشته از جهت محتوای شگفت‌انگیز آنها، از جنبه

کمیت و حجم در مقیاسی بی‌سابقه و فوق‌العاده در طی یک سال آخر عمرشان، کار کردند. تازه این گوشه‌ای از انبوه کارهای سنگین و متنوع حضرتشان بود.

پنج کار در یک زمان

حضرت امام در بسیاری از اوقات، در آن واحد و همزمان به کارهای متعدد اشتغال داشتند. در این رابطه چند نمونه از مشاهده‌های خود را نقل می‌کنم:

در یکی از روزهای اوایل فروردین ۶۸ حدود ساعت هفت بعدازظهر، حضرت امام حقیر را برای انجام کاری احضار فرمودند. وقتی مشرف شدم، حدود یک ساعت از مغرب گذشته بود. حضرت امام در حالی که هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشاء بودند: ۱. تسبیح در دستشان بود و ذکر می‌گفتند ۲. به پشت خوابیده بودند و با بالا و پایین بردن پاهایشان نرمش مخصوصی را که پزشک توصیه کرده بود، انجام می‌دادند ۳. تصویر بدون صدای تلویزیون روشن بود و سیما را مدنظر داشتند ۴. به صدای رادیو گوش می‌دادند ۵. علاوه بر همه این امور، علی، نوه عزیزشان در حالی که سعی می‌کرد از حرکت‌های امام تقلید کند، در کنارشان دراز کشیده بود. گفتن ذکر، استماع اخبار، دیدن سیما و انجام نرمش مانع از ابراز عطوفت نسبت به کودک خردسال فرزندشان نمی‌شد و همواره او را نیز مورد تفقد و نوازش پدرا نه قرار می‌دادند. بدین ترتیب، حضرت امام را در یک زمان واحد به پنج کار جداگانه مشغول یافتیم. به‌طور مکرر شاهد بودیم که حضرت امام به هنگام قدم زدن عصرانه - به عنوان ورزش که خود کاری مهم و لازم برای تأمین سلامت معظّم‌له در راستای «قَوِّ عَلٰی خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي» خدمت به دین خدا بود - در دستی تسبیح داشتند و به ذکر خدا مشغول و در دست دیگر، رادیویی کوچک داشتند و با استماع آن، در جریان مسائل داخل و خارج قرار می‌گرفتند. بدین‌سان می‌توان گفت که عمر واقعی حضرت امام، نه هشتاد و هفت سال که از نظر کاربرد و بهره‌گیری کمی دوچندان این مدت بود. این عمر از جهت کیفی و محتوایی و با توجه به پیوند او با مبدأ لایزال هستی تا بی‌نهایت جاودانه و تا آنجا که حق و حقیقت است، کشیده شده است.

امام، جامع اضداد

امام جامع اضداد بود. ظرفیت وجودی امام چنان گسترده بود که همزمان، ویژگی‌هایی از قبیل: مهر و قهر، تولی و تبری، لطافت و غلظت، جاذبه و دافعه، انعطاف و صلابت در او نمایان بود. البته هر کدام در جای خود و منطبق با معیارهای قرآنی و همگون با اسوه‌های متعالی الهی. آری روح ملکوتی امام نه فقط بر جسمش حاکم بود که بر کلیه عواطف و احساساتش مسلط و همه‌گرایشها و رفتارهای حضرتش در راستای خواست خدا و معارف و احکام اسلام، قوام یافته بود. بررسی این موضوع در شخصیت و زندگی امام مجال وسیع و مستقلى را می‌طلبد اما در اینجا فقط به نمونه‌ای از آن اکتفا می‌کنیم:

امام در جایگاه یک پدر، مظهری از مهربانی و عواطف انسانی بود. به خصوص در مورد حاج آقا مصطفی که فرزند اول امام و از فضائل اخلاقی و علمی برجسته‌ای برخوردار بود و طبعاً در حد بالای مورد علاقه و محبت امام قرار داشت. نمونه این تعلق خاطر در جملاتی که حضرت امام در زمان ارتحال حاج آقا مصطفی در پشت یکی از کتاب‌هایشان با دستخط خود نوشته‌اند به خوبی آشکار است. مرحوم حاج احمد آقا اثر مزبور را که در کنار آن یک رباعی نیز از «سیدمحمد حلی» درباره حاج آقا مصطفی با خط نسخ امام نوشته شده است در اختیار حقیر قرار داد و از آن تصویربرداری کردم.

با این همه علاقه، نسبت به چنین فرزند برومندی، تا آن‌جا که اطلاع داریم هرگز امام گریه نکرده و آن را از الطاف خفیه الهیه تلقی کردند ولی همین امام در شهادت بسیاری از شهدا اشک ریختند و بالاتر آن - که به محض ذکر نام و مصائب اهل بیت علیهم

السلام به شدت می‌گریستند به گونه‌ای که بعضاً پزشکان از گریه نکردن در مصیبت حاج آقا مصطفی و شدت گریستن در ذکر مصائب اهل بیت، برای قلب امام ابراز نگرانی می‌کردند.

فصل پنجم

پاسداری از اصول و ارزشها

احترام به قرآن و عزاداری امام حسین (علیه السلام)

امام در پرتو ایمان به خدا و یاد او، از چنان آرامش قلب و طمأنینه‌ای برخوردار بودند که شرایط گوناگون و متضادی از قبیل مصائب بزرگ و گرفتاریها، یا خوشیها و پیروزیها هرگز ایشان را هیجان زده نمی‌کرد. حتی در روال برنامه‌های روزمره ایشان نیز تأثیری نمی‌گذاشت. به همین دلیل بود که معظم‌له در هیچ شرایطی خویشتنداری را از دست نمی‌دادند و نظم و انضباط دقیقی که در کارهایشان داشتند، به هم نمی‌خورد. امام نه تنها در مسائل کلی و اساسی، دقیق و جدی بودند، بلکه در ریزترین مسائل و ظریف‌ترین آداب هم همان دقت و کوشش را داشتند؛ حتی در مسائل و آدابی که در نظر بسیاری از مؤمنان، مورد غفلت قرار می‌گیرند.

یک بار، فردی تعدادی قرآن در قطع کوچک که فقط محتوی چند عدد از سوره‌های قرآن بود، آورده بود تا پس از امضای امام، برای رزمندگان جبهه هدیه ببرد.

چون تعداد زیاد بود، گفتیم که این کار، وقت امام را می‌گیرد و باعث زحمت معظم‌له می‌شود. آن شخص اکتفا کرد که قرآن‌ها به دست امام برسد. و - به اصطلاح او - به دست امام تبرک شود! او گفت که همین قدر هم که این قرآن‌ها با دست امام لمس شده باشد، برای بچه‌های جبهه بسیار خوشحال‌کننده است. ما هم قبول کردیم و قرآن‌ها را که در یک پاکت بزرگ بود، نزد امام بردیم.

در آخر کار، وقتی می‌خواستیم از خدمت امام برگردیم، یکی از آقایان پاکت محتوای قرآن‌ها را برداشت و به طرف دست حضرت امام نزدیک کرد.

معظم‌له به گمان آنکه طبق معمول که گاهی نبات و امثال آن را برای تبرک می‌بردیم، دستشان را جلو آوردند، ولی وقتی چشمشان به داخل پاکت افتاد، فرمودند:

اینها چیست؟

به عرض رسید که اینها قرآنهایی است که شامل چند سوره است. خواسته‌اند که برای جبهه تبرک شود! امام که همیشه حرکاتش کاملاً آرام و معتدل بود، ناگهان به طور بی‌سابقه‌ای، با شتاب و شدت مضطربانه‌ای، دستشان را عقب کشیدند و با لحنی تند و عتاب‌آمیز فرمودند:

من قرآن را تبرک کنم؟! این چه کارهایی است که می‌کنید!؟

* * *

در مورد قرآن، نکته جالب دیگری از امام به طور مکرر دیده‌ام. گاهی به دلایلی، قرآنهایی را در کیف دستی به محضر امام می‌بردیم. یک بار که بدون توجه، قرآن را نیز همراه با چیزهایی دیگر از کیف بیرون آورده، روی زمین گذاشتیم. امام که مراقب بودند، فرمودند:

قرآن را روی زمین نگذارید.

و بلافاصله دستشان را جلو آورده، آن را گرفتند و روی میز که در کنارشان بود گذاشتند. بعد ما متوجه شدیم که چون خود حضرت امام روی کاناپه نشسته‌اند، نمی‌خواهند قرآن روی زمین بماند و در نتیجه پایین‌تر از جایی که نشسته‌اند قرار گیرد. یک بار نیز همه دیدند که حضرت امام (ره) در یک مراسم ملاقات در حسینیه جماران به طور استثنایی به جای آنکه در جایگاه، روی صندلی بنشینند - با آنکه صندلی را مثل همیشه آماده کرده بودند - روی زمین نشستند. این همان روزی بود که برندگان مسابقه قرائت قرآن آمده بودند و قرار بود در آن جلسه چند آیه قرآن تلاوت شود.

* * *

البته در مناسبت دیگر هم امام به جای صندلی، روی زمین می‌نشستند. آن هم روز عاشورا و به احترام عزاداری امام حسین (ع) بود.

* * *

حضرت امام، هر سال چند روز قبل از ماه مبارک رمضان، دستور می‌دادند که چند ختم قرآن برای افرادی که مد نظر مبارکشان بود قرائت شود. در آخرین رمضان حیات حضرت امام، وقتی که این مطلب را مطرح کردند، دو ختم آن به عهده حقیر و خانواده قرار گرفت. نکته‌ای که نه به خاطر خودستایی بلکه به خاطر ستایش از معنویت و خلوص امام مناسب است متذکر شوم، این است که احساس کردم که آن ماه رمضان در خانه ما از نظر معنویت و حال عبادت برایمان بی‌نظیر یا کم‌نظیر بود و برایم یقین حاصل شد که این همه در پرتو عنایت و تفضلی بود که خداوند متان به خاطر آن ختم قرآن، نصیبمان فرمود.

قمه زدن

از قمه زدن به عنوان عزاداری برای امام حسین (علیه‌السلام)، از محضر امام سؤال شده بود که به عرض معظّم‌له رسید. فرمودند:

شما می‌خواهید برای خدا کاری انجام دهید. در شرایطی که کاری به ضرر اسلام تمام شود، بهتر است که چنین کارهایی انجام نگیرد. مثلاً قمه زدن که موجب وهن اسلام می‌شود. شما تا می‌توانید دستجات و سینه‌زنی را باشکوه‌تر انجام دهید.

حضرت امام همین مضمون را در پاسخ کتبی به استفتائات متعدد، بیان فرموده‌اند. مانند:

بسمه تعالی

در وضع موجود قمه نزنند و شبیه‌خوانی اگر مشتمل بر محرّمات و موجب وهن مذهب نباشد، مانع ندارد. اگرچه روضه‌خوانی بهتر است و عزاداری برای سید مظلومان از افضل قربات است.

و در پاسخ به این سؤال که:

- سینه زدن با تیغ، سوزن ته‌گرد و زنجیر یا چاقوی دوطرفه که منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون می‌شود، ولی به ظاهر خطر جانی ندارد ... چه حکمی دارد؟
پاسخ فرمودند:

بسمه تعالی

عزاداری و سینه‌زنی برای سید مظلومان از افضل اعمال است و سعی کنند که منجر به زخمی شدن بدن و جاری شدن خون نشود و چنانچه این اعمال موجب وهن مذهب است جایز نیست و در هر صورت، از این اعمال احتراز کنند.

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

جالب توجه است که تا پایان سطر دوم را هیئت استفتاء امام نوشته‌اند ولی سطر سوم را حضرت امام، قبل از مهر شدن با خط خودشان اضافه کرده‌اند که در آن، ضمن بیان این ملاک کلی که: **هر کاری که موجب وهن مذهب باشد، جایز نیست**، به طور مشخص و صریح به احتراز از این نوع کارها به عنوان مصادیق حکم مزبور، امر فرموده‌اند.

ضمن آنکه در پاسخی دیگر، به یک استفتاء که دو سطر آخر آن، با خط مبارک حضرت امام اضافه شده است تصریح دارند که: عزاداری برای امام حسین (علیه‌السلام) را در صورتی که در آن مواعظ و احکام بیان شود، بهترین وسیلهٔ تعلیم و تربیت قلمداد کرده‌اند.

دقت نظر

یک بار، هنگامی که حضرت امام (ره) به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شده بودند - با آنکه معمولاً کمتر به این سو و آن سو نگاه می‌کردند و مخصوصاً در حرم مطهر توجهی به امور ظاهری نداشتند، در حال عبور از رواق مطهر متوجه شدند که یکی از زوآر روی زمین افتاده و عتبه مبارکه را می‌بوسد. ایشان نسبت به این صحنه خیلی سریع و تند واکنش نشان دادند و به یکی از آقایانی که همراه معظّم‌له بود، فرمودند:

به این آقا بگویید بلند شود و این کار را نکند.

آن توجه و عکس‌العمل حضرت امام در برابر این مسئله نسبت به سایر رویدادها، شاید یک امر استثنایی بود. دلیل آن تا آنجایی که برای ما قابل درک بود، دو نکتهٔ مهم بود: یکی آنکه این کار، فی‌نفسه معمولاً شکل و هیئت سجود را پیدا می‌کند و سجده جز در پیشگاه خداوند متعال جایز نیست. دیگر آنکه از این کار و امثال آن دشمنان اسلام بهره‌برداری نموده و شیعیان را متهم به شرک و بی‌دینی کرده‌اند. با آنکه نیت و قصد صاحبان این‌گونه اعمال چیزی دیگر بوده و هرگز قصد سجده کردن را نداشته‌اند و حتی سجده بر غیر خدا را استنکار می‌کنند، ولی مغرضان و دشمنان بیدار، از این‌گونه اعمال همواره برای متهم کردن شیعه و لکه‌دار کردن مکتب تشیع و بدبین کردن برادران اهل سنت نسبت به شیعیان سوءاستفاده کرده‌اند. به همین جهت، امام که به شدت به مسئلهٔ وحدت بین صفوف مسلمانان و ریشه‌کن کردن بهانه‌ها و دستاویزهای موهوم و منفی، حساس بودند، این عمل را نهی فرمودند.

پاسداری از مرزها

حضرت امام (ره) در نجف اشرف، معمولاً برای شهادت ائمه در منزل روضه و ذکر مصیبت داشتند که عموماً توسط «آقای کشمیری» خوانده می‌شد؛ اما برای شهادت زهرا(س) سه روز مراسم برگزار می‌شد آن هم دو بار، در فاطمیة اول و دوم. در ولادت معصومین (علیهم‌السلام) نیز جلوس داشتند و گاهی هم مداحان اهل بیت، شعر می‌خواندند. ظاهراً در بیستم جمادی الثانی ۱۳۸۸ قمری که سال روز ولادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود، طبق معمول، حضرت امام (ره) در حیاط منزلشان که حدود چهل متر مربع مساحت داشت و آکنده از جمعیت بود، جلوس کرده بودند. در آن روز یکی از مداحان ایرانی که بسیار خوش صدا بود و تازه به عراق آمده بود، اجازه گرفت و شروع کرد به خواندن قصیده‌ای دربارهٔ حضرت زهرا(س) تا رسید به بیتهی که برای بالا بردن مقام حضرت زهرا(س) بوی تحقیر برخی از انبیای عظام از آن استشمام می‌شد. در حالی که جمعیت سراپا گوش بودند، حضرت امام (ره) قبل از آن - که جمله تمام شود، ناگهان با لحنی تند فریاد زدند: (نقل به مضمون) «**آقا این چه حرف‌هایی است می‌خوانید. آقا این مطالب را نخوان**» و به این ترتیب با وجود علاقه و ارادت فوق‌العاده‌ای که به حضرت زهرا(س) داشتند و در ذکر مصایب ایشان حتی یک لحظه نمی‌توانستند از گریه و ریختن اشک، خودداری کنند، برای یک لحظه هم

نتوانستند شکستن مرزهای الهی را با کوچک شمردن انبیا به خاطر حضرت زهرا(س) تحمل کنند و بدون رودر بایستی با این که میزبان جلسه بودند و مداح میهمان بود، بی-درنگ و در میان جمع و در وسط جمله با قاطعیت او را نهی کردند!

تأیید غیر مسلمین نشود

حضرت امام در برخورد با خطر نفوذ و تأثیر منفی فرهنگهای مادی و منحط بر افکار و اندیشه‌های مسلمانان، بسیار جدی و حساس بودند. ایشان به دلیل این حساسیت حتی استفاده از علوم و فنون بیگانگان را منوط به شرایط و ویژگیهای خاص می‌دانستند. به عنوان مثال، از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با اینجانب تماس گرفته شد که در مورد خرید کتابهای سالم و مفید برای کودکان و نوجوانان که ناشر یا مؤلف یا مترجم آنها غیرمسلمان باشند کسب تکلیف شود. پس از طرح سؤال حضرت امام فرمودند:

حتی‌الامکان از کتابهایی که مسلمانها نوشته‌اند استفاده شود و چنانچه لازم بود و کتابی خیلی خوب بود، به شرط آنکه تأیید غیرمسلمین نشود اشکال ندارد.

ملاقات وزیر خارجه شوروی

صبح روزی که قرار بود «ادوارد شوارز نادزه» وزیر امور خارجه شوروی، برای تقدیم پاسخ «گورباچف» خدمت امام مشرف شود، طبق معمول روزهای دیگر، رأس ساعت هشت صبح برای تشریف به محل همیشگی رفتیم، اما برخلاف معمول هنوز امام به اتاق ملاقاتها تشریف نیاورده بودند.

وزیر امور خارجه شوروی همراه مقامهای وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی به طور ایستاده در اتاق منتظر قدم امام بودند. برای پذیرایی دو کار بی‌سابقه انجام گرفته بود: یکی آنکه برای اولین بار، چند صندلی که البته از جای دیگر عاریه آورده بودند، برای نشستن هیئت مزبور در اتاق چیده شده بود و دیگر آنکه «حاج عیسی» یک سینی چای آورد و حاضران همین طور که ایستاده بودند، مشغول نوشیدن آن شدند. به‌جز مترجم روسی، سفیر شوروی نیز در اتاق بود، ولی دیگر همراهان شوارز نادزه در حیاط بودند.

انتظار سنگینی بر فضای اتاق حاکم بود. سرانجام امام در حدود ساعت هشت و نیم با همان هیئتی که در تلویزیون مشاهده شدند، وارد شدند و بدون تأمل و توقف و بدون اینکه در چهره کسی نگاه کنند، از میان افراد گذشته و روی جایگاه همیشگی‌شان نشستند. در همین حال، وزیر امور خارجه شوروی نیز روی صندلی نشست.

معمولاً افراد در جلسه‌های استثنایی در آغاز به صورت شبه‌موقت و نامتعادل می‌نشینند و بعد از چند لحظه، همزمان با آرامش و استقرار روانی با یک مانور آرام و حرکتی مختصر، هیئت و شکل ظاهری آنان نیز مستقر و متعادل می‌شود. شوارز نادزه به عنوان رئیس دیپلماسی و نماینده ابرقدرت شرق که چهره باصلاحت و حرکت‌های باطمأنینه او در محافل بزرگ بین‌المللی و کاخهای مجلل قدرتمندان غربی در فیلمهای خبری بسیار دیده شده است، در این اتاق محقر و ساده، در حالی که شاید برای اولین بار با پای برهنه روی فرش کهنه و رنگ‌باخته در یک مجلس رسمی قدم گذاشته بود، وضعیت دیگری داشت. او برای اولین بار، خود را در ساده‌ترین و بی‌پیرایه‌ترین مقرر یک رهبر بزرگ الهی که شخصیت معنوی او تمام کاخهای استکبار را لرزان کرده بود، روبه‌رو می‌دید.

من نمی‌دانم ارتعاش خفیفی که در هنگام خواندن پاسخ گورباچف در دست او مشهود بود، ناشی از پیری بود یا چیزی دیگر! او در این لحظه که روی صندلی نشست، وضعیتی غیرمستقر داشت که در نامتعادل بودن کیفیت قرار گرفتن پاهای او مشهود بود.

همین وضعیت تا آخرین لحظه که پیام نسبتاً طولانی را قرائت کرد و با سخنان امام ختم شد، همچنان ادامه یافت. به جز سر و دست مرتعش او بقیه اندامش در طول مدت تشریف به سان مجسمه‌ای جامد خشکیده بود.

همچنین همه شاهد بودیم مترجمی که به گفته آگاهان در همه جا با تسلط کامل در ترجمه زبان روسی بلبل زبانی می‌کرد، در این مقام، جمله‌ای را بدون لکنت که سعی می‌کرد در سرفه‌ها و سینه صاف کردن‌های مصنوعی خود پنهان کند، نتوانست ادا کند.

به هر حال، پاسخ گورباچف، همراه با ترجمه آن، پایان یافت. در این لحظه همه منتظر پاسخ و واکنش حضرت امام بودند، اما حتی چگونگی آن در مخیله هیچ کس خطور نمی‌کرد. تمام وجود حاضران در چشمها و گوششان فشرده و چشمها به سوی امام دوخته شده بود. نماینده ابرقدرت شرق، یک بار دیگر، خود را در برابر برخوردی غیرقابل پیش‌بینی و فوق تصور یافت. حضرت امام بدون تأمل، طی حدود یک دقیقه و در سه بخش با صراحت و فارغ از هر نوع مجامله، جمله‌هایی را فرمودند که ضمن آن، از اینکه آقای گورباچف، مطلب اصلی - که اساس نامه امام بود - را مورد توجه لازم قرار نداده، اظهار تأسف فرمودند. در حالی که مترجم، شروع به ترجمه بخش سوم سخنان امام کرده بود، حضرت امام برخاستند و به طرف اندرونی روانه شدند. با آنکه همیشه مشتاقان حضرت امام به محض تشریف به محضرشان، بی‌اختیار به طرف معظّم‌له کشیده می‌شدند و دستشان را می‌بوسیدند، ولی این بار، ورود و خروج امام چنان با هیبت و سرعت بود که هیچ کس نتوانست از جایش تکان بخورد و طبعاً برای هیچ کس هم مجال دستبوسی پیش نیامد، چه برسد زمینه‌ای برای مصافحه! البته تواضع و اظهار عجز و حقارت همین امام در برابر کوخ‌نشینان مؤمن همانند مادران شهداء را در فصول دیگر زندگی حضرتش ملاحظه خواهیم کرد.

اهمیت دادن به وحدت اسلامی

روحانی برجسته یکی از شهرهایی که مردم آن، شیعه و سنی هستند، نامه‌ای خدمت امام (ره) فرستاده بود که طی آن ضمن درخواست کمک به ساختن مدرسه علمیه، متذکر شده بود که در این شهر، اهل سنت نیز حوزه دارند. تذکر این نکته، نشان می‌داد که در آن شهر نه‌چندان بزرگ، مدرسه علمیه فی‌نفسه ضرورتی ندارد و انگیزه ساختن مدرسه علمیه این بود که برادران اهل سنت مدرسه علمیه دارند. او گمان کرده بود که تذکر این نکته باعث موافقت قطعی حضرت امام برای ساختن مدرسه علمیه می‌شود، ولی وقتی نامه به عرض معظّم‌له رسید، با لحنی قاطع فرمودند:

نباید حالت مقابله با آنها باشد! این دلیل کافی نیست که چون آنها دارند، پس ما هم باید داشته

باشیم. نه خیر!

حضرت امام (ره) با این برخورد، دو نکته را مشخص فرمودند: یکی اینکه برای ساختن مدرسه علمیه در شهرهای کوچک باید زمینه‌ها و امکانات لازم وجود داشته باشد و دیگر آن که اگر پیروان دیگر مذاهب اسلامی هم در آنجا هستند، کاری را که حالت مقابله با آنها به خود بگیرد، نباید انجام داد.

جواب با سکوت!

به عرض امام رسید که فلان کس - از مشهورترین مرتبطين با امام - تلفن کرده که به عرض برسانیم که راهپیمایی امروز - در ارتباط با اعتراض به کویت و سعودی - صلاح نیست انجام شود. حضرت امام سکوت کردند، به گونه‌ای که انگار اصلاً نشنیدند.

درس خواندن برای چه؟

در تاریخ ۶۵/۵/۲۰ یکی از ائمه جمعه محترم که مورد شناخت حضرت امام و از شاگردان معظّم له بود نامه‌ای فرستاده بود با این مضمون: «هفت سال است که امام جمعه هشتم و روزی چهارده ساعت به کار اشتغال دارم. از کارهای علمی بازمانده‌ام و محفوظاتم را از دست داده‌ام. اجازه بدهید استعفا کنم و مدتی را دوباره به حوزه بازگردم.» به عرض مبارکشان رسید. حضرت امام فرمودند:

درس خواندن برای خدمت به اسلام و مسلمین است و الان شما مشغول این خدمت هستید. اگر مشکل شما در این است که می‌خواهید درس بخوانید، به کارتان مشغول باشید، لیکن سعی کنید مطالعه هم داشته باشید.

آقایان طلبه باشند

امام جمعه یکی از مراکز استان نامه‌ای نوشته بود مبنی بر اینکه مبلغ مختصری که به عنوان شهریه به ائمه جمعه داده می‌شود، به جایی نمی‌رسد و فقط هزینه اجاره دفتر، یا حقوق آبدارچی دفتر آنان می‌شود و ... و درخواست افزایش کرده بود. حضرت امام فرمودند:

آقایان طلبه باشند.

سکوت!

یکی از روحانیون طی نامه‌ای اجازه خواسته بود که مبلغ هفتاد هزار تومان از وجوه شرعی‌های را که دریافت می‌کند، بابت خرید یک دستگاه پیکان پرداخت کند. حضرت امام سکوت کردند و هیچ چیز نگفتند که به معنی عدم اجازه بود.

چه شده است؟

یکی از مشاهیر که مشغول ساختن مدرسه علمیه بود، طی نامه‌ای درخواست کرده بود که حضرت امام اجازه بدهند وجوه شرعی را دریافت و برای تکمیل ساختمان مدرسه مصرف کند و یا آنکه خود حضرت امام در این رابطه کمک مالی کنند. حضرت امام بدون آنکه در مورد درخواست چیزی بگویند، فرمودند:

من نمی‌دانم چه شده است، آقایان همه می‌خواهند برای خودشان مدرسه بسازند!!»

تعجب از سهمیه اتومبیل

یکی از روحانیون محترم که از شاگردان قدیمی حضرت امام بود، نامه‌ای نوشته بود که از سهمیه فلان تشکیلات مربوط به روحانیت، یک دستگاه اتومبیل برای اینجانب منظور شده، ولی پولی ندارم و حضرت عالی ... حضرت امام با اظهار تعجب توأم با ناخشنودی از اینکه تشکیلات روحانیت هم سهمیه اتومبیل دارد! در مورد درخواست شخص مزبور فرمودند:

چه لزومی دارد که آقایان همه ماشین داشته باشند؟!!

اشکال ندارد

در تاریخ ۶/۱۲/۶۴ بعد از انجام کارها به عرض رسید که آیا از پول جبهه می‌شود برای خانواده فرمادهانی که خودشان در جبهه هستند و ماهها به خانه‌شان نیامده‌اند و گرفتاری مادی دارند، پرداخت شود؟
فرمودند:

اشکال ندارد. اگر آنها به جبهه نروند که جنگ نمی‌شود.

کی این کار را کرده؟

کتابی تحت عنوان البیعة الواجبة علی المسلمین به وسیله نویسنده آن برای حضرت امام فرستاده شده بود. نویسنده، عربی ناشناس، ظاهراً اهل حجاز و سنی مذهب بود که سعی کرده بود به گمان خود، با استناد به روایات عامه، اثبات کند که امام خمینی همان مهدی موعود است!!

این کتاب، همراه با توضیحی مختصر از محتوای آن، به عرض حضرت امام رسید. حضرت امام سخت برآشفتمند و به طور کم‌سابقه‌ای ناراحت شدند و با تندى و تلخی فرمودند:

کی این کار را کرده است؟! عجب!! ...

تکلیف شرعی

گویا درباره یکی از روحانیون که از طرف حضرت امام مجاز در اخذ و ایصال وجوه شرعی و امور حسبه و مورد توجه آن حضرت بود، گزارشی در رابطه با زیاده‌روی ایشان در استفاده از وجوه شرعی به حضرت امام رسیده بود. به همین مناسبت، چند بار از مقدار وجوه تحویل شده به وسیله ایشان به دفتر، از اینجانب سؤال شد. من نیز استخراج کرده و تحویل دادم. متعاقب آن، چند روز بعد، حضرت امام با آهنگی جدی و قاطع فرمودند:

به ... بگویید باید ظرف ده روز تمام حساب زندگی‌اش را ارائه دهد، ... را از کجا خریده است؟

سپس با لحنی ناراحت و محکم ادامه دادند:

من گرفتار تکلیف شرعی هستم. باید ظرف ده روز حساب همه چیزش را روشن کند والا من ناچارم عکس‌العمل نشان دهم و ایشان ساقط خواهد شد.

من نمی‌دانم چگونه ...

یکی از چهره‌های معروف و شناخته شده برای امام در مورد تصرف و پرداخت وجوه شرعی برای اموری ویژه از امام درخواست اجازه کرده بود، ولی حضرت امام با تعبیر:

من نمی‌دانم ایشان چگونه ...

جواب منفی دادند این در حالی بود که حضرت امام هم نسبت به آن شخص علاقه‌ای دیرین داشتند، به خاطر سوابق انقلابی-اش و هم موردی که برای مصرف مطرح کرده بود مشروع و مطلوب امام بود، لیکن چون به اطلاع امام رسیده بود که شخص مزبور در پرداختهایش کم دقتی و گشاده دستی دارد با تعبیر فوق که همراه با لحنی تند بود جواب منفی دادند.

واجب نیست!

با «خانم دکتر زهرا مصطفوی» دختر حضرت امام، درباره سیره عملی حضرت امام نسبت به رعایت حریمهای محرم و نامحرم در داخل منزلشان صحبت بود. ایشان نقل کرد حدوداً سیزده ساله بودم و تازه خواهرم با مرحوم «آقای اشراقی» ازدواج کرده بود. آقای اشراقی در یک روز تعطیل ما را به مهمانی در باغ-شان دعوت کرد. وقتی به همراه امام وارد باغ شدیم در حالی که آقای اشراقی به استقبال ما می-آمد، از امام پرسیدم من باید به آقای اشراقی سلام کنم؟ امام فرمودند: «واجب نیست!» گفتم: «من خجالت می-کشم سلام نکنم.» امام با اشاره به طرف درختها به من فهماندند دویدن در میان شاخ و برگ درختها را جایگزین رو در رو شدن با دامادمان کنم و به این ترتیب از محظور سلام نکردن خلاص شوم. و من همین کار را انجام دادم.

خانم مصطفوی بر این روش کلی امام نیز تاکید داشت که همواره در داخل منزل امام اصل بر عدم اختلاط بین محرّمها و نامحرّمها بود و آنگاه که در بین اعضا، خانواده زن و مرد نامحرمی از قبیل دامادها و نوه-ها بود، سفره مردها و زنها جداگانه انداخته می-شد.

دختر خیلی خوب است!

در زمستان سال ۱۳۶۳ خداوند فرزند دختری به اینجانب عطا فرمود. چند روز بعد از تولد، مادرش او را به بیت معظّم‌له آورد. بعد از انجام کارهای معمول، از محضر امام خارج شدم و نوزاد را برای تشرّف به خدمت حضرتشان آوردم. از پله‌های حیاط بالا می‌آمدم که توجه حضرت امام به حقیر جلب شد. با تبسم و نشاط کم‌سابقه اذن دخول دادند. قبل از آنکه سخنی بگویم، فرمودند:

بچه خودتان است؟

عرض کردم، بله! بلافاصله دو دستشان را به علامت تحویل کودک جلو آوردند و همزمان پرسیدند:

دختر است یا پسر؟

عرض کردم: «دختر است.»

او را در آغوش گرفتند و صورت به صورت او گذاشتند و پیشانی او را بوسیدند و در این حال فرمودند:

دختر خیلی خوب است. دختر خیلی خوب است. دختر خیلی خوب است!

و در گوشش دعا خواندند. سپس از اسم او سؤال فرمودند. به عرض رساندم: «آقا اسم برایش انتخاب نکرده‌ایم، گذاشته‌ایم

حضرت عالی انتخاب بفرمایید.»

و حضرت امام بدون تأمل، فرمودند:

فاطمه خیلی خوب است. فاطمه خیلی خوب است. فاطمه خیلی خوب است.

نیاز به تذکر نیست که یکی از ویژگی‌های معروف حضرت امام که نمودار حکمت و وارستگی آن حضرت است، اصل سکوت و صمت است و سخن گفتن در حداقل و مبتنی بر ادای تکلیف. به همین جهت، زیاد دیده می‌شد که حضرت امام مثلاً در نجف که - به مدت نیم ساعت - هر شب برای دیدار عمومی به اتاق بیرونی تشریف می‌آوردند، جز «سلام و مسأکمُ اللهُ بِالْخَيْرِ» تا آخر جلسه به سکوت برگزار می‌شد.

در طول سالهایی که در جماران صبحها خدمت حضرتشان می‌رسیدیم و هر روز مابین بیست الی پنجاه دقیقه مشرف بودیم، هیچ‌گاه به یاد ندارم که حتی یک کلمه غیرضروری از امام شنیده باشم. سؤالها از خدمتشان بسیار سنجیده بود؛ یعنی آنکه افرادی که معاشرت یا کاری با معظّم‌له داشتند، خیلی زود می‌فهمیدند که امور نامربوط را نباید در خدمتشان مطرح کنند. ولی در عین حال بسیاری از سؤالها بود که در پاسخ آنها سکوت می‌کردند و گاهی هم پاسخ با یک نگاه یا یک اشاره دست یا یک کلمه و گاهی یک جمله بود و احیاناً تلفیقی از دو یا چند شیوه مذکور توأم با تبسم یا اخم بود که

همه مبین معنایی دقیق و بیانگر منظوری حساب شده و نشأت گرفته از سرچشمه جوشان و فزاینده حکمت و اندازه گیری دقیق این انسان خدایی بود که به خیر کثیر حکمت و دانش الهی دست یافته بود: «يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^{۱۹}

بگذریم. از امور دیگری مانند لحن و آهنگ صدا که بر حسب موارد می تواند دقیقاً بیانگر میزان بی اعتنایی یا تأکید و اهتمام و ... در انتقال نظر مبارکشان باشد و به هر حال و با توجه به سیره حضرت امام در زمینه برخوردها و گفته هایشان و صرفه جویی در سخن گفتن و اکتفا به حداقل ضرورت. جمله «دختر خیلی خوب است» و «فاطمه خیلی خوب است» آن هم به صورت کلی انگار که خطاب «مطلق» است و مخاطب، همگان هستند آن هم با سه بار تکرار هریک از آن جمله ها بی گمان امری حساب شده و برخاسته از یک ریشه اعتقادی و فرهنگی نیرومند، در جهت گسترش و تعمیق آن اعتقاد و فرهنگ در جامعه اسلامی است. تأکید بر خوبی دختر، به منظور مبارزه با رسوبات جاهلیت کهنه و مدرن! و تأکید بر نام «فاطمه» به خاطر احیای بهترین الگوی زن مسلمان و ...

از علی بهتر چی؟

مناسب است برای روشن تر شدن برخورد حکیمانه حضرت امام در قضیه قبل، داستان فرزند بعدی را نیز یادآور شوم. روز پنجشنبه ۶۴/۱۱/۱۷ یعنی حدود یک سال بعد او را خدمت امام بردم. این بار، برخورد به آن گونه نبود در حالی که زانو زده بودم، نوزاد را در دسترس معظّم له قرار دادم و حضرت امام دست روی سرش کشیدند، به عرض رساندم: «این چهارمین فرزند ما است و می خواهیم نامش را حضرت عالی انتخاب فرمایید و علی نداریم.»

حضرت امام در حالی که متبسم شدند، فرمودند:

از علی بهتر چی؟ علی باشد.

سپس دست به صورت او کشیدند. بدین گونه برخورد نسبت به مورد قبل، کاملاً متفاوت بود.

من کیف نمی کنم!

یکی از آقایان بسیار محترم که از مسئولان اصلی دفتر امام (ره) بود، از مدتها قبل از نوروز ۱۳۶۲، مقدمات سفر به خارج را در تعطیلات نوروزی فراهم کرده بود. وی در حالی که ویزا و بلیط هواپیما را برای خود و اعضای خانواده شان گرفته بود، صبح روز اول فروردین، به عرض امام رساند:

- با اجازه، همراه خانواده فردا صبح، اول وقت، عازم سفر عمره هستیم.

حضرت امام پس از کمی مکث و تأمل، با لحنی خاص فرمودند:

التماس دعا.

به گونه ای که نوعی برخورد منفی و ناخرسندی از کیفیت چهره و آهنگ معظّم له احساس می شد. در نتیجه ایشان عرض کرد:

- اگر اجازه نمی دهید، منصرف می شویم.

حضرت امام پس از اندکی درنگ، با ملاطفتی که در صدا و سیمایشان محسوس بود، فرمودند:

من به قول معروف، خیلی کیف نمی‌کنم که شما زیاد مسافرت کنید. ولی حالا ... التماس دعا ...

از خدمت امام مرخص شدیم. شخص مزبور پس از ساعتها تحیر و دودلی شدید، سرانجام - تا عصر آن روز - به انصراف از سفر فردا رسید. اینجانب با توجه به اینکه امام نفی نفرموده بودند و فقط با تعبیر «کیف نمی‌کنم» ناخرسندی خودشان را مطرح کرده بودند و با توجه به اینکه ایشان با خانواده و بچه‌هایشان عازم سفر بودند و انصراف بچه‌ها بعد از آمادگی کامل، از سفر مشکل می‌نمود، تصور می‌کردم که فردا صبح به مجرد اینکه امام چشمشان به ایشان بیفتد، از نرفتن و انصراف ایشان از سفر ناراحت بشوند و به هر حال، با شرایط پیش‌آمده حداقل این سفر را بلامانع و مستثنی تلقی کنند. ولی هنگامی که فردا صبح، خدمت امام رسیدیم، گویی دیروز هیچ صحبتی در بین نبوده و هیچ‌گونه واکنشی در ازای انصراف ایشان از سفر ابراز نکردند! حال باید فکر کنیم که در مواردی که امام نهی صریح و مؤکد و مکرر می‌کردند و باز هم خلاف آن انجام می‌گرفت، چگونه دل پاک امام، آزرده و مکدر و متألم می‌شد.

«بسم‌الله» به جای بفرمایید

حضرت امام حتی در ریزترین و جزئی‌ترین شئون زندگی، نه فقط ملتزم به انجام واجبات و اجتناب از محرمات بودند که در سُنن و آداب مستحبّه نیز همین التزام را داشتند و بالاتر اینکه در دَوْران امر، بین مباحات و مستحبات، مقید به انتخاب اصلح و احسن بودند و به مستحبات عمل می‌کردند، در مجموع می‌توان گفت زندگی ایشان تجسمی از فرهنگ کامل اسلامی بود. از باب مثال طی دهها و صدها بار که اتفاق افتاد برای تشرّف خدمت ایشان لازم بود برای ورود با دقّ‌الباب به در یا غیر آن اذن گرفته شود، حضرت امام به جای آنکه از کلمه «بفرمایید» استفاده کنند، می‌فرمودند: «بسم‌الله» و با آنکه «بفرمایید» کلمه مطبوع و متعارفی است به جای آن از کلمه «بسم‌الله» استفاده می‌کردند که ضمن ذکر نام خدا با استعاره‌ای لطیف اجازه ورود و آغاز دیدار را با نام خدا قرین می‌کردند.

همین راه و روش الهی امام بود که جامعه را به سوی شعائر و ارزشهای اسلامی سوق داد و حتی در ساده‌ترین امور، فرهنگ اسلامی را گسترش داد. تا آنجا که پیروان و رهروان راهش به جای کف زدن در مقام تشویق و تأیید، تکبیر و صلوات را برگزیدند و به جای کلمه بیگانه «مرسی» در مقام سپاسگزاری، مقید به گفتن «الحمدلله» شدند و...و ذکر خدا و حمد خدا و صلوات بر محمد(ص) و خاندانش جای حرکاتی را که حداکثر مباح بود و کلمات و لغاتی که نمودار فرهنگ بیگانگان بود گرفت.

فصل ششم

عشق متقابل

مثنوی عاشقان!

از آنجا که علاقه و دوستی امام نسبت به انسانها، در پرتو عشق خدا و در طول محبت به او بود، به طور طبیعی این علاقه و محبت نسبت به همه افراد یکسان نبود. آن گاه که نوبت به انسانهای خوب و مؤمن و محبوب خدا می‌رسید، محبت و علاقه امام نسبت به آنها متناسب با خلوص و ایمان افراد افزون‌تر و شدیدتر بود. بی‌گمان، داستان عشق متقابل امام و امت که هر دو در گرمای عشق به حق ذوب شده بودند و در راستای راه خدا به یکدیگر دل می‌باختند، داستانی است که در هزاران هزار دفتر و دیوان نمی‌گنجد.

در طول ده سال بعد از انقلاب، صدها هزار نامه از امت برای امام به دفتر رسید که هریک در معنی، غزلی از عشق و قصیده‌ای از محبت و دیوانی از معرفت بود که همراه با پاسخهای خاص و عام حضرت امام «مثنوی» وحدت را بین امام و امت به وجود آورد. مثنوی عاشقان پاکباخته‌ای که نه در هفتاد من کاغذ می‌گنجد و نه هفتاد هزار همچون من، ظرفیت درک و توان بیانش را دارند.

اما:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

و اینک قطره‌هایی چند از این دریای متصل به بی‌کران و نمونه‌هایی چند از نامه‌های امت و پاسخهای امام:

نامه یک مادر شهید

محضر مبارک حضرت امام خمینی سلام علیکم

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام به شهدای عزیز انقلاب ایران، اینجانب گلابی پورحسین، مادر شهید و یک زن روستایی هستم. مدتها آرزو داشتم که از نزدیک آن امام بزرگوار را ملاقات نمایم، موفق نشدم. ولی امید دارم که شما را زیارت کنم. ضمناً یک هدیه ناقابل از دستبافت خودم، حضور حضرت‌عالی تقدیم کردم که از آن، استفاده نمایید. امام بزرگوار، حال که شما را زیارت نکردم، اگر صلاح می‌دانید، چند کلمه از دستخط حضرت‌عالی را مرقوم فرمایید تا با دیدن آن دستخط به آرزویم رسیده باشم. امیدوارم که خداوند منان سایه شما را بر سر ما و همه مسلمانان جهان، مستدام بدارد. ان شاءالله. به امید پیروزی هرچه زودتر رزمندگان و نابودی صدام و صدامیان.

گلابی پورحسین

پاسخ امام

بسمه تعالی

بانوی محترمه، مرقوم شما و هدیه ارزشمندتان واصل شد. امید است خداوند تعالی، شهید عزیز شما را که هدیه بوده، برای اسلام، با شهدای کربلا محشور نماید و به شما و سایر بازماندگان آن شهید صبر و اجر عنایت فرماید.

روح الله الموسوی الخمینی

۱۷ ذی الحجه ۱۴۰۴

نامه یک خانواده شهید

بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر عظیم الشان انقلاب اسلامی آیت الله العظمی امام خمینی حفظه الله تعالی ضمن سلام، سلام یک خانواده شهید عزیز از دست داده و داغدار را به آن مرجع دلسوز و بیدار و به قلب پاک شما می‌رسانم. ای عزیز دل خانواده‌های شهدا و ای کسی که نامت تسکین‌دهنده دل سوخته مادران و پدران در سوگ‌نشسته است، بدان که ما نه تنها ناراحت نیستیم، بلکه بهترین لحظه‌های زندگی ما آن لحظه‌ای بود که خبر شهادت فرزندانمان را شنیدیم و در صف خانواده‌های شهدا قرار گرفتیم. حال تقاضا می‌کنیم که لطف فرموده خط مبارک و امضای خویش را به عنوان یادگاری و تبرک به این خانواده ارسال دارید. در انتظار نامه شما در پایین همین نامه هستیم.

پاسخ امام

بسمه تعالی

من افتخار می‌کنم به امثال شما شهیدپروران شجاع متعهد، خداوند شهید عزیز شما را رحمت و به شما و دیگر بازماندگان صبر و سعادت دهد.

روح الله الموسوی الخمینی

نامه مادر یک آزاده همراه با نامه رمزی فرزندش

بسمه تعالی

خدمت مسئول محترم دفتر امام

سلام علیکم - پس از عرض سلام و آرزوی موفقیت برای شما. نظر به اینکه پسر اینجانبه مدت ۸ ماه است که در قید اسارت صدامیان کافر می‌باشد، اخیراً درنامه‌اش نوشته است که خیلی دلم برای پدر بزرگم حاج آقا موسوی تنگ شده است و ما چون نمی‌توانیم به علت محدودیت برای ایشان، عکس یا پوستر امام را بفرستیم، لذا خواهش می‌کنیم در صورت امکان نامه‌ای را که خدمتتان تقدیم می‌کنم، به حضرت امام مدظله‌العالی بدهید تا ایشان برای تبرک و تسلی دل این فرزندان عزیز ما که در زندانهای تاریک و نمناک عراق به سر می‌برند، چند سطر مرقوم بفرمایند. ضمناً با عرض معذرت آخر نامه را با امضاء «پدر بزرگ حاج آقا موسوی» ختم نمایید. خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگاهدار - از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفز. آمین یا رب العالمین - مادر یک اسیر.

فرازی از نامه رزمنده اسیر

... دلم برای تک تک شما تنگ شده است. اما دلم برای یکی دیگر خیلی تنگ شده. نمی‌دونی چقدر دلم برایش تنگ شده. اونم پدر بزرگ عزیزم حاج آقا موسوی است و یکی دیگه هم که سفارش می‌کنم برای شرکت در مراسم هفتگی دانشگاه ...

پاسخ امام

به نام خدا

فرزند عزیزم، نامه شما واصل شد. امید است ان شاء الله بزودی خلاص شوی. ما برای شما نگران هستیم، لکن خدا بزرگ است. ان شاء الله موفق باشی. صبر کن که خدا با صابران است. والسلام.
پدر بزرگت

نامه‌ای دیگر از یک رزمنده اسیر در عراق

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم إياك نعبدُ وإياك نستعينُ

مادرم سلام، این نامه مخصوص پدر بزرگوام هست. پدر عزیز و هادیم و مایه دانائیم و دارای روح خدائیم، سلام علیکم. گرچه مشکل است معرفت قدر تو اما این جملاتی است تقدیم به قلب تو. و وصف را از چند چیز پرسیدم. از کوه، گفت از من استوارتر. از دریا، گفت از من خروشان‌تر، از خورشید، گفت از من تابان‌تر. گاهی که سر انقیاد به حال تحقیر بر دامن گذاشتیم، به ما فرزندان فرمودی: «اگر لایق باشیم، دست و بازویتان را می‌بوسم.» دانی چرا چنین شاعرانه می‌گوییم. دیده‌ای پروانه را گرد شمع مجنون‌وار، فقط سر سودای وصال نور دارد، من الآن چنینم و یاد وصال در خاطر هست که از او دورم، اما عیان می‌بینم که اگر مولایت بخواهد، به زودی شاید تو را ببینم، وگر نبینم وعده ما بر سر حوض با مادرت. ان شاء الله.
خداحافظ - التماس دعا (پدر ما را حلال کن)

(۶۶/۴/۲۲)

پاسخ امام

به نام خدا

فرزند عزیزم، نامه شما که از سلامت مزاجتان به حمد الله خبر داد، واصل شد و موجب خرسندی از این جهت و افسردگی از جهات دیگر شد. عزیزم ما سلامت هستیم و به شما و سایر دوستان در بند دعا می‌کنم. شما نگران نباش. این نحو گرفتاریها برای دوستان خدا همیشه بوده و موجب بلندی مقام و رحمت خدا هست. امیدوارم به زودی همگی با سلامت به وطن خود بازگردید. به دوستانتان سلام مرا برسانید. خداوند به شماها صبر و اجر عنایت کند.

عبدالله

نامه یک فرزند شهید

بسم الله الرحمن الرحيم

رهبر عزیز و بزرگوار خوبمان، سلام

انشاءالله حال شما خوب باشد که اگر حال شما خوب باشد و سر حال باشید ما هم خوشحال خواهیم بود. دو سال است که بنیاد شهید برای ما فرزندان شهدا، اسراء، مفقودین اردوی سراسری می‌گذارد و در اردوی هرساله آرزوی دیدار با شما را داریم، اما نتوانسته‌ایم. امسال که برای سومین بار برای اردو می‌رویم از شما که به جای پدرمان هستید، می‌خواهیم که برای ما پیامی بدهید و ما را چند نصیحت بکنی که ما پس از پدرمان چه کارهایی باید انجام بدهیم و در جامعه چه بکنیم.

خداحافظ شما ان شاءالله بتوانیم روزی با شما دیدن کنیم.

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

یک فرزند شهید که از جانب همه شرکت‌کنندگان این آرزو را دارد.

پاسخ امام

بسمه تعالی

فرزند بسیار عزیزم!

نامهٔ محبت‌آمیز شما که از جانب خود و دیگر فرزندان عزیز شهداء و مفقودین و اسراء بود موجب خرسندی شد. امید است شما عزیزان خردسال که یادگار فداکاران در راه خداوند تعالی و اسلام عزیز هستید چون پدران بزرگوار خویش خود را برای دفاع از اسلام بزرگ و میهن عزیز مهیا سازید و با فرا گرفتن علم و ادب و کوشش در راه به دست آوردن کمال انسانی و اخلاق اسلامی برای اسلام عزیز و کشور خودتان فرزندان شایسته‌ای باشید. شماها با از دست دادن عزیزان خود فرزندان اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن هستید. ان شاءالله تعالی در پناه خداوند عالم موفق شوید. با کسان خود مخصوصاً مادران داغدیده به خوبی رفتار نمائید. از خداوند منان سلامت برای شما و رحمت برای شهیدان، سلامت و رهایی برای اسراء و مفقودین شما خواستارم. والسلام علیکم.

شوال ۱۴۰۵ - روح‌الله الموسوی‌الخمینی

نامهٔ یک جانباز

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضور محترم زعیم عالیقدر و رهبر کبیر انقلاب اسلامی و ناخدای کشتی محرومان حضرت امام خمینی مدظله‌العالی، امام عزیز!

اینجانب سعید پورسراج فرزند کاظم ساکن شهر شوشتر مسئله‌ای را خواستم مطرح کنم. امید است که جواب بفرمایید و با عرض پوزش از اینکه وقت مبارک و گرانبه‌ای شما را می‌گیرم. امام عزیز! من در حدود ۱۹ سال است در خانواده‌ای مذهبی زندگی می‌کنم. از ابتدای جنگ - اگر خداوند قبول کند ان شاءالله - چند نوبت در جبهه‌های حق شرکت کرده تا آخرین بار در عملیات والفجر مقدماتی پای چیم از زیر زانو قطع گردیده. اما از آنجا که در طول مدت این جنگ دوستان زیادی را از دست داده‌ام و عشق جبهه رفتن مرا آرام نمی‌گذارد، مدتی پیش به هر نحو که بود برای دعاخوانی به جبهه اعزام شدم ولی هرچه خواهش کردم که با برادران به خط مقدم و عملیات

بروم، برادران اجازه ندادند و حالا دیگر از ناراحتی طاقتم سرآمده و می‌خواهم این مسئله را از شما، جناب فرمانده کل قوا، درخواست کنم و تنها ناراحتی من این است که می‌بینم هر روز یکی از دوستانم شهید می‌شود و با از دست دادن این همه دوست، می‌ترسم در شهر و یا در بستر بمیرم و خیلی عشق به شهادت دارم و تلاش می‌کنم که به دوستانم ان‌شاءالله ملحق شوم. امیدوارم که جواب مصلحت‌آمیز را بفرمائید. ضمناً اماما، اگر خط مقدم به صورت پدافندی باشد و کاری از من ساخته باشد می‌توانم شرکت کنم و اگر شرکت کنم و مثلاً کشته شوم، آیا شهید هستم یا نه؟ در آخر امید آن دارم که با دستخط مبارک خودتان به طور خلاصه جواب دهید و ان‌شاءالله ما را حتماً در جواب نامه نصیحت بفرمائید.

عاشقی که تا خون در رگ دارد، شما را فراموش نمی‌کند و همیشه قلبش برای شما می‌تپد: سعید پورسراج.

پاسخ امام

بسمه تعالی

فرزند عزیزم، من از خداوند منان مسئلت می‌کنم که شما را با شهداء اسلام محشور نماید و شما که سلامت خودتان را در راه اسلام داده‌اید از زمره شهیدان هستید و حق خودتان را به اسلام عزیز ادا نمودید و از اینکه به جبهه نمی‌شود بروید ناراحت نباشد. امید است خداوند شما را حفظ فرماید. والسلام علیکم ورحمه‌الله».

۱۱ اردیبهشت ۶۳ - روح‌الله‌الموسوی‌الخمینی

نامه دانش‌آموزان کلاس پنجم دبستان دخترانه فاطمیه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سلام بر امام عزیز و بزرگوارمان، خمینی روح خدا

امام عزیز، ما بچه‌های کلاس پنجم جهاد مدرسه فاطمیه هستیم. چون در کتاب دینی ما نامه امام محمد تقی (علیه‌السلام) را به فرمانده سیستان و نصیحتهایی را که امام، به ایشان کرده‌اند، نوشته، ما هم تصمیم گرفتیم که برای شما نامه‌ای نوشته و شما را نصیحت کنیم. ولی اماما، ما شما را نمی‌توانیم نصیحت کنیم زیرا شما بزرگوارید و از همه گناهان به دورید. شما آن امام بت‌شکنی هستید که مدت چهل سال است نمازهای شبستان ترک نشده. ای بزرگی که ما را از قعر زشتیها و فسادها و بی‌ایمانیها به ساحل نجات رساندی ما در این ماههای عزای محرم و صفر، عزا می‌گیریم، زیاد نمی‌خندیم و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی می‌کنیم؛ چون شما به آن تأکید کرده‌اید.

اماما! اگر می‌توانستیم که چهره پاک و نورانی شما را از نزدیک ببینیم، خیلی خوب می‌شد، ولی باز شکر که لیاقت آن برای ما پیدا شده که برای شما نامه بنویسیم. ای خمینی عزیز و جانمان! شما پدر همه ما بچه‌ها هستید. ای پدر بزرگوار! ما شما را به اندازه ریگهای روی زمین، آبهای توی دریا و ابرهای آسمان، دوست داریم. اماما! ای کاش مسئولین مدرسه وسایلی فراهم کنند که بتوانیم از نزدیک، شما را ببینیم. همه ما امیدواریم یک بار هم که شده در عمرمان تو را ای آنکه

وصفت را فقط خدا می تواند بکند، ببینیم. ای امام عزیزمان! خواهش می کنیم از اینکه از شما تعریف کردیم، ناراحت نشوید. به خدا، قلم در وصف شما خود می رود و نمی توانیم جلوی آن را بگیریم.

اماما! بدان که ما مانند مردم کوفه تو را تنها نخواهیم گذاشت. اما ما از همین بچگی نماز می خوانیم، مقنعه سر می کنیم. برای مبارزه با آمریکای جنایتکار و شوروی کثیف و برای کوری چشم دشمنان، حتی ورق دفترمان را تا آنجا که بتوانیم، نمی کنیم. ای امام عزیزمان! بگذار آخرین حرفهایمان را، گو اینکه دلمان نمی خواهد نامه را تمام کنیم، بنویسیم. ای امام عزیز، تو مانند قلمی می مانی که همیشه سعی داشته ای و سعی می کنی که بر روی کاغذ دلها، نام خدا را بنویسی. اما ما بچه های کوچک از ته قلبمان، سه خواهش از شما داریم و امیدواریم لیاقت آنها را داشته باشیم. اول آنکه: ای پدر بزرگوارمان! ای پیر جماران! ای روح خدا! با خط زیبای خودتان برای ما جواب بنویسید و ما و آموزگارانمان را در آن نصیحت کنید. دوم آنکه: عکسی از خودتان را با امضایتان همراه آن، برای ما بفرستید و در آخر آنکه: امام جان! همه ما فدای یک لحظه عمر تو، ای رهبر عزیز! که هنوز ما مسلمانان قدر تو را نمی دانیم. آقای خمینی عزیزمان! با چشمانی مشتاق، منتظر جواب نامه شما هستیم. تو ای صدام پست! ای ریگان خائن و ای بگین بی حیا! بدانید که خون بر شمشیر پیروز است. این گفته روح خدا، امام است. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار - از عمر ما بکاه و به عمر او بیفزا - از صحنه روزگار منافقین رو بردار - ستارگان چو رفتند، تو خورشید رو نگه دار.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پاسخ امام

بسمه تعالی

فرزندان عزیزم! نامه محبت آمیز شما را قرائت کردم. کاش شما عزیزان مرا نصیحت می کردید که محتاج آنم. امید است با نشاط و خرمی درسهایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسانها را می سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید و آنها را از خود راضی کنید و به معلمهایتان احترام زیاد بگذارید. سعی کنید برای اسلام و جمهوری اسلامی و کشور خودتان مفید باشید. از خداوند تعالی، سلامت و سعادت و ترقی در علم و عمل برای شما نور چشمان آرزو می کنم. سلام بر همه شماها.

۲۹ شهر صفر ۱۴۰۳ - روح الله الموسوی الخمینی

نامه یک دختر بچه

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی دام ظلّه.

سلام عرض می‌نمایم. سلام علیکم. هرچند قلم قاصر است و نمی‌توانم برای شما فرزند پاک رسول‌الله(ص) نامه بنویسم، اما می‌بخشید که به خود این جرأت را داده‌ام. امام عزیز! این هدیه ناقابل را بنده حقیر به شما تقدیم می‌نمایم. امیدوارم که قبول بفرمایید. خداوند ان‌شاءالله عمر بابرکت شما را تا ظهور حضرت مهدی(عج) ارواحنا له فداه طولانی بفرماید. امیدوارم که ما را در آن دنیا از شفاعت خود بی‌بهره نگذاری. امام عزیز! جواب نامه مرا با دستخط مبارک خودت بنویس که این هدیه به دست شما رسیده است. بیشتر از این، مزاحم اوقات شریف و گرانبهایتان نمی‌شوم. از شما می‌خواهم که برای من دعا بفرمایید که خداوند به من و همه توفیق خدمت به اسلام عنایت بفرماید.

والسلام. التماس دعا
دختر کوچک شما - عاملی

پاسخ امام

بسمه تعالی

دخترم، هدیه شما واصل و موجب تشکر شد. ان‌شاءالله تعالی موفق و سعادتمند باشید. والسلام علیک و رحمة الله».

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

نامه یک دانش‌آموز ۱۲ ساله

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سلام علیکم. امیدوارم که حالت، ای امام عزیزمان! ای رهبر گرامی! خوب باشد و همیشه در سلامتی کامل به سر ببرید.

من، مجتبی سلیمان خاکسار از دزفول، ۱۲ ساله می‌باشم. بارها این آرزو را داشتم که خدمت شما برسم و از نزدیک شما را ببینم و افتخار و اعتماد به نفس کنم. اما متأسفانه از بخت بد تا حالا نتوانسته‌ام صورت مبارک شما را زیارت کنم. حالا امیدوارم جواب نامه‌ام را با خط خودت بنویسی تا با نگاه کردن خط مبارکتان افتخار کنم و دوست دارم برایم دعا کنی.

خداحافظ شما

پاسخ امام

بسمه تعالی

ان‌شاءالله تعالی موفق باشید و خداوند به شما برکت، مرحمت فرماید.»

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

نامه یک خانم خانه‌دار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

خدمت رهبر کبیر انقلاب و نایب برحق امام زمان سلام. امیدوارم این سلام گرم و ناقابل من را که از فرسنگها راه دور می‌آید، بپذیری. سلامی مملو از مهر و محبت. سلامی که از اعماق قلبم برمی‌خیزد و به سوی شما می‌آید. سلامی که از این تونلهای پریچ و خم جاده‌ها گذشته و هزاران خاطره‌های گوناگون در بر گرفته و برای شما بازگو می‌کند. سلامی که از وجود اینجانب، به شما، امام عزیز، گزارشها می‌دهد. ان شاءالله که حالت خوب بوده و در پناه ایزد متعال، به سلامتی هرچه تمام‌تر زندگی کنی و در پناه امام زمان، خوش و خرم باشی.

من زنی ۳۳ساله هستم که شش دختر دارم. من گردنبندی را که از دسترنج خودم تهیه کردم، برای شما فرستادم. امیدوارم که قبول فرمایید.

امام عزیز! ما شما را خیلی دوست داریم و خیلی دلمان می‌خواهد شما را زیارت کنیم، ولی چون نمی‌توانیم به دیدن شما بیاییم، می‌خواهیم یک چیزی از شما داشته باشیم. از شما خواهش می‌کنیم که جواب نامه را به دست خودت برایمان بفرستی و ... دیگر عرضی ندارم جز سلامتی شما. خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار - از عمر ما بکاه و به عمر او بیفزای. به امید پیروزی اسلام.

زهرا جعفری

پاسخ امام

بسمه تعالی

خواهرم! نامهٔ محبت‌آمیز و هدیه‌ای که فرستاده بودید واصل شد. از شما تشکر می‌کنم و امیدوارم خداوند متعال شما و فرزندان‌تان را سلامت و عافیت و سعادت دین و دنیا و آخرت عنایت فرماید. چون میل دارم که خود شما از هدیه‌ای که برای من فرستاده‌اید و آن را قبول نموده‌ام، استفاده کنید، لهذا برای شما فرستادم والسلام علیک و رحمت‌الله».

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

اینجانب دست و بازوی شماها را می‌بوسم!

عکس زیر را یکی از بچه‌های بسیار خوب جبههٔ جنوب، در دی‌ماه ۱۳۶۵ نزد اینجانب آورد و گفت: «می‌خواهیم آن را برای اهدا به رزمندگان تکثیر کنیم. آن را خدمت حضرت امام ببر و درخواست کن تا مطلبی را در رابطه با رزمندگان روی عکس مرقوم فرمایند.»

گفتم: «طبق معمول، بعید است که غیر از امضاء چیز دیگری بنویسند.» ولی هنگامی که مشرف شدم و مطلب را به عرض رساندم، حضرت امام بدون تأمل قلم را برداشتند و در کنار عکس، این جمله‌ها را همان‌گونه که در تصویر آمده، نوشتند:

بسمه تعالی

از خداوند تعالی پیروزی نهایی رزمندگان عزیز را خواستارم. عزیزان من بکوشید؛ خداوند تعالی با شما است. اینجانب، دست و بازوی شماها را می‌بوسم.

والسلام علیکم و رحمة‌الله

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

حدیثی دیگر از عشق

عشق متقابل امام و امت و حماسه‌ها و ادبیات نشأت گرفته از آن حدیثی است ناگفته که در هیچ دفتر و کتابی نمی‌گنجد. حدیثی با هزاران هزار فصل و باب که هر فصلش بهاری از حیات جاودان و هر بابش راهی به سوی بهشت بی‌کران است. و این هم چشمه‌ای از این حدیث که بسیجیان عاشق و پابرهنگان سربهدار از دیار عشق و از خطوط مقدم جبهه حق در پاسخ به ندای پیر جماران برای کمک به سیل‌زدگان با جمع‌آوری مخارج راه و موجودی اندکشان آن را هدیه کرده‌اند و چه باشکوه و زیبا است حماسه اینان که هم دست از جان شسته و دل از خانه و خانمان بریده، در میدان نبرد از مرزهای ایمان و عشق دفاع می‌کنند و هم در حالی که خود از کمترین متاع دنیا برخوردارند همان را نیز در راه معشوق و بندگان خسارت دیده‌اش نثار و با ایثار جان و مال خود هم از امنیت و ناموس جامعه اسلامی در برابر دشمنان و هم از درماندگی آنان در برابر آسیب طبیعت دفاع می‌کنند. و اینک متن نامه آنان که همراه با رسید بانکی مبلغ اهدایی برای دفتر امام ارسال کرده‌اند:

بسم رب الشهداء والصدیقین

دفتر حضرت امام خمینی روحی له‌الفداء

با سپاس از حضرت حق، اکنون ما در دیار عشق و خون و ایثار، با نام حضرتش صبر و قرار گرفته و با توفیقاتش دل‌بسته و با توکل بر نعماتش به سجود نشستیم و شاکریم.

و با نصرت و یاری از انفاس طیبه حضرت بقیه‌الله‌اعظم مهدی فاطمه (عج) و با عرض ادب به پیشگاهش، به عنایتش امیدوار و بر فرماندهیش قائم و در انتظار، و به لطف و مرحمتش چشم دوخته‌ایم و دل‌بسته به الطاف حضرتش می‌باشیم و با دعای پیر جمارانمان، روح خدا، این مائده آسمانی و مراد همه عارفان شب و عاشقان پیکار و جهاد روز و این یگانه مظهر کمال انسانیت قرن، به درگاه حق تعالی به در یوزگی نشسته و با اشکهای نیمه‌شب حضرتش غسل شهادت کرده و به انتظار فرمان حضرتش به قیام ایستاده‌ایم و جهت ضربه آخرین، با تالکوی از جیش مهدی (عج) و با مقاومتی از سپاه محمد (ص) و با خشمی عصیان‌برانگیز بر کفر جهانی و استکبار، و با اندیشه‌ای به بلندای آفتاب جهانتاب و با آرزویی بزرگ بر فتح کربلا و قدس و با ندایی از وحدت و تکبیر الله اکبر، آماده‌ایم تا تار و پود تمام فرعونیان و ملحدان را به آتش کشیده و تمام هستی علفقیان و ظلم و تباهی را برای همیشه مدفون سازیم که زمان آن فرا رسیده و چشم به راه آن فرمانیم که از حضرت امام برسد.

اکنون پیام امام بزرگوار و عزیزمان را از ورای سرزمین خونین خویش شنیدیم و با جان و دل پیوند زدیم و با اشک چشم به انتظار نشستیم کربلای حسین (ع) شستشو داده و از ماترک کوله‌بار هم‌رهی خود که تصور بر خرجی راه و دیار شهیدانمان بود و بر عزیمت کاروانیان کربلا ذخیره داشتیم هدیه خیر نمودیم که به راستی طاقت اشک محرومان و ناله ستم‌دیدگان قهر طبیعت و تحمل بار سنگین ویرانی سیل بنیان‌کن و ویرانگر را از یاران خویش در شهر و قصبه‌ها را نداریم.

بلکه همان اشک فرزندان شهدای گران‌قدر و جنگ و انقلاب در راه پرفراز مسئولیتها ما را بس، و بر ما گران است و کوله‌بار داشتن گناه ما را کفایت می‌کند که از حضرت رب‌العالمین تقاضای مغفرت و آمرزش گناه را خواهیم داشت و اکنون این جمع‌آوری شده ناقابل رزمندگان، با هزاران تقاضا و امید جهت التماس دعا و همدردی فرزندان اسلام و امام و این آب و خاک تقدیم و از همه انسانهای متعهد و دردمند تقاضا نمودیم تا در این راه انسانی به پیام امام عزیز و بزرگوار نهایت عنایت خود را مبذول فرمایند ان‌شاءالله.

گردان حضرت رسول (ص) از سپاهیان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از تیپ ۱۲ قائم علیه‌السلام استان سمنان.

با امید و توفیق از حضرت حق جهت طول عمر حضرت امام عزیز.

و با آرزوی پیروزی رزمندگان بر کفر جهانی و با توفیق شفای عاجل مجروحین و معلولین و آزادی اسراء در بند.

تکریم فرزند شهید

عاطفه و محبت امام نسبت به مؤمنان و مستضعفان به همان اندازه عمیق و شگفت‌انگیز است که انعطاف ناپذیری و سرسختی معظم‌له در برابر مستکبران و ستمگران و آن عاطفه و این سرسختی را در عواطف محرومان و مستضعفان و نیز کینه و دشمنی مستکبران و ستم‌پیشگان نسبت به ایشان - به طور متقابل - می‌توان ارزیابی کرد.

روزی، یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحیت بود، نامه‌ای آکنده از ابراز محبت و علاقه نسبت به امام و راه او! همراه با یک گردنبند برای ایشان فرستاده بود. وی متذکر شده بود که «این گردنبند را که یادگار آغاز ازدواجم است و به همین جهت آن را بسیار دوست دارم، به نشان علاقه و اشتیاقم نسبت به شما و راهنان تقدیم می‌کنم.»

مدتی آن را نگه داشتیم و بالاخره با تردید از اینکه امام آن را می‌پذیرند یا نه، همراه با ترجمه نامه خدمت معظم‌له بردیم. نامه به محضر ایشان رسید؛ گردنبند را نیز گرفتند و روی میزی که در کنارشان قرار داشت، گذاشتند. دو سه روز بعد، اتفاقاً دختر بچه دو یا سه‌ساله‌ای را آوردند که پدرش در جبهه مفقودالامر شده بود.

امام وقتی متوجه شدند فرمودند:

الآن بیاوریدش داخل.

سپس او را روی زانوان خود نشانند و صورت مبارکش را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند. حالتی که نسبت به فرزندان خودشان هم از ایشان دیده نشده بود. مدتی به همین حالت - آهسته - با آن دختر بچه سخن گفتند. با آنکه فاصله ما با ایشان کمتر از یک و نیم متر بود، شنیدن حرفهای ایشان برای ما دشوار بود. بچه که افسرده بود، بالاخره در آغوش امام خندید و به دنبال آن، انگار امام هم احساس سبکی و انبساط خاطر کرد.

آنگاه دیدیم که معظم‌له همان گردنبندی را که زن ایتالیایی فرستاده بود، برداشتند و با دست مبارکش بر گردن دختر بچه انداختند. دختر بچه در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، از خدمت امام بیرون رفت.

تأثر شدید

یکی از آقایان در رابطه با موشکبارانها به مسجد سلیمان سفر کرده بود. در بازگشت و هنگام تشریف به محضر امام، ظاهراً از قول امام جمعه آنجا نقل کرد که بر اثر اصابت یک موشک عراق به مسجد سلیمان و شهادت و جراحت عده‌ای، بعد از ساعت‌های متمادی هنگامی که هنوز با برداشتن آوارها در جستجوی کشته‌ها و زخمیهای احتمالی بودند، کودکی خردسال که به شکلی فوق‌العاده، بعد از این مدت زنده مانده بود، از زیر آوار خارج شد. هنگامی که این کودک، خاک‌آلود و زخمی سر از توده خاک برآورد و چشمش را به روشنایی زندگی باز کرد و انبوه جمعیت کمک‌رسان را دید، بدون مقدمه و قبل از هر سخنی با صدای رسا فریاد کشید: «جنگ جنگ تا پیروزی»، «خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.»

حضرت امام که گزارش و داستان را به دقت گوش می‌کردند و نگاهشان به گوینده بود، وقتی مطلب به جمله اخیر رسید - با آنکه صلابت چهره امام تأثیرهای درونیشان را در خود محو می‌کرد و معمولاً ایشان اندوه و رنج خود را در سرپرده سینه فراخشان مستور می‌داشتند - گویی ماجرای این کودک معصوم و درنده‌خویی دشمن، چنان طوفانی در امام ایجاد کرده بود که تأثیری شدید در چهره ملکوتیشان نمودار شد. اشک در چشمانشان حلقه زد، نگاهشان را به پایین انداختند، چشمهایشان را به هم فشردند و ...

دعا برای رزمندگان

در تاریخ ۲۶/۱۰/۶۲ مقداری پارچه که جمله‌های «الله اکبر»، «عاشقان کربلا»، «راهیان قدس» و ... روی آنها چاپ شده بود و قرار بود به منظور «پیشانی‌بند» برای رزمندگان به قرارگاه کربلا فرستاده شود، به خدمت حضرت امام بردم و درخواست کردم که تبرک فرمایند. حضرت امام دستشان را داخل پارچه‌ها فرو بردند و شروع کردند به خواندن دعا. تا وقتی که من از اتاق خارج شدم، ایشان همچنان به خواندن آن دعا مشغول بودند.

انسان دوستی بی مرز!

فطرت پاک و دست‌نخورده تمام مستضعفان و همه آزادگان جهان و حتی غیرمسلمانها، مجذوب انسان دوستی، آزادی، وارستگی و جاذبه معنوی امام بود و شعاع این جاذبه تا اعماق زندانهای نژادپرستانه آمریکا و آفریقای جنوبی نفوذ کرده بود. تا آنجا که یکی از مجله‌های معتبر آمریکا طی گزارشی از یکی از زندانهای آمریکا به این واقعیت اعتراف کرده و همراه با این گزارش، عکسی را به چاپ رسانده بود که نشان می‌داد یک زندانی سیاهپوست، عکس حضرت امام را در سلول خود بالای سرش نصب کرده است.

در طی سالهای بعد از انقلاب، هزاران نامه از مردم غیرمسلمان در سرتاسر جهان به‌ویژه از سیاهپوستان و سرخ‌پوستان و ملت‌های دربند برای حضرت امام به دفتر رسید که هریک با زبانی، شور و شوق و عشق و علاقه خود را به امام ابراز می‌داشتند و برخی خواستار کتب و آثار و بیوگرافی امام و یا کتابهای اسلامی و قرآن بودند. گروهی نیز طالب عکس و امضای حضرت امام یا نصیحت و اندرز و یا قطعه‌ای از لباس و وسایل شخصی حضرتشان بودند.

حضرت امام نیز در مقابل، آنان را مورد محبت و تفقد خود قرار می‌دادند و ضمن آن، بعضی موارد را به طور شخصی جواب می‌دادند. ایشان اجازه فرموده بودند که در سایر موارد، برحسب تناسب و درخواست به وسیله دفتر یا وزارت امور خارجه یا وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، پاسخ شایسته همراه با قرآن مترجم و یا کتابهای درخواست شده - تا حدی که از جهت متن و ترجمه مورد اطمینان باشد - برای آنان فرستاده شود که در اینجا دو نمونه از مواردی که حضرت امام شخصاً پاسخ فرمودند، ذکر می‌شود:

نامه دانش آموزان مدرسه «اسپرینگ دال» آمریکا

نمونه اول، نامه‌ای بود که از سوی دانش آموزان مدرسه «اسپرینگ دال» واقع در «ارکانزاس» آمریکا همراه با یک جفت جوراب برای حضرت امام فرستاده شده بود و ضمن آن تقاضا کرده بودند که حضرت امام یک جفت جوراب مستعمل و کهنه یا هر لباس دیگری را از خودشان که بی‌ارزش و کهنه باشد، برای آنان بفرستند. نامه مذکور بعد از ترجمه، همراه با جوراب خدمت امام تقدیم شد. معظم‌له به جای فرستادن جوراب یا لباس، دستور فرمودند، کتابی به وسیله کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از سخنان پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در رابطه با کودکان تهیه شده بود، ترجمه و همراه با نامه‌ای که در زیر، متن آن به نظر می‌رسد، برای آنان فرستاده شود.

پاسخ امام

بسم الله الرحمن الرحيم

فرزندان عزیز خوب دبیرستان اسپرینگ دال ایالت ارکانزاس آمریکا نامه محبت‌آمیز و هدیه ارزشمند شما عزیزان را دریافت نمودم. من می‌دانم که سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان در فشار و زحمت هستند. در تعلیمات اسلام فرقی بین سفید و سرخ و سیاه نیست، آنچه انسانها را از یکدیگر

امتیاز می‌دهد تقوی و اخلاق نیک و اعمال نیک است. از خداوند بزرگ می‌خواهم شما فرزندان عزیز را موفق کند و به راه راست هدایت فرماید.
یک جزوه از کلمات نصیحت‌آمیز پیغمبر بزرگ اسلام را که برای کودکان ایرانی هدیه داده‌اند برای شما عزیزان می‌فرستم و به شما دعای خیر می‌کنم، امید است در ارزشهای انسانی موفق باشید.»

درخواست یک دختر آلمانی

در مورد دیگر، یک دختر خانم آلمانی طی نامه‌ای و ضمن درخواست عکس و امضای امام از محضر امام تقاضا کرده بود که معظّم‌له چند جمله پندآمیز روی کارتی که در پشت نامه فرستاده بود، برای او بنویسد و حضرت امام جمله‌های زیر را مرقوم فرمودند و نامه برای او فرستاده شد:

بسمه تعالی

سعی کنید برای جامعه فرد مفیدی باشید. سعی کنید تحت تأثیر قدرتهای شیطانی واقع نشوید. سعی کنید انسان متعهد باشید. ان شاءالله سلامت باشید.»

روح‌الله الموسوی‌الخمينی

دوستان را کجا کنی محروم

تو که با دشمنان نظر داری

حضرت امام تا آنجا که مربوط به شخص خود و در توانشان بود و در چهارچوب عقل و شرع می‌گنجید، هیچ‌گاه درخواست و تقاضای کسی را جواب ردّ نمی‌دادند. هر روز صبح، در خلال برنامه‌های روزانه، کارهای متعددی را نیز در این رابطه انجام می‌دادند. تا آخرین روز قبل از انتقال به بیمارستان، در خرداد ۱۳۶۸ و علی‌رغم کهولت سن و ضعف متزاید و مشاغل زیاد و سنگین مربوط به رهبری جهان اسلام، بدون اینکه حتی در یک مورد و یک بار! اظهار ملامت و گرفتگی و ناخرسندی کنند، این نوع کارها را که به ظاهر بسیار جزئی می‌نمود، انجام می‌دادند:

امضاء

روزانه چند قرآن و چند عکس از حضرت امام که بیشتر مربوط به خانواده‌ی شهدا و بچه‌های جبهه بود، به وسیله‌ی ما و دیگر اعضای دفتر، نزدشان برده می‌شد. ایشان آنها را امضاء می‌کردند و معمولاً چند استخاره نیز که در مورد درخواست مؤمنان بود، انجام می‌دادند.

تا چندی پیش از رحلتشان، روزانه عکس تعدادی از شهدا را که به وسیله‌ی خانواده‌هایشان برای امضاء به دفتر رسیده بود، خدمتشان می‌بردیم. حضرت امام علاوه بر امضاء در بسیاری از موارد، جمله‌هایی را نیز روی عکس شهدا می‌نوشتند. در بعضی موارد می‌نوشتند:

خداوند رحمت کند شهید سعید ما را.

و گاهی می‌نوشتند:

خداوند رحمت کند این شهید سعید را.

در بسیاری از موارد، هنگام امضای عکس شهدا، آثار غم و اندوهی سنگین در چهره‌ی مبارک و مهربانشان ظاهر می‌شد. گاهی از اسم و رسم صاحب عکس، سؤال می‌کردند. از جمله یک روز که عکس «شهید غلامرضا رضایی» را که در هنگام شهادت، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، برای امضاء به دست مبارکشان دادم. حضرت امام چند لحظه‌ای به عکس خیره شدند و سپس سؤال کردند:

این عکس کیست؟»

آقای رسولی گفت: «اخ الزوجه آقای رحیمیان است.»

حضرت امام با آهنگی غم‌آلود ذکر «**لااله الاالله**» را به زبان آوردند و سپس جمله‌هایی را همراه با امضاء زیر عکس نوشتند. به هر حال، امضای عکس شهدا هنگامی متوقف شد که حضرت امام دچار یک سکتۀ قلبی مجدد شدند. پزشکان توصیه کردند که چون دیدن عکس شهدا امام را متأثر می‌کند و ممکن است روی قلب مبارکشان اثر بگذارد، از آوردن آنها برای امضاء خودداری شود. بدین ترتیب، این برنامه ترک شد، ولی در عین حال، بعضی از افراد، باز هم گاهگاهی عکس شهدا را می‌آوردند و حضرت امام، با اشتیاق امضاء می‌فرمودند.

قابل ذکر است که چندی قبل، بریده‌ی یکی از جراید آمریکا را برای حضرت امام فرستاده بودند که در آن گزارش شده بود که امضای حضرت امام، به عنوان گران‌ترین امضاء در یکی از بازارهای بورس به فروش رسیده است که به عرض امام رسید و هیچ اعتنایی نکردند.

اجرای صیغۀ عقد

از دیگر کارهایی که حضرت امام تقریباً به طور روزانه - بیشتر در روزهایی که ملاقات و برنامه دست‌بوسی برقرار بود - انجام می‌دادند، اجرای صیغۀ عقد ازدواج بود که در برخی روزها تا چهار مورد می‌رسید. برنامه‌ی اجرای عقد را حتی در سردترین روزها، با اینکه تقریباً در فضای باز و بی‌حفاظ می‌نشستند، انجام می‌دادند. حضرت امام در اجرای عقد، همچون سایر امور، گذشته از جهات شرعی، سخت ملتزم به رعایت مقررات قانونی بودند؛ به طوری که افراد ملتزم بودند که قبل از تشریف برای عقد، حداقل کارهای قانونی را انجام دهند. در هنگام جاری ساختن صیغۀ عقد، حداقل زوجین و پدر دختر حضور داشتند. حضرت امام وکالت زوجه را به عهده می‌گرفتند و بعد از اجرای عقد، به زوجین تبریک می‌گفتند. سپس آنها را به رعایت اخلاق اسلامی و سازگاری با یکدیگر توصیه و برای آنها دعا می‌کردند.

دست بوسی

برنامه‌ی دست‌بوسی به جز روزهای جمعه و ایامی که به دلایلی مانند عوارض جسمی تعطیل بود، به طور روزانه حدود ساعت هشت و سی دقیقه و بعد از اجرای عقدها در حالی که حضرت امام روی صندلی لب ایوان می‌نشستند، انجام می‌گرفت و به طور معمول، روزانه حدود بیست نفر از طریق سهمیه‌هایی که حاج احمد‌آقا ابلاغ کرده بود (پیوست شماره ۱)، موفق و مشرف به دست‌بوسی می‌شدند.

صحنه‌های بدیع و بی‌مانندی که از شوق و عشق و گریۀ مشتاقان که هر روز در این لحظه‌ها به وقوع می‌پیوست، با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست. فضای کوچک حیاط این خانه، جهانی بی‌کرانه از عشق و محبت متقابل امام و امت را در خود جا می‌داد. صدای گریۀ شوق بود که هر روز، در این لحظه‌های استثنایی و از این کانون عشق تا شعاع چندین خانه دورتر اطراف را پر می‌کرد و ...

ملاقاتها

بخش دیگر از ملاقاتهای امام، در حسینیه‌ی جماران بود که در سطحی گسترده‌تر، امکان تلاقی دو دریای پرخروش عشق امام و امت را فراهم می‌کرد. علی‌رغم آنکه به طور طبیعی، قسمت فوقانی و جایگاه حضرت امام در حسینیه، در هنگام تراکم جمعیت، هوای خوبی نداشت، معظّم‌له بر حسب قدرت و مجال، همواره از انجام‌دادن برنامه‌ی ملاقات دریغ نمی‌فرمودند. حدود نود درصد ملاقاتهای حسینیه، مخصوص خانواده‌ی شهدا و جانبازان و آزادگان بود. همان‌گونه که در برنامه‌ی دست‌بوسی نیز

تقریباً به همین نسبت و از این قشر معزز و مکرم بودند و اگر نبود، رعایت بعضی از اولویتهای و توصیه‌های پزشکان، به خاطر رعایت حال امام، شخص حضرت امام از ملاقاتهای هر روز و حتی روزی چند بار ملاقات در حسینیه و دیدار با امتی که همواره به آنها عشق می‌ورزیدند دریغ نداشتند.

به طور نمونه، یک بار که اینجانب از تشریف به جبهه برگشته بودم، درخواست رزمندگان را در مورد ملاقات با حضرتشان به عرض رساندم. از این پیشنهاد که در هر هفته یک روز هم برای رزمندگان ملاقات حسینیه برقرار شود استقبال فرمودند.

به این ترتیب طی چند نوبت، هزاران نفر از رزمندگان موفق به دیدار امام شدند، ولی عوارض جسمانی آن حضرت مانع از ادامه این برنامه شد. قابل توجه است که حضرت امام در حالی که همواره در شرایط متناسب در ملاقاتهای حسینیه، به ایراد سخنرانی می‌پرداختند، ولی بعد از قبول قطعنامه تا پایان عمر مبارکشان، علی‌رغم انجام ملاقاتهایی مثل گذشته، دیگر هیچ سخنرانی نکردند!

حضرت امام در تاریخ ۶۷/۸/۷ طی یادداشتی این‌گونه مرقوم فرمودند:

توجه داشته باشید که دور سخن گفتن مرا ولو یک جمله دعا خط بکشید، مجاری تنفسی من بیمار است و حالا هم جنگ در کار نیست. زحمت به من ندهید. از این که مثلاً خانواده شهداء و امثال آن بیایند و من دستی تکان دهم مضایقه ندارم.

به هر حال خوشبختانه آنچه در حسینیه به وقوع پیوست، به وسیله سیمای جمهوری اسلامی ضبط و پخش شد و همه از نزدیک یا از صفحه تلویزیون، شاهد صحنه‌های پرشکوه آن بودند. گرچه بسیاری از ابعاد آن، نه قابل رؤیت با چشم ظاهر بود و نه قابل توصیف با زبان و قلم.

و بالاخره آنچه در رابطه با مردم و تفقد و نوازش و خوشحال کردن آنها حائز اهمیت و جالب توجه بود، خستگی‌ناپذیری و پذیرش و برخورد توأم با رضایتمندی، مسرت و گشاده‌رویی حضرت امام نسبت به فرد امت حزب‌الله بود. امتی که امامش همواره به آنان عشق ورزید و از آنها تعریف و تمجید کرد و حتی برای یک بار و در یک مورد نیز کلمه‌ای از آنان شکایت و شکوه نکرد.

عشق بدون مرز

امام، رهبر و مرجع کل شیعیان و پیشوای جهان اسلام بود و این نوع رهبری و مرجعیت، مرز جغرافیایی ندارد. تفاوتی بین پیرو و مقلد امام در لبنان یا عراق یا هند و پاکستان و بحرین و ... با ایران نیست همان گونه که در این عرصه فرقی بین شیرازی و تبریزی و اصفهانی و ... نیست. امروز مرجعیت مقام معظم رهبری نیز همین طور است. وبدین ترتیب مردم متدین و مؤمن سراسر جهان و شخصیتها و رهبران دینی و انقلابی دیگر کشورها نیز همچون مردم ایران به ملاقات و دست بوسی امام نائل می‌شدند.

موارد این ملاقاتها زیاد بود که عمده آنها در صحیفه امام ذکر شده است. بعضی از موارد هم ذکر نشده است؛ مثل ملاقات امام جمعه مسجدالاقصی که به محضر امام رسید و رسماً با امام بیعت کرد. «شیخ سعید شعبان»، رهبر حرکت توحید اسلامی، که مرکزیت آن در طرابلس لبنان بود مکرر به محضر امام رسید. مرحوم شهید «دکتر فتحی شقاقی» عاشقانه به خدمت امام می‌رسید و با زیارت روح الله، جان می‌گرفت.

شهید «علامه عارف حسینی» هم با امام ملاقاتی عاشقانه داشت و دیدیم که حضرت امام با همان منطقی که برای شهدای بزرگ ایران اعلامیه دادند، برای شهید عارف حسینی نیز آن اعلامیه حماسی را دادند.

شهید «سید عباس موسوی»، دبیرکل سابق حزب الله لبنان، و جناب «آقای سید حسن نصرالله» و همچنین دیگر اعضای شورای مرکزی حزب الله مکرراً به محضر امام شرفیاب شدند و همین ملاقاتها بود که شالوده مقاومت و پایداری حزب الله را در مقابل صهیونیستهای اشغالگر، راسخ و تزلزل‌ناپذیر می‌کرد.

در مورد اجازات امور حسبیه هم فرقی بین داخل و خارج وجود نداشت و ندارد. صدور اجازه امور حسبیه معیارهایی دارد که به هیچ‌وجه مرزهای جغرافیایی در آن دخیل نیست. هر شخصی که آن معیارها را داشته باشد و برای مرجع تقلید شخصاً یا با گواهی دو نفر عادل توثیق و اثبات شود برای او اجازه نامه صادر می‌شود. بر همین اساس جناب «حجت الاسلام و المسلمین سید حسن نصرالله» (حفظه الله) که واقعاً ثمره شجره طیبه روح الله و نور چشم مقام معظم رهبری و بازوی قدرتمند اسلام است از جمله اولین روحانیان لبنانی است که در دوره جوانی شاید بتوان گفت نوجوانی با تعبیر و عنوان «حجت الاسلام» از امام اجازه امور حسبیه دریافت کرد. امام در آن سالها عنوان حجت الاسلام را برای مراجع فعلی در مکتوباتشان به کار می‌بردند.

سخنان امام در ملاقات با شیخ اسعد التمیمی

مورد دیگر ملاقات «آقای شیخ اسعد بیوض التمیمی» امام جماعت سابق مسجدالاقصی و از چهره‌های جهادی فلسطین با حضرت امام در سال ۱۳۶۱ بود. این نوع ملاقاتها همانند ملاقات شهید فتاحی شقاقی، رهبر جهاد اسلامی فلسطین، به دلیل آنکه در آن شرایط انعکاس خبری نداشت، ضبط و ثبت نمی‌شد و به همین جهت در صحیفه امام نیز ذکر نشده است. شیخ اسعد بیوض التمیمی آمده بود تا ضمن زیارت امام، با امام بیعت کند. حضرت امام بعد از صحبت‌های شیخ اسعد و اعلام بیعت، سخنانی را ایراد کردند که هر چند ضبط نشد، اما فی المجلس عمدتاً یادداشت شد. متن سخنان یادداشت شده حضرت امام به شرح ذیل است.

بسم الله الرحمن الرحيم

من از شما تشکر می‌کنم که تشریف آوردید به ایران تا از نزدیک با هم ملاقات کنیم و آنچه بر مسلمین می‌گذرد در میان بگذاریم. آنچه که بر مسلمین می‌گذرد با دست سلاطین خود مسلمین است. سلاطینی که به واسطه دنیا و به خاطر رسیدن به یک حظ دنیایی از اسلام رو برگردانده‌اند؛ گرچه ادعا می‌کنند که مسلمانند آنچه بر مسلمین می‌گذرد بلاواسطه از اینها و مع الواسطه از قدرتهای بزرگ امثال آمریکا و شوروی است.

مسلمین تا از اختلافاتی که بین‌شان است دست بردارند، دستهای مرموز دولتهای قدرتمند می‌توانند به خواسته‌های خودشان دست پیدا کنند. شما می‌دانید بعد از این که ایران قیام کرد و شاه مقبور را از اینجا بیرون کرد با شعار آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی این کار را انجام داد و لازال این شعار در بین مردم ایران از اطفال و شیوخ در همه‌جا رواج دارد و آرزوی ما این است که اسلام قدرت صدر اسلام را پیدا بکند ان شاء الله و بر همه دولتهای کفر غلبه کند.

ما باید کوشش کنیم در وحدت مسلمین و آنهایی که از وحدت مسلمین جلوگیری می‌کنند یا نفاق می‌کنند منزوی کنیم. شما می‌دانید بعضی از روحانیون اهل سنت که نباید اسم روحانی بر آنها گذاشت از اول پیروزی، برای رسیدن آمریکا به اهدافش نسبت به جمهوری اسلامی شروع به سم‌پاشی کردند. صدام که آمریکا وادار کرد به ایران حمله کند برای ایران نبود. او فهمید که اگر این جمهوری اسلامی با این محتوای اسلامی به سایر بلاد سرایت کند، دست آنها از شرق به کلی قطع می‌شود. لهذا اشخاصی که آنها در چنگال‌شان دارند چه از روحانیون و چه از روسای جمهور و سلاطین به جنگ با ما وادار کردند و این دو سال تمام که ما مشغول دفاع از حریم اسلام بودیم هیچ یک از دولتهای اسلامی به ما کمک نکردند و اکثر دولتهای اسلامی به او کمک کردند. اسلحه دادند، پول دادند و حتی افراد فرستادند و این نبود جز این که ما اسلام می‌خواهیم.

طوائف مسلمین و مذاهب اسلامی در آنچه که مشترکند که اصول است مثل کتاب، سنت، قبله و ... با هم باشند و اگر نباشند کفار غلبه می-کنند بر آنها. مع-الأسف بسیاری از دولتهای اسلامی و بعضی از روحانیون اهل سنت و کمی از روحانیون ما در صدد بودند که بین مسلمین تفرقه بیندازند و به بهانه اینکه ایرانیها مسلم نیستند و مجوسند، ما را سرکوب کنند.

تمام گروههای تبلیغاتی و رسانه-های گروهی به ما حمله می-کنند. یک دروغی که صدام می-گوید آن را چند برابر می-کنند و بازگو می-کنند. از توطئه-های آنها این است که می-گویند اگر عراق به دست ایران بیفتد یا این که ایران بر عراق غلبه کند، حکومت شیعه پیش می-آید. از اول قرار ما این بود که به اسلام عمل کنیم و تفرقه که خلاف نص قرآن است ایجاد نکنیم. ما می-خواهیم تمام مسلمین استقلال داشته باشند و دست کفار از ممالک اسلامی قطع بشود و هر ملتی در هر کشوری که هست حکومت مستقل داشته باشد ...

امیدوارم که با جدیت افرادی مثل شما این آمال تحقق پیدا کند و هیچ وقت مأیوس از خداوند تعالی نیستید و نیستیم. خداوند می-تواند عده قلیلی را بر قدرتهای بزرگ غلبه دهد. چنانچه دیدید ملت ایران با نداشتن ساز و برگ جنگی و با اینکه همه چیز در دست آمریکا و شاه بود، با ایمان به خدا به پیروزی رسید و صدام با همه ساز و برگی که برای او تهیه شده بود ... نتوانست در ایران یک قدم موفق شود و بعد از چندی از ایران بیرونش کردند. گرچه در بعضی از نقاط هنوز هستند ...

نکته صحیح این است که مسلمین باید با هم متحد باشند و شما که از علما و دانشمندان هستید ممکن است با روحانیون اهل سنت تماس بگیرید که ایران نمی-خواهد بین مسلمین خلاف ایجاد کند و نه تعدی کند.

ما که در اینجا نشستیم هیچ وقت هجوم نکردیم به عراق، الان هم برای دفاع وارد عراق شده-ایم چون که از راه دور به شهرهای ما با توپ حمله می-کنند و اطفال و شیوخ ما را می-کشند. ما مجبوریم برای دفاع از اسلام و مسلمین پیش برویم ولی یک وجب از خاک عراق و یا دولتهای دیگر را نمی-خواهیم.

از خدا توفیق شما را می-خواهیم در هر جا که هستید قوای خود را تقویت کنید و خدا فرج می-رساند و نترسید از مقهور شدن چون که هر چه برای اسلام است شکست ندارد. ما برای اسلام می-میریم و یا پیروز می-شویم. ما باکی از مردن نداریم. ما برای اسلام خدمت می-کنیم. شما جدیت کنید عامه مردم را بیدار کنید. همه گرفتاریها از حکومتهاست. آنها یا باید سرعقل بیایند و کنار بروند یا ملتها آنها را کنار بزنند تا رژیم اسلامی داشته باشند. من توفیق شما را خواستارم. والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته.

تبرک و دعا

و بالاخره نمونه دیگر از درخواستهای مؤمنان این بود که تقریباً به طور روزانه، مقداری قند، نبات، پارچه، سکه، اسکناس و امثال آنها را به منظور تبرک به دست مبارک حضرت امام و احیاناً خواندن دعا به آنها، برای شفای بیماران، رفع گرفتاریها و برکت، به دفتر

می‌آوردند. ما بدون استثنا به محضرشان می‌بردیم و معظّم‌له با صفایی خاص آنها را با دست مبارکشان تبرک، و چنانچه درخواست دعا هم داشتند، دعا می‌کردند.

در این رابطه، به مشیت و لطف الهی و خلوص بنده وارسته‌اش و اعتقاد پاک مراجعه‌کنندگان، قضایای شگفت‌انگیز و معجزه‌آسایی رخ داد که ای کاش همه این موارد با ذکر خصوصیات ثبت شده بود. از مواردی که در این زمینه به خاطرمانده است، یک نمونه را ذکر می‌کنم:

آنگاه که بی‌عقیده‌ها معتقد می‌شوند!

یک روز «آقای خلیلی» که از افراد متدین و شاغل در هلال احمر است، مضطربانه تلفن کرد که یکی از برادران بسیار خوب به نام «آقای اکبری» که در جبهه مجروح و ترکش به مغزش اصابت کرده، حالش بسیار وخیم است، پزشکان به او جواب رد داده‌اند و از بهبود او مأیوسند. تنها امید، به خدا و دعای امام است. به این ترتیب، از حقیر مصرانه خواست که چند حبه قند خدمت امام ببرم تا با دست امام، تبرک و به آن دعا بخوانند و برای بهبود مجروح دعا کنند. مقداری قند خدمت حضرت امام بردم و مطلب را به عرض رساندم. حضرت امام قندها را تبرک و به آن دعا خواندند و سپس برای سلامتی او دعا کردند. وقتی که به دفتر برگشتم، آقای خلیلی خود را به دفتر رسانده بود. قندها را گرفت و با عجله برگشت.

چند روز بعد، تلفن زد و ذوق‌زده و گریان، تشکر کرد و مژده داد که دوستش از خطر گذشته و پزشکان از بهبود او مبهور شده‌اند. چند ماه بعد دوباره تلفن زد و ضمن تشکر مجدد، برای مجروح شفایافته درخواست کارت برای تشریف به دست‌بوسی امام کرد که با نشاط و سلامت تشریف یافت و ...

ایشان برایم نقل کرد که فلان پزشک متخصص معروف که در جریان معالجه من بود و به طور قطع از بهبودم اظهار یأس کرده بود، بعد از این ماجرا با صراحت به من گفت: «ما دکترها به معجزه اعتقاد نداریم، ولی وقتی، مثل شما را می‌بینم که بعد از آن وضعیت، ناگهان همه چیز عوض می‌شود و بعد از چند روز، روی پای خود راه می‌روید، ناچار می‌شویم که به معجزه اعتقاد پیدا کنیم!»

پاسخ مثبت به درخواستهای هدیه

نمونه دیگر از درخواستهای شخصی که از محضر امام می‌شد، موارد زیادی بود که افراد به وسیله نامه و جز آن، از خدمت امام تقاضا می‌کردند که دستمال، زیرپوش، پیراهن، قطعه‌ای از عمامه و لباس یا سجاده و امثال آنها را که مورد استفاده حضرتشان قرار گرفته باشد به عنوان تبرک به آنها هدیه کنند، حضرت امام کلیه این موارد را بدون استثنا - مگر آن که شیء مورد درخواست را نداشته باشند - به مجرد اینکه به عرضشان می‌رسید، برمی‌خواستند، می‌آوردند و تحویل می‌دادند تا برای درخواست‌کننده فرستاده شود. نمونه‌ای از این مورد، طی نامه و پاسخ ذیل ملاحظه می‌شود:

نامه و درخواست یک برادر شهید

بسمه‌تعالی

خدمت پدر عزیز و بزرگوار و مهربان. بعد از سلام و ارادت و اخلاص. رسم است بزرگ‌تر به کوچک‌تر هدیه می‌دهد و همچنین رسم است جواب هدیه می‌دهند. حال این فرزند کوچک شما به طمع آنکه از پدر بزرگوار خود هدیه دریافت دارد، هدیه‌ای ناقابل خدمت پدر عزیز خود فرستاده است. ان‌شاءالله مورد قبول واقع شود. اگر میل آن پدر

مهربان بر آن قرار گرفت که فرزند کوچک خود را مورد مرحمت و تفقد قرار دهند، لطف فرموده عبای کهنه‌ای از خویش را که سالها با آن نماز گذارده‌اید، مرحمت فرمایید تا ان‌شاءالله حقیر نیز با آن سالها نماز بگذارم، شاید به حرمت آن عبای مقدس، نماز ما هم مقبول درگاه ذات اقدس احدیت قرار گیرد. ان‌شاءالله.

فرزند کوچک شما، برادر شهید امیرحسین آقاخانی - علیرضا آقاخانی زاهدان (۶۴/۱۲/۲)

پاسخ امام

بسمه تعالی

فرزند عزیزم! امید است که من موفق شوم به قدردانی از امثال شما عزیزان و از خداوند برای شما توفیق و سعادت خواستارم. خداوند تعالی ملت بزرگوار ما را که در راه اسلام از هیچ فداکاری دریغ ندارند، سعادت‌مند فرماید و رزمندگان بسیار عزیز را به پیروزی نهایی موفق نماید. من دعای به همه را فراموش نمی‌کنم. والسلام علیکم.

روح‌الله الموسوی‌الخمینی

همسر یک شهید لبنانی و مهر کربلا

همسر یکی از شهدای لبنان، نامه‌ای برای حضرت امام نوشته بود. عبارات ادیبانه و مؤدبانه نامه دریایی متلاطم از شور و شوق و عشق نویسنده نسبت به امام را ترسیم می‌کرد. بعد از یک دنیا اظهار محبت و پاکبختگی نوشته بود: «تنها درخواستم از پیشگاه مقدستان این است که یک مهر کربلا برایم لطف فرمایید که تا زنده‌ام روی آن، سر به سجده خدا گذارم و بعد از مرگم نیز آن را در کفم بگذارم تا...»

یقین داشتیم که حضرت امام با اطلاع از مضمون نامه، مهر کربلا را برای این همسر شهید خواهند داد، ولی احتمال می‌دادم که یا مهر اضافی نداشته باشند و یا در دسترسشان نباشد و به زحمت بیفتند. لذا یک مهر کربلا که مدتی قبل از آن، به دستم رسیده بود و هنوز مستعمل نشده بود از روی احتیاط در جیب گذاشتم و به حضورشان مشرف شدم. وقتی نامه به عرض امام رسید، هنوز جمله درخواست تکمیل نشده بود که امام برای آوردن مهر از جا برخاستند و حقیر بلافاصله به عرض رساندم که من، یک مهر دارم و به خدمتشان تقدیم کردم. حضرت امام نشستند، مهر را گرفتند و سپس برای آن همسر شهید به من برگرداندند که برایش فرستاده شد.

بعد از انجام کارها به دفتر برگشتم. هنوز ظهر نشده بود که یکی از دوستان وارسته و متعبد که از قم می‌آمد، نزد حقیر آمد و یک مهر را از جیبش درآورد و گفت: «این مهر مال حدود چهل سال پیش است که اخیراً امّ الزوجهام به عنوان یک یادگاری ارزشمند به من هدیه داده است. من هم به دلم افتاده است که آن را به شما بدهم.» بر خود لرزیدم. شگفت‌زده شدم و در فکر فرو رفتم. او هم از وضعیت من متعجب شد و وقتی قضیه صبح را بازگو کردم، منقلب شد.

هنوز فکرم از این اتفاق عجیب فارغ نشده بود که عصر هنگامی که از خانه به دفتر آمدم، یک کارتن بزرگ در کنار میزم توجهم را جلب کرد که به وسیله وزارت امور خارجه همراه با نامه‌ای برای اینجانب رسیده بود. کارتن را باز کردم، دیدم پر از مهر است! در نامه که از یکی از سفیران خوب جمهوری اسلامی در یکی از شیخ‌نشینهای خلیج فارس بود، نوشته بود: «این مهرها را یکی از مقلدان و شیفتگان حضرت امام از مدتها قبل برای معظم‌له از کربلا آورده است و تقاضا کرده تقدیم محضرشان شود.» مهرها به ده شکل و اندازه بود. از هر یک نمونه‌ای برداشتیم و فردا صبح به خدمت امام بردیم و به عرض رسید که: «یک کارتن از این مهرها از فلان جا برایتان ارسال شده است.»

فرمودند:

همینها برای من بس است. بقیه را خودتان به دیگران بدهید.

که با تقسیم آنها ده عدد سهم این جانب شد! و مصداقی از «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»^{۲۰} را در کمترین زمان به چشم دیدم.

درخواست دستمال

محضر مبارک مرجع تقلید شیعیان جهان و رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران. بعد از عرض سلام، این بنده ناقابل، من زبانم عاجز و قلمم شکسته است که در برابر کسی که چون ابراهیم بُت شکست و نمرودیان را هلاک کرد و چون عیسی با دم مسیحایی خود، ملت ایران را زنده کرد و چون جدش حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بت پرستی را ریشه کن و اسلام را جانشین آن کرد و مصائب و شکنجه‌ها را به جان خرید. ای امام عزیز! ای که همه عمر من و بچه‌هایم فدای یک لحظه عمر شما! ای ناجی ملت‌های دربند! ای کسی که محرومان و ستم‌دیدگان جهان! چشم امید به تو دوخته‌اند. این بنده ناقابل، خواهشی کوچک از وجود بزرگ شما پدر بزرگووارم دارم. حال که دستم به امام زمانم نمی‌رسد، از نایب عزیزش می‌خواهم که یک تکه از لباس یا چیزی که به دست مبارکشان تبرک شده باشد، برای بنده ناقابل بفرستید تا در قبر به همراه داشته باشم. خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار. از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفزای.

فدایی شما - ز.ر

آدرس: اصفهان - دستگرد خیابان - خیابان کشاورزی

* * *

نامه فوق به عرض حضرت امام رسید که فی الحال برخاستند و دستمالشان را که بسیار تمیز و مثل برف، سفید بود، آوردند و برای ارسال، جهت نویسنده نامه لطف فرمودند که به وسیله پست فرستادیم.

لِلْإِمَامِ (برای امام)

روزی یک خانم عرب‌زبان به دفتر مراجعه و کیسه‌ای محتوی دهها قطعه طلاهای ساخته و متنوع را روی میز قرار داد. از آنجا که حضرت امام هیچ چیزی را تحویل نمی‌گرفتند مگر آنکه جهت مصرف آن از سوی صاحب آن مشخص شده باشد، ما هم عادت کرده بودیم که هر چیزی که برای تقدیم به امام تحویل می‌گرفتیم، به طور دقیق از آورنده سؤال می‌کردیم که آن چیز بابت چیست یا می‌خواهد در چه جهت و راهی مصرف شود.

لذا از آن خواهر محترمه سؤال کردم: «این طلاها بابت چیست؟»

پاسخ داد: «للامام!»

باز سؤال کردم: «برای چه مصرفی؟»

باز هم گفت: «للامام!»

معمولاً در آن زمان این نوع چیزها را بیشتر جهت کمک به جبهه می‌آوردند. به همین جهت گفتم: «امانت شما تحویل امام می‌شود، ولی می‌خواهید امام آن را در چه راهی مصرف کنند؟»
جواب قبلی را تکرار کرد: «للامام!»

هنوز احساس می‌کردم شاید ابهامی وجود داشته باشد و باز هم سؤال کردم برای خیرات، کمک به مستمندان، کمک به ساختن مسجد یا حسینیه و یا ... مصرف شود؟

و او باز هم در پاسخ به همه موارد تکرار کرد: «للامام!»

مطلب کاملاً روشن شد. لیست طلاها را نوشتم و برای آنکه رسید آنها به مهر امام برسد، سؤال کردم اسمتان چیست؟
جواب داد: «... عثمان!» معمولاً در عربی اسم را همراه با نام پدر می‌آورند.

تازه فهمیدم این خواهر از اهل سنت است و بعد از تفحص بیشتر معلوم شد ایشان اهل یکی از کشورهای است که مردم آن حتی پیش از عراق زیر بمباران تبلیغاتی مسموم علیه امام و جمهوری اسلامی قرار داشتند. و خاطرنشان ساخت که برای آمدن به ایران و تقدیم این هدایا که تمام زیورآلات او بود، به کشور ثالثی سفر کرده و از آنجا با گرفتن ویزای ایران - در برگه‌ای جداگانه که سفر او به ایران در گذرنامه‌اش ثبت نشود با مشقت و سختیهای فراوان خود را به ایران و جماران رسانده است.

در طول این سالها دهها و صدها مورد از این قبیل وجود داشت که بعضاً بسیار عجیب‌تر از این مورد بود. افراد گوناگون از کشورهای مختلف جهان حضوراً و یا با مراجعه به نمایندگیهای جمهوری اسلامی و حتی دفاتر حفظ منابع یا به وسیله اشخاص ثالثی، هدایای گوناگون و گرانبهایی را خدمت امام تقدیم می‌کردند و این همه نشانی بود از عمق و گستردگی نفوذ و محبوبیت امام در دل‌های پاک در سرتاسر عالم. علی‌رغم همه حجابها و ابرهای تیره و سدهای روانی و تبلیغات زهرآگین بی‌نظیری که بوقهای تبلیغاتی استکبار جهانی ایجاد کرده بودند!

نمونه‌ای دیگر دهها قلم طلا و جواهرات عتیقه‌ای بود که توسط یکی از مؤمنین عراقی ساکن در آمریکا، از طریق دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی، برای حضرت امام ارسال شده بود که مجموعه آنها همراه با لیست جهت صدور قبض به خدمت امام تقدیم شد و ایشان همچون سایر موارد مشابه بدون کمترین تأمل یا توجهی به آنها فرمودند:

بدهید برای جبهه.

وفا و محبت بی ادعا

در نجف اشرف، در یک مقطع زمانی خاص، رژیم بعثی عراق به دلایلی تصمیم گرفته بود که دوستان نزدیک حضرت امام را تحت فشار قرار دهد. در راستای این ماجرا نوبت به حقیر رسید که به شدت تحت تعقیب قرار گرفتم. حدود سه روز، در منزل حضرت امام مخفی شدم، ولی سازمان امنیت عراق، دست‌بردار نبود. در دیار غربت، نه امکان ادامه زندگی مخفی وجود داشت، نه جو اختناق و شکنجه و کشتار در زندانهای بعث، تسلیم را آسان می‌نمود، سرانجام، از حضرت امام کسب تکلیف کردم، ولی معظم‌له فرمودند:

من چه می‌توانم بگویم؟

بالاخره با تشویق «شهید محمد منتظری»، تصمیم گرفتم خود را معرفی کنم. صبح روز بعد، به «دائره امن نجف» مراجعه کردم. آنها بلافاصله به کربلا منتقل کردند که در آن زمان مرکز استان بود و از آنجا به بغداد و بالاخره بعد از طی زندانهای متعدد و انتقال به «بعقوبه» به زندان «خانقین» منتقل شدم. این حرکتها و امثال آن که شاید به منظور شکستن صلابت امام (به تصور مزدوران بعثی) و وادار ساختن معظم‌له به انعطاف نسبت به آنان و ایجاد جو رعب و اختناق در حوزه مرتبطان با حضرت امام بود، در مورد من چند روز به طول انجامید.

پس از چند روز، در حالی که مشغول تعقیبات نماز عشاء بودم، از پشت پنجره زندان صدایم زدند. خود را معرفی کردم. با شتاب و به طور وحشیانه‌ای شبانه مرا به بغداد برگرداندند. در حالی شب را با این خشونت‌ها و هتاکیه‌ها به صبح رساندم که بر حسب قرائن و حدس یکی از هم‌سلولها «اعدام» کمترین توقع می‌نمود.

اول صبح، احضار شدم، ولی با تعجب و ناباوری متوجه شدم که همه چیز عوض شده و برخوردهای مأموران تغییر کرده است. خود را در اتاق رئیس آن تشکیلات بی‌نام و نشان یافتیم. او با احترام تمام گفت: «سلام گرم ما را به سید (امام) برسانید و بگویید سوءتفاهم شده بود عذر ما را بپذیرید!» هنوز نمی‌فهمیدم چه شده تا وقتی که اعلام کرد که شما آزاد هستید و فلانی برای بردن شما به نجف می‌آید.

کم نیستند کسانی که نسبت به یارانشان در شرایط رفاه و آسایش، ادعای محبت و ابراز دوستی می‌کنند اما به هنگام سختی و گرفتاری آنان، خونسرد و بی‌تفاوت از آنها فاصله می‌گیرند و حتی سعی می‌کنند با سپردن همه چیز به بوتۀ فراموشی، خاطر خود را مکدر نکنند. این ماجرا نمونه‌ای بود که صفا و محبت بی‌ادعا را همراه با کمال وفا و صمیمیت، یکجا در امام یافتیم.

وقتی که به نجف اشرف بازگشتم، مطلع شدم که مرحوم حاج آقا مصطفی ظاهراً با اشاره و اجازه حضرت امام، برای نجات اینجانب، از طریق غیرمستقیم اقدام کرده بود و بدین‌گونه معلوم شد که اگرچه به هنگامی که در منزل آن حضرت مخفی بودم، نه به ماندن در آنجا تشویق کردند و نه امر به رفتن کردند، ولی بالاخره به گونه‌ای که آنها نتوانند به مقصود خود دست یابند، نگذاشتند که علاقه‌مندان و مشتاقان احساس بی‌پناهی کنند. آن‌گاه که خود را دوباره بعد از ناامیدی مطلق در کنارشان یافتیم، رمز آرامش خاطر حضرتشان را در لحظه‌ای که برای یافتن یا ماندن کسب تکلیف کردم یافتیم.

می ترسم دردتان بیاید!

انگشت شصت دست حضرت امام، مقداری ناراحتی داشت. آقای دکتر عارفی، پزشکی را با تخصص مربوطه آورده بود. پزشک مزبور در ضمن سؤالات و معاینه‌ها، دو دستش را جلو آورد و عرض کرد:
- دستهای مرا فشار دهید.

حضرت امام با لحنی خاص که به هنگام شوخی و طنز به کار می‌بردند، با ملاحظت و شیرینی ویژه‌ای فرمودند:

می ترسم دردتان بیاید.

و به دنبال آن، تبسم زیبا و دلنشینی بر لبان مبارکشان نقش بست. پزشک متخصص که به ظاهر برای اولین بار مشرف شده بود و تحت تأثیر ابهت حضرت امام، دستهای لرزان و صدایش مرتعش بود، از هم باز شد، خنده‌اش گرفت و با آرامش به کار خود ادامه داد.

(۶۴/۶/۱۰)

دیدار با مرحوم آیت-الله شاهرودی

حضرت امام در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی به آداب و سنن اسلامی ملتزم بودند. برای اهل علم به خصوص مراجع و معمرین احترام زیادی قایل بودند و منطبق با شئون آنان، به دید و بازدیدها به‌ویژه در مورد زائران خانه خدا مقید بودند. مرحوم آیت-الله شاهرودی از مراجع بزرگ در نجف از سفر حج بازگشته بودند. به همین مناسبت بعد از نماز مغرب همراه حضرت امام به دیدار ایشان رفتیم. حضرت امام و آیت-الله شاهرودی صمیمانه با هم معانقه کردند و در کنار هم نشستند. اتاق بیرونی نسبتاً بزرگ بود و از جمعیت طلاب پر شده بود. آیت-الله شاهرودی سر حال و با نشاط می‌نمود و معمولاً مجالس ایشان خالی از اندکی مزاح و انبساط وجه نبود. در این جلسه نیز حضاران منتظر بودند، چهره جدی و با صلابت امام(ره) خندان شود.

آیت-الله شاهرودی به تک تک حاضران «مساکم-الله بالخیر»^{۲۱} می-گفتند. از دست راست شروع کردند و با اشاره انگشت سبابه به هر یک از چند نفری که نزدیک بودند، «مساکم-الله» گفتند. وقتی به تراکم جمعیت رسیدند با چرخاندن دست و انگشت سبابه به شکلی ملیح به چند نفر دیگر نیز «مساکم-الله» گفتند؛ اما هنگامی که احساس کردند، به تمام افرادی که پشت سر هم نشستند، نمی-شود جدا جدا اشاره کرد و موجب معطلی امام(ره) نیز می-شود، سبک اشاره را عوض کردند و به جای یک انگشت، با ده انگشت دو دست، چند بار به جمعیت متراکم وسط اتاق اشاره و «مساکم-الله» گفتند و در این-جا بود که خنده بی-صدای حاضران در ازای هر اشاره انفرادی به موج خنده-ای با صدا تبدیل شد و امام(ره) نیز خندیدند و یکی از صحنه-های نادر خنده امام(ره) در جمع را مشاهده کردیم.

تبسم و خنده امام

کسانی که با امام معاشرت داشتند همواره می-توانستند شاهد تبسم-های ملیح و دل-ربا در چهره مهربان و نورانی حضرتش باشند؛ اما خنده صدادار امام بسیار نادر بود. با توجه به همین ویژگی بود که در جلساتی که هر شب به مدت نیم ساعت در اتاق بیرونی منزلشان در نجف برقرار بود، تقریباً هیچ-گاه صدای بلند خنده شنیده نمی-شد و اصولاً مطلبی که موجب چنین خنده-هایی باشد مطرح نمی-گردید. از جمله مواردی که شاهد خنده امام بودیم، در جلسه-ای بود که مرحوم «آیت-الله شیخ مجتبی لنگرانی»، از علمای بزرگ و محترم حوزه نجف، گویی تصمیم گرفته بود با تبحر فوق-العاده-ای که در شوخی و طنز داشت، هر طور شده امام(ره) را بخنداند. در آن جلسه، آقای لنگرانی خنده-دارترین داستان-هایش را پی-درپی با مهارت مخصوص به خود بازگو کرد، اما نه تنها امام(ره) نخندید، بلکه دیگران نیز تحت تأثیر هیبت مجلس امام(ره) با تکلف و دشواری سعی کردند، بر خودشان مسلط باشند و نخندند؛ اما آقای لنگرانی دست-بردار نبود و آخرین تیرش را در کمان گذاشت و با نقل داستانی با لهجه مخصوص درباره یکی از بزرگان که همیشه مثال-ها را در جلسه درس، روی خودش می-زد، سرانجام موفق شد امام(ره) را بخنداند و با خنده امام(ره)، حاضران نیز خنده انباشته و نگهداشته شده در درونشان آزاد شد و جلسه را انفجار خنده فرا گرفت!

یکی دیگر از موارد که در جماران اتفاق افتاد، این بود که روزی آقای حاج عیسی برای امام(ره) چای می-آورد و در محضر امام(ره) حالت عطسه بر او عارض می-شود و بی-اختیار عطسه می-کند. حضرت امام(ره) خطاب به حاج عیسی می-گوید: «یرحمکم -الله» حاج عیسی هر چه فکر می-کند، جمله-ای را که در پاسخ گفته می-شود، به یاد نمی-آورد و صرفاً با تداعی برخی کلمات، بی-اختیار می-گوید: «سمع -الله لمن حمده» و امام از این پاسخ به شدت می-خندد. حاج عیسی دستپاچه می-شود و می-گوید: «آقا حرف بدی زدم؟!» و امام(ره) با مهربانی می-فرمایند:

نه زیاد هم بی-تناسب نبود!

قضیه دیگری را نیز مرحوم حاج احمد آقا برایم نقل کرد که روزی آقای «ظهیرنژاد» رئیس وقت ستاد مشترک ارتش همراه با یکی از فرماندهان برای تقدیم گزارش خدمت امام(ره) آمده بودند. فرمانده مزبور که می-خواست گزارش بدهد، بعد از «بسم -الله» بدون توجه به محدود بودن وقت و وضعیت مخاطب، انگار که می-خواهد سخنرانی کند، شروع می-کند به خواندن خطبه و آیه «نرید ان نمَن...» آقای ظهیرنژاد که به دلیل صراحت و بی-ریایی-اش مورد علاقه امام(ره) بود، میان حرف او می-پرد و با لهجه خاص خود می-گوید: «آهای! اصل حرفت را بزن! خیال می-کنی امام(ره) عوام است!» و امام به شدت می-خندند.

فصل هفتم

نظم و ترتیب در کارها

نمونه نظم و پاکیزگی

حضرت امام گذشته از نظم و انضباطی که در مجموعه شئون و کارهای خود، داشتند و به طور عادی هیچ‌گاه توجه به کاری موجب تضییع کار دیگرشان و یا غفلت از آن نمی‌شد. هر روز عبادات، قرائت قرآن، ادعیه، مطالعه‌های گوناگون، گوش کردن به اخبار، قدم زدن، نرمش (حرکتهای ورزشی که طبق نظر پزشکان معالج الزاماً به منظور حفظ سلامتی انجام می‌دادند) رسیدگی و پاسخگویی به امور شرعی و اجازات و استجازات و قبض وجوهات، ملاقاتها، معاشرت و انس با افراد خانواده، خوراک، نظافت و استراحتشان، هرکدام به صورتی منظم و در موعد خود انجام می‌گرفت.

همین نظم در برنامه‌های هفتگی‌شان نیز حاکم بود. از باب مثال، هر صبح جمعه، بعد از شنیدن خلاصه اخبار ساعت هشت آماده استحمام بوده و راهی حمام می‌شدند. معمولاً روزهای جمعه نیز چند گزارش را خدمتشان می‌بردم. ولی آموخته بودیم که در این ساعت، مجالی برای شنیدن یا امضاء کردن چیزی نگذاشته‌اند؛ چرا که بلافاصله مشغول باز کردن تکمه‌هایشان می‌شدند و در همان حال، برمی‌خاستند و بدین ترتیب، همیشه در ساعت هشت و چند دقیقه وارد حمام می‌شدند و همیشه کیسه و صابون می‌زدند.

توفیق کیسه کشیدن امام در طول سالها نصیب پیرمردی مخلص بود که کارگر حمام عمومی جماران بود. هر روز جمعه نزدیک ساعت هشت و پنج دقیقه در آنجا آماده بود که با اشاره امام برای کیسه کشیدن وارد حمام می‌شد. استحمام امام معمولاً بیش از یک ساعت طول می‌کشید و ایشان چند دقیقه بعد از ساعت نه از حمام خارج می‌شدند. حمام مذکور که در ضلع شمالی هال واقع است، حمامی کوچک، ساده و بدون وان می‌باشد که وسایل و تجهیزات آن، عبارت بود از یک دوش قدیمی، یک طشت و ظرف پلاستیکی کوچک.

از آنجایی که لباس‌کن حمام، بسیار کوچک بود، حضرت امام ناچار بودند لباسهایشان را در هال و در کنار میزی که چمدان لباسهایشان روی آن قرار داشت بپوشند.

حضرت امام فقط در اوقاتی که بیمار بودند و پزشکان اجازه نمی‌دادند، حمام نمی‌رفتند. یک بار که دو جمعه متوالی به حمام نرفته بودند، با سؤال از پزشکها بی‌صبرانه منتظر بودند که بتوانند حمام بروند. ولی با این حال، لباسهایشان را طبق برنامه معمول عوض می‌کردند. حضرت امام علی‌رغم سادگی در لباس و زندگی در اوج نظافت و پاکیزگی بودند. لباسهایشان همیشه پاکیزه و تمیز بود. هیچ‌گاه در کف جورابهایشان اثری از چرک دیده نمی‌شد. با اینکه تمام محیط زندگی و فرشهای ساده‌شان تمیز بود، ولی همواره با دمپایی روی فرش راه می‌رفتند. دمپاییهایی که سالهای سال کار کرده بودند و کف آنها ساییده و ترکهای زیاد خورده بود که در تصویر مقابل، یکی از دمپایی‌های امام را ملاحظه می‌فرمایید.

فضای معطر

همیشه محیط زندگی حضرت امام و اتاق کار و محل عبادت و خواب آن حضرت، از نظافت و پاکیزگی می‌درخشید و فضای پرتراوتش از بوی دل‌انگیز عطرها بسیار خوشبو آکنده بود. به عبارت روشن‌تر علی‌رغم اینکه حضرت امام نمونه کامل ساده‌زیستی و قناعت و صرفه‌جویی در استفاده از امکانات زندگی بودند، ولی در زمینه نظافت و پاکیزگی و استفاده از بهترین

عطرها در حد کمال، مقید بودند. که این هم منطبق با آداب و سنن اسلامی است و نظافت و طهارت ظاهری لازمه و مقدمه تهذیب و طهارت معنوی است؛ زیرا انسانهایی که در صمیم جانشان شمیم ایمان و رایحه جنت رضوان دارند، در خوشبویی جسم سزاوارترند.

دوستان امام از دور و نزدیک انواع عطرهای خارجی و داخلی را به محضرشان اهدا می‌کردند و امام تنها در این زمینه بود که با ذوق سرشار و زیباپسند خود، بهترینها را انتخاب می‌فرمودند تا آنجا که بعضی از اصحاب دفتر نیز مقید بودند که به هنگام تشریف از همان عطرهایی استفاده کنند که برای امام خوشایند بود.

عدم تأخیر در انجام کارها

حضرت امام، هیچ‌گاه کار امروز را به فردا موکول نمی‌کردند. کارها و زندگی و همه شئون و امور ایشان منظم و مشخص بود. در زندگی حضرتش، هر چیز، سر جای خود، قرار داشت و هر کاری دور از شتابزدگی و عجله و بدون تعلل و تأخیر در موعد مقرر آن انجام می‌گرفت. با کثرت کارها و تعدد امور و گزارشها و چیزهای دیگر، هیچ نشانه‌ای از شلوغی و تراکم و کارهای به‌جامانده در زندگی حضرتش مشاهده نمی‌شد. هیچ چیز در آنجا گم‌شدنی نبود. لباس، کتاب، قلم، رادیو و سایر وسایل شخصی هر کدام جای معینی داشتند. در این میان، اگر امانتی وجود می‌داشت یا چیزی که باید به مسئول آن تحویل می‌شد، در اولین فرصت و بدون فوت وقت و سریع، به ادا و انجام آن مبادرت می‌ورزیدند.

بسیار اتفاق می‌افتاد که یک کتاب فقهی و غیر آن، مورد نیاز معظم‌له قرار می‌گرفت و ما آن را فراهم و تقدیم می‌کردیم. فردا صبح، انگار که مهم‌ترین کار و اولین کارشان این بود که کتاب را به آورنده بازگردانند. با آنکه صاحب کتاب - اگر ما بودیم یا هر کس دیگر - افتخار داشت که یک کتابش به آن حضرت تقدیم شده باشد.

بسیار اتفاق می‌افتاد که افرادی مانند «جناب آقای سید صادق لوازانی» که زود به زود به محضر امام تشریف می‌یافتند و وجوه شرعیه را طی چک بانکی به طور مستقیم، تقدیم می‌کردند. حضرت امام آن را بلافاصله در اولین فرصت، جهت واریز به صندوق و حساب به ما تحویل می‌دادند. حتی گاهی بود که هنگام تشریف ما، در اثر تعدد و کثرت کارهای دفتر، فراموش می‌کردند که چک را تحویل ما دهند و چند لحظه بعد از آن که مرخص می‌شدیم، مجدداً با زنگ ما را احضار می‌فرمودند و چک را تحویل می‌دادند. با آنکه اتاق کار معظم‌له جای منظم و محفوظی بود و امکان گم شدن چیزی در آن وجود نداشت. با این حال، هیچ وقت حضرت امام حتی یک چک یا یک امانت را بدون دلیل برای یک روز، پیش خودشان معطل نمی‌گذاشتند.

امور مالی و وجوه شرعیه

در اواسط سال ۱۳۶۱، حضرت امام، اینجانب را احضار فرمودند که به اتفاق حجج اسلام آقایان «رسولی» و «صانعی» به محضرشان شرفیاب شدیم. حضرت امام بعد از بیان مقدمه‌ای دستور فرمودند: «شما سه نفر مسئول حساب و کتاب وجوه شرعیه هستید و باید تمام مسائل مربوطه به اطلاع و توسط شما انجام گیرد.»

سپس تمام وجوه نقدی و چکهای مربوط به وجوه شرعیه را که نزدشان بود تحویل دادند و بلافاصله یک حساب جاری در بانک صادرات جماران به نام سه نفر افتتاح گردید و کلیه وجوه به حساب مذکور انتقال یافت و تمام پرداختها با حواله حضرت امام و تنظیم اسناد مربوطه به طور دقیق انجام می‌گرفت. (پیوست ۲)

این روال تا رحلت حضرت امام و تحویل موجودی حساب مذکور به شورای مدیریت حوزه علمیه قم ادامه یافت. همچنین در سالهای اخیر بر حسب دستور حضرت امام یک حساب ارزی به نام حضرت امام و حق امضای اینجانب همراه با یکی از دوستان

دیگر در یکی از شعب بانک افتتاح و ضمن ثبت و ضبط دقیق کلیه دریافت‌های ارزی که بابت وجوه شرعیه برای حضرت امام واصل می‌شد، تمام پرداختها با دستور حضرت امام و امضای دو نفر انجام می‌گرفت که باقیمانده این وجوه نیز بعد از رحلت آن حضرت و بر حسب وصیتشان تحویل شورای مدیریت گردید. (پیوست ۳)

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، زمان انجام دادن کارهای مربوط به امور مالی و وجوه شرعیه و مهر و قبوض از چند دقیقه بعد از ساعت هشت صبح شروع می‌شد و در آغاز، به جز روزهای جمعه، در تمام ایام هفته این برنامه انجام می‌شد. به مرور زمان پنج‌شنبه‌ها و سپس شنبه‌ها و چهارشنبه‌ها نیز حذف شد و در این اواخر با آنکه کارها و تعداد قبوض بیشتر شده بود، این برنامه فقط در روزهای یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه انجام می‌گرفت.

کارها به این‌گونه بود که در آغاز جناب آقای رسولی، سؤالات و استجازات را مطرح می‌کرد و همزمان حضرت امام مهر مبارکشان را که همیشه در جیب جلیقه‌شان بود، به اینجانب می‌دادند و آقای صانعی قبوض را که قبلاً نوشته شده بود ورق می‌زدند و حقیر آنها را مهر می‌کردم. بعد از چند دقیقه که سؤالات آقای رسولی تمام می‌شد، ایشان کار ورق زدن قبوض را تحویل می‌گرفت و در حالی که به سرعت ورق می‌زد اینجانب کار مهر کردن بقیه را ادامه می‌دادم. عمده صرف وقت در محضر امام، مهر کردن قبوض بود که علی‌رغم ازدیاد روزافزون آن، به تدریج در اثر تکرار و ممارست در این کار سرعت عمل فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بودیم و در کمترین زمان ممکن بیشترین قبض را مهر می‌کردیم و این یکی از دلایل تقلیل روزهای هفته و ساعت کار در محضر امام بود.

حضرت امام متناوباً و در ضمن آنکه در آن حال مشغول مطالعه گزارشها می‌شدند روی مهر شدن قبوض نیز نظارت داشتند و مکرراً متوجه شدم که ایشان با دقت به کار ما نگاه می‌کنند. سرعت عمل در مهر زدن قبوض به حدی بود که توجه حضرت امام را به خود جلب کرده بود و حاج احمدآقا نقل کرد که حضرت امام دو بار این نکته را به من یادآوری فرمودند.

قبض رسید از امام برای امام!

حضرت امام خمینی(ره)، تا جایی که خبر دارم اولین مرجع تقلیدی بودند که دستور دادند دریافت و پرداخت وجوه شرعیه، در قالب سیستم حسابداری دقیقی انجام گیرد.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد حضرت امام انجام این مهم را به عهده حضرات آقایان حاج سید هاشم رسولی محلاتی و حاج شیخ حسن صانعی و اینجانب قرار دادند و با تقسیم کارها، دریافت به عهده آقای رسولی، پرداخت به عهده آقای صانعی و ثبت و ضبط حساب دریافتها و پرداختها به عهده حقیر گذاشته شد و در مورد حسابی که در بانک صادرات به نام ما سه نفر افتتاح شده بود، برحسب دستور حضرت امام طی نامه‌ای رسمی با امضای ما سه نفر و تأیید حضرت امام به بانک اعلام کردیم که وجوه واریزی به این حساب «مربوط است به مرجع معظم تقلید شیعیان رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت آیت-الله العظمی امام آقای حاج سید روح-الله مصطفوی خمینی (مُتَّظَلَّه العالی) و این مطلب نیز در متن گنجانده شد که «شخص امام بر تذکر این نکته تأکید فرمودند که دیناری از این وجوه، مربوط به شخص ایشان نیست و به ورثه معظم-له به ارث نمی‌رسد و به همین ترتیب دیناری از وجوه مزبور به شخص، یا به ورثه این-جانان تعلق ندارد.»

یکی از ویژگی‌های برجسته امام این بود که به مقررات و ضوابط به‌شدت پای‌بند بودند و در این پای‌بندی پیش‌قدم از دیگران بودند. درست برخلاف مغرضان یا ناآگاهانی که برای تضعیف امامت و ولایت فقیه القا می‌کنند که ولی فقیه فوق قانون است، فقیه و رهبری جامعه اسلامی، کسی است که بیش از همه و پیش از دیگران به رعایت ضوابط مقید و عامل است. امام(ره) و هر ولی فقیه دیگر در نظام اسلامی و مشخصاً در شرایط حاضر حضرت آیت-الله خامنه‌ای به این دلیل در این جایگاه قرار می‌گیرند که در صحنه عمل و التزام به معیارهای شرعی، پیش‌تاز می‌باشند و هم-چنین به قوانین و مقرراتی که در امتداد معیارها و احکام شرعی، وضع می‌شود، کاملاً مقید و ملتزم بوده‌اند و هرگز خود را تافته جدا بافته نمی‌بینند.

حقیر در دفتر امام(ره) براساس معیاری که ایشان مشخص کرده بودند، هیچ پرداختی را بدون دستور پرداخت و گرفتن امضاء از دریافت کننده، انجام نمی-دادم. در مواردی اتفاق می-افتاد که امام(ره) تصمیم می-گرفتند برای رعایت جنبه-های اخلاقی، شخصاً مبلغی را به برخی افراد بدهند و با توجه به این که وجوه شرعیه تماماً در اختیار این-جانب بود و حتی اگر اشخاصی مستقیماً وجوهات را به امام(ره) می-دادند بلافاصله آن را به ما تحویل می-دادند و هیچ-گاه وجوه شرعیه را نزد خودشان نگاه نمی-داشتند، بنابراین در موارد معدودی که می-خواستند شخصاً مبلغی را پرداخت کنند، از حقیر می-خواستند که آن مبلغ را به ایشان تقدیم کند.

بعضی افراد تصور می-کردند وقتی که قرار است از صدها میلیون تومان پولی که متعلق به امام(ره) بود و ما صرفاً امانت-دار ایشان بودیم، مثلاً مبلغ پنجاه هزار تومان به معظم له مسترد کنیم، دیگر نیازی به دستور پرداخت و گرفتن امضاء وجود ندارد و اصولاً چنین کاری ناپسند و توهین به امام(ره) است؛ اما از نظر ما روش امام(ره) این گونه نبود و عملاً این طور بود که حقیر برای هر یک از ارقام مورد بحث که معمولاً کم-تر از یک صد هزار تومان بود، مثل تمام موارد دیگر و سایر افراد غریبه، همان فرم همیشگی را می-نوشتیم؛ با این تفاوت که در سایر موارد نام صادرکننده حواله و نام تحویل گیرنده فقط یک نام بود و آن هم امام! اولین بار، خدمت امام(ره) عرض کردم: «اگر اجازه فرمایید در این فرم، مثل پرداخت به افراد دیگر، اعلام وصول شود.» که با گشاده-رویی استقبال کردند و از آن به بعد دیگر نیاز به گفتن نبود. وجه را همراه با فرم خدمت امام(ره) تقدیم می-کردم و ایشان هم-زمان مهرشان را از جیب در می-آوردند و رسید وجه مهر می-شد.

شیوه برخورد امام(ره) در این باره ما را تشجیع کرده بود که در برابر هر کس دیگری همین روش را بدون اغماض اعمال کنیم؛ در نتیجه یک بار که مرحوم حاج احمدآقا از آیفون به حقیر گفت: «حضرت امام دستور داده-اند مبلغ یک صد هزار تومان از شما بگیرم و شخصاً برای کسی ببرم. آقای میریان را فرستادم تا تحویل بگیرد و به من برساند.» به ایشان گفتم: «لطفاً رسید آن را امضاء کنید تا بفرستم.» آقای میریان نزد من آمد، ولی به او گفتم: «برو رسید را بگیر و بیاور، من هم پول را آماده می-کنم.» ایشان رفت و برگشت و گفت: «حاج احمدآقا فرمودند، بعداً رسید را می-دهند.» دوباره او را برگرداندم و گفتم به ایشان بگویید: «اول رسید را بدهید، چون ممکن است بعداً در کارها گم شود و فراموش کنیم!» این بار حاج احمدآقا با عصبانیت رسید را امضاء کرده و فرستاده بود و بنده هم پول را تحویل دادم. این ماجرا در دفتر پیچید و برخی از دوستان به شدت مرا سرزنش کردند و یکی از افراد گفته بود که رحیمیان موقعیت خود را در دفتر خراب کرد، وای به حال او! اما برای بنده، امام و امانت‌داری برای امام(ره) ارزش داشت، نه بودن یا نبودن در دفتر. حقیر کیسه-ای برای کار کردن در دفتر برای خود ندوخته بودم که از پاره شدن آن خائف باشم. هیچ عاملی هم نمی-توانست عشق به امام(ره) را از دلم خارج کند.

در حالی که برخی منتظر برخورد سلبی حاج احمدآقا با حقیر بودند، عکس آن رقم خورد و آن دوستان سطحی نگر و ناآگاه از درایت و علو طبع حاج احمدآقا به اشتباه خود پی بردند. چند روزی از آن قضیه نگذشته بود که مرحوم حاج احمدآقا به حقیر اطلاع داد که امام(ره) موافقت کرده-اند که حسابی ارزی برای وجوهات شرعیه به نام معظم له افتتاح شود و گفت: «شما با آقای کفاش-زاده بروید، حساب را افتتاح کنید و حق امضای ثابت هم برای شما باشد!» که این کار انجام پذیرفت و معلوم شد هر چند حاج احمدآقا در قضیه سابق-الذکر به خاطر عجله خود در انجام دستور امام(ره) و سخت-گیری بنده، عصبانی شده بود، اما فرزند امام(ره) بود و با آن روح بلند و دل-سوز امام(ره) با همه وجود و به دلیل همان سخت-گیری و انعطاف-ناپذیری در حساب و حفظ امانت، به جای کنار گذاردن حقیر از حساب-های ریالی، حساب ارزی را هم که قرار بود افتتاح شود، بر حسب نظر امام(ره) به عهده حقیر گذاشت!

عنایت ویژه نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای

حضرت امام براساس تقید به نظم و انضباط در کارها، همان‌گونه که اشاره شد، همیشه بعد از خلاصه اخبار ساعت هشت صبح را برای انجام کارهای دفتر و مهر کردن قبوض مقرر کرده بودند و تقریباً هیچ‌گاه تغییری در این برنامه نمی‌دادند و حتی

در روزهایی که احیاناً به دلیل کسالت یا سردی شدید هوا و یخبندان به اطاق کارشان نمی‌آمدند، ما مجاز بودیم در اتاق زندگیشان مشرف شویم تا به هر صورتی که بود کارهای دفتر و مراجعین مربوطه تأخیر و تعطیل نشود و برای اینکه نظم و وقت به هم نخورد اگر هم مسئله خاصی را پیش‌بینی می‌کردند که مانع از حضور به موقعشان باشد از روز قبل خبر می‌دادند. بعد از اتمام این بخش از کارها برنامه عقد و سپس دست‌بوسی انجام می‌گرفت و بعد از آن، اگر ملاقات خصوصی برای مسئولین و شخصیت‌های مختلف پیش‌بینی شده بود انجام می‌شد، با این همه چند برنامه استثنایی نیز اتفاق افتاد که حضرت امام دستور دادند کل برنامه‌ها تأخیر شود که یکی از آنها موردی بود که قبلاً ذکر شد و مورد دیگر مربوط به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود که وقتی حضرت امام مطلع شدند، ایشان اول وقت یعنی در ساعت هشت برای ملاقات در دفتر حضور یافته‌اند، دستور دادند شما کارهایتان را بگذارید برای بعد و بدین ترتیب، بر خلاف معمول، اول ملاقات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای انجام شد و بعد از آن ما مشغول کارمان شدیم.

در آن زمان، ما متوجه دلیل این امتیاز و عنایت ویژه حضرت امام نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای نبودیم، ولی دیری نپائید که با مرور زمان نمونه‌های دیگر از آینده‌نگری و ژرفاندیشی امام نمودار شد.

نمونه دیگر

در سالهای جنگ از سوی مردم و عاشقان نظام و امام، انواع کمک‌ها برای جبهه به دفتر امام می‌رسید. کمک‌های ریالی با اجازه امام عمدتاً برای ستاد کمک رسانی فیضیه ارسال می‌شد اما جواهرات و ارزهای خارجی بر حسب نظر حضرت امام تحویل آیت‌الله خامنه‌ای می‌شد تا از طریق ایشان برای جبهه‌ها هزینه شود. برخوردهای ویژه و ارجاعات موارد حساس به علاوه تعبیرات استثنائی حضرت امام نسبت به آیت‌الله خامنه‌ای بیانگر جایگاه بلند ایشان در نزد امام بود تا جایی که به محرم رازش، از برازندگی وی برای رهبری سخن گفته بود.

در اینجا تذکر این نکته مهم نیز لازم است که شیوه حضرت امام در مسائل مهم به ویژه مسئله رهبری تمرکز روی ساختار سازی و رساندن جامعه اسلامی به بلوغ اعتقادی و سیاسی بود، لذا شاهد بودیم که با شکل‌گیری ساختار خبرگان رهبری علی‌رغم این که در اواخر عمرشان تصریح کردند که با مصداق انتخاب قائم مقام رهبری توسط مجلس خبرگان از اول موافق نبودند اما تا بعد از قضایایی که منجر به عزل قائم مقام گردید، به احترام ساختار و انتخابی که از مجرای آن شکل گرفته بود نظرشان را کتمان کردند. لذا علی‌رغم همه شواهد و قرائنی که نشانگر نگاه مثبت امام نسبت به رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بعد از خودشان بود از هرگونه تمهید و اقدامی در این زمینه پرهیز کردند، با این حال گویی با ضمیر آرام و قلب مطمئن، امیدوار به خداوندی بود، که با لطف و رحمتش به ملتی که صدها هزار شهید و جانباز نثار اسلام کرده بود این بار به شایسته‌ترین انتخاب و بهترین گزینه برای رهبری دست یابند و چنین شد.

رادیو برای امام

مدتی بود که حضرت امام تنظیم رادیوشان را به حقیر محول می‌کردند. معظم‌له دو سه رادیوی کوچک داشتند که حُسن آنها برای حضرت امام، کوچک بودن و قابل حمل بودن آنها بود، ولی اشکال آنها این بود که مرتب خراب می‌شدند و با مرور زمان، ضعیف نیز شده بودند و تقریباً یک روز در میان، حضرت امام یکی از آنها را می‌آوردند و می‌فرمودند که خراب است. از این گذشته مشکل دریافت روی این نوع رادیوها بود. حقیر به ذهنم آمد که کجای دنیا یک رهبر و حتی یک رئیس و پایین‌تر از آنها وجود دارد که علی‌رغم تقید به رادیو و استفاده از آن، تا این اندازه در دسر رادیو داشته باشد. بالاخره به این نتیجه رسیدم که ابتدا و بدون اطلاع حضرت امام یک رادیوی مناسب و قوی تهیه کنم و هر طور شده اجازه بگیرم و به خدمتشان ببرم. رادیو را تهیه کردم و بر تنظیم و شیوه استفاده از آن مسلط شدم. وقتی خدمتشان شرفیاب شدیم، بعد از انجام کارها مجدداً به

خدمتشان برگشتم و عرض کردم: «این رادیوهای کوچکی که خدمتتان هست، هم ضعیف است و هم زود خراب می‌شوند. اجازه فرمایید یک رادیوی بزرگ و قوی با آنتن خدمتتان بیاوریم.»
فرمودند:

بزرگ، اینجا بوده، به درد من نمی‌خورد. رادیوی کوچک بهتر است.

چون حضرت امام در بسیاری از حالتها و حتی در حال قدم زدن و در اتاق ملاقات و کار و اتاق زندگیشان از رادیو استفاده می‌کردند، لذا کوچک و سبک و قابل انتقال بودن رادیو برایشان مطلوب بود. در حالی که در اتاق و هال قدم می‌زدند، به طرف اتاق خوابشان رفتند و دو رادیوی کوچک دیگر را برداشته و به من دادند و فرمودند:

اینها هم خراب است، ببرید.

پررویی کردم و دوباره عرض کردم: «حالا اجازه فرمایید رادیویی که آماده است، بیاورم تا به طور آزمایشی یکی دو روز خدمتتان باشد اگر پسندیدید باشد، والا برمی‌گردانم.»

با اصرار حقیر موافقت فرمودند. قبل از ظهر فردای آن روز، با آنکه برف می‌بارید، با کمک برادران آنتن را بالای درختهای چنار نصب کردیم.

جایی باشد که دست علی نرسد!

حدود ساعت دوازده و بیست و پنج دقیقه ظهر، به تصور اینکه حضرت امام از نماز فارغ شده‌اند، دق‌آلباب کردم و معظّم‌له طبق معمول و سنت همیشگی‌شان به جای بفرمایید، فرمودند:

بسم‌الله.

شرفیاب شدم. ولی متوجه شدم هنوز از نماز فارغ نشده‌اند و سر سجاده نشسته‌اند. عرض کردم: «اگر اجازه بفرمایید، می‌خواهم این رادیو را راه بیندازم» و مشغول شدم. بعد از چند لحظه، حضرت امام از سر سجاده که در هال بودند، صدا زدند:

آقای رحیمیان!

جلو رفتم. فرمودند:

کجا می‌گذارید؟

عرض کردم: «روی میز، کنار دستتان.»

فرمودند:

نه. باید جایی باشد که دست علی نرسد. آن بالا بگذارید.

و اشاره کردند به طاقچه نقابی شکل بالای تختشان و ادامه دادند:

اشکالی ندارد. کتابهای روی آن را پایین بگذارید.

علی نوه سه‌ساله حضرت امام و فرزند حاج احمد آقا است و انس فوق‌العاده‌ای با معظّم‌له داشت. بسیاری از اوقات را با حضرت امام به سر می‌برد و بدین جهت، حضرت امام برای آنکه هم رادیو محفوظ باشد و هم مجبور نباشند که مجال تحرک کودکانه علی را که هنوز معنای امر و نهی را درک نمی‌کند، محدود و سلب نمایند و او را آزرده‌خاطر کنند و به تعبیر دیگر، به منظور پیشگیری از رنجاندن طفل، به جای محدود کردن و دعوا نمودن او، امر فرمودند که رادیو دور از دسترس او باشد. این خود درس حکیمانه‌ای است برای همه پدرها و مادرها که روش پیشگیری در همه موارد - به‌ویژه در کودکی که هنوز خوب و بد و خیر و شر را درک نمی‌کند و از طرفی از دعوا کردن و کتک زدن هم چیزی نمی‌فهمد - بهتر از درمان است.

نود دقیقه مشغول نماز ظهر

به هر حال، حضرت امام همچنان مشغول دعا و نماز بودند و حقیر هم به کار خودم پرداختم و حضرت امام در این اثنا از سر سجاده برخاستند و جلو آمدند و فرمودند:

من راضی به این همه زحمت شما نبودم. شما به زحمت افتادید. دو روز است که دارید زحمت

می کشید.

حدود نیم ساعت بعد، دوباره جلو آمدند و با آهنگی دلنشین و تفقدآمیزتر شبیه همان جمله‌ها را تکرار کردند. حقیر که از این همه مهر و بزرگواری ذوب شده و بر خود می‌لرزیدم، با اظهار شرمساری تشکر کردم. ساعت نزدیک به یک ونیم بعدازظهر بود که کارم تمام شد و حضرت امام با آنکه طبق معمول از اول وقت ظهر، به نماز ایستاده بودند، علی‌رغم نقاهت و ضعفی که داشتند، هنوز مشغول عبادت بودند که خداحافظی کردم و مرخص شدم. لازم به تذکر است فیلمی که از نماز جماعت مغرب امام از تلویزیون مکرر پخش شده است مربوط به شرائطی است که اولاً هنگام افطار ماه رمضان است، ثانیاً فصل تابستان است و روزهای طولانی و گرم آن، ثالثاً امام میزبان است و جمعیت حاضر میهمان امام که رعایت آداب شرعی ایجاب می‌کند با رعایت اضعف مأمومنین نماز با حداکثر اختصار خوانده شود، لذا این نماز شاخص نمازهای معمولی امام که همراه با اذکار، ادعیه و نوافل مفصلی بود نمی‌باشد.

نوازش کریمانه

دو شب بعد، در حالی که برف سنگینی می‌بارید، زنگ در خانه به صدا درآمد. یکی از برادران بود که افتخار خدمتگزاری حضرتشان را داشتند. پاکتی را داد و رفت. روی پاکت نوشته شده بود: «... مربوط به خودتان است!» مبهوت از این همه بزرگواری و عظمت شدم. قلبم می‌خواست از جا کنده شود. زانوهایم سست شدند و اشک شوقم فرو ریخت. بیش از یک هفته گذشت و هر روز صبح، هنگام تشریف، می‌خواستم به عنوان سپاس سخنی بگویم، ولی احساس عجز می‌کردم و سرانجام مرقوم زیر را همراه با گزارشها تقدیم محضرشان کردم: چندی بعد حاج احمد آقا برایم نقل کرد که حضرت امام با ملاحظه این نوشته فرموده بودند: من نمی‌دانستم آقای رحیمیان دارای چنین روح لطیفی است.

درسی حکیمانه

روز پنج‌شنبه ۶۷/۱۱/۲۰ برای تقدیم گزارشها مشرف شدم. حضرت امام هدیه دیگری به من لطف فرمودند. عرض کردم: «مرا شرمنده می‌فرمایید.» فرمودند:

مال خودتان است.

بعد فرمودند:

این رادیو - اشاره به همان رادیوی سابق‌الذکر - خیلی خوب است. آنها به درد نمی‌خورند. این خیلی رادیوی

خوبی است.

گفتم: «الحمد لله.»

انگار خدا دنیا را به من داد. خوشحالی سر تا پای وجودم را گرفت که توانسته بودم خدمتی ناچیز انجام دهم. یک قرآن امضاء شده و دو استخاره که برای مؤمنان می‌خواستم انجام دادند. هنگامی که خواستم مرخص شوم، دوباره اشاره کردند و فرمودند:

آن را بردارید.

در اینجا تذکر دو نکته را لازم می‌دانم: اول آنکه گرچه ما در دفتر حضرت امام خدمتگذار بودیم، ولی از آنجا که گویی این نوع کارها از چهارچوب وظیفه محوله خارج بود و گویی این کار، از جهتی جنبه شخصی برای معظّم له می‌توانست داشته باشد،

علی‌رغم آنکه یقین دارم حضرت امام می‌دانستند که نثار جانمان را در پیش قدم مبارکشان افتخار می‌دانیم، باز هم آن حضرت از مال شخصی خودشان، آن هم متناسب با کرامت و شخصیت والایشان حقیر را پاداش نیکو دادند؛ و این باز درسی حکیمانه بود که هرگز هیچ کس نباید از زیردستانش، گرچه او را به جان دوست داشته باشند، بهره‌کشی کند و توقع کار شخصی و خارج از محدوده وظیفه داشته باشد.

ثانیاً با توجه به اینکه تفقد معنوی و مادی حضرتشان، بیش از حد انتظار و معمول بود و از طرفی تا آنجا که اطلاع پیدا کردم، در طی یک سال اخیر، از تمام کسانی که به نوعی افتخار خدمتگزاری معظّم‌له را داشتند، به اشکال مختلف، تفقدها و نوازشهای فوق انتظار و کم‌سابقه و حتی بی‌سابقه معمول داشتند؛ این همه می‌توانست بیانگر نکته‌ای عمیق و زمزمه‌ای از سرود آزادی از قفس دنیا و پیوستن ایشان به لقاءالله باشد. این ما بودیم که کور و کر در کنار سرچشمه آب حیات سالها سر کردیم و خواب‌آلوده و غافل از دریای معرفت او قطره‌ای نچشیدیم.

تولید مثل!

درس فقه حضرت امام در نجف اشرف به موضوع حکومت اسلامی رسیده بود و فضای درس، جذابیت و طراوت بی‌مانندی داشت. در محیطی که بسیاری از مباحث دوره عالی حوزه و درسهای خارج فقه حول محور موضوعات و مسائلی بود که اصلاً در عصر حاضر موضوع خارجی نداشت یا کمتر مورد نیاز بود، حضرت امام با طرح استدلالی حکومت اسلامی و ضرورت قیام برای تحقق آن زلزله‌ای در افکار حوزویان پدید آورد و یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل فقه اسلامی و شیعی را که در غبار ناباوری نسبت به تحقق آن، مورد غفلت قرار گرفته بود، در مرحله نظری به روشنی روز اثبات کرد و در مقام عمل نیز آنچه را در طول قرن‌ها برای مؤمنان یک آرزوی دست‌نیافتنی بود محقق ساخت و آنچه را در تصور نمی‌گنجید به تصدیق آورد.

در یکی از روزهای درس که استدلالهای مستحکم حضرت امام به اوج خود رسیده بود و اصحاب درس به شدت تحت تاثیر قرار گرفته و همگان را هیجان زده کرده بود، یکی از شاگردان گویی به این احساس رسیده بود که همین الان باید به هر نحوی سلاحی به دست آورد و به ایران برگردد و کار را آغاز کند، لذا با آهنگی شتابزده و آمیخته با هیجان در میان اوج سخنان امام با صدای بلند گفت: «ما الان باید چه کار...؟» اما هنوز جمله او تمام نشده بود که امام با همان لحن قاطع و سریع خود فرمود: «فعلاً باید تولید مثل کنید!»

معلوم بود که امام فرزانه هر سخن را در جای خود و هر کاری را در فرصت مناسب خود می‌دید و در آن شرایط آنچه ضرورت داشت زمینه‌سازی برای این امر مهم بود و اساسی‌ترین کار در این راستا کادرسازی بود، یعنی همان «تولید مثل» در عین حال با شنیدن تعبیر تولیدمثل، نگاهها متوجه حاج آقا مصطفی شد و خنده‌ای آرام بر لبها نشست! که او مصداق تولید مثل به هر دو معنی بود.

به توضیح المسائل مراجعه کنید!

همراه حضرت امام، پس از درس، از مسجد شیخ انصاری در نجف اشرف به طرف منزل معظّم‌له می‌رفتیم. یک مسئله شرعی در ذهنم بود. با استفاده از فرصت، مسئله را سؤال کردم. حضرت امام فرمودند:

به توضیح المسائل مراجعه کنید.

از این برخورد حضرت امام جا خوردم، ولی با مقداری تأمل، متوجه شدم که معظّم‌له ضمن راهنمایی در مورد مسئله، درس بزرگتری را به من آموخته‌اند. یک طلبه و اصولاً هرکسی که توان مطالعه و تحقیق متناسب را دارد، باید تا این اندازه به خود زحمت بدهد و به منابع معتبر مربوطه مراجعه کند تا ضمن رسیدن به پاسخ، به راه و روش تحقیق و مطالعه و کشف و دریافت مطالب و بالاخره روی پای خود ایستادن و حرکت در این راه آشنا شود. در عین حال، در این راستا هرگاه به اشکال و مشکلی

برخورد کرد، به بالاتر از خود متوسل شود، نه آنکه از همان اول، راحت طلبانه مسئله‌ای را که می‌توان از توضیح المسائل و اگر نشد، از تحریر و عروه و اگر باز هم به نتیجه نرسید، از هیئت استفتاء پاسخ گرفت، بدون طی مراحل و حفظ مراتب، به سیم آخر بزند.

از دفتر استفتاء سؤال شود

این روش را در موارد گوناگون دیگر و در سالهای اقامت در جماران نیز به طور مکرر شاهد بودیم. از جمله، به عنوان نمونه از قول «آقای سید کمال موسوی شیرازی» سؤال شد:
- اگر کسی قضای روزه به عهده دارد و وقت موسع است، می‌تواند روزه استیجاری بگیرد؟
فرمودند:

رساله را ببینید.

از قول سید کمال به عرض رسید که در رساله نیست. حضرت امام فرمودند:

از دفتر استفتاء سؤال شود!

و نمونه‌های بسیار دیگر از این قبیل که به ما آموخته‌اند که باید سلسله مراتب و نظم در کار حفظ شود. بدین ترتیب، عموماً این نکته رعایت می‌شد تا آنکه اگر با دفتر استفتاء در حل مسئله‌ای به بن‌بست می‌رسیدند و با قید اینکه دفتر استفتاء هم نتوانسته است جواب بدهد، یا از قول یکی از اعضای دفتر استفتاء مسئله سؤال می‌شد امام در این صورت، مسئله را جواب می‌دادند.

حضرت امام در حفظ نظم طولی و رعایت سلسله مراتب در سایر امور و به‌ویژه در زمینه مسائل اداری نیز مقید بودند. جز در مواردی خاص که اطلاع پیدا می‌کردند که دایره یا مسئولی وظیفه محوله خود را انجام نداده است یا مرتکب خلافی شده، برحسب مورد، برخورد متناسب می‌کردند. حتی در مواردی، خود به طور مستقیم، دخالت می‌کردند، مانند آنچه در مورد برخی از مسائل قضایی انجام دادند.

ولی عموماً به عنوان اصل اولی، وقتی تشکیلات یا مسئولانی را مورد اعتماد و امین می‌دانستند، اگر کاری خارج از دایره نظم و رعایت سلسله مراتب، به معظّم‌له مراجعه می‌شد، صریحاً می‌فرمودند:

این کار به من مربوط نیست، چرا به اینجا فرستاده‌اند؟

گاهی هم سکوت می‌کردند و گاهی نیز می‌فرمودند:

به آقای ... مسئول مربوطه ارجاع شود.

در این زمینه، چند مورد به عنوان مثال یادآوری می‌شود:

سکوت به عنوان پاسخ

در مورد یکی از شهرهای معروف مطرح بود که قرار است فلان کس فرماندار شهر شود. یکی از چهره‌های سرشناس آن شهر که با حضرت امام علاقه و ارتباط دیرینه داشت، پیغام مؤکد و درخواست مصرّانه داشت که به دلیل فلان نقص - که البته نقص نبود - از انتصاب آن شخص به فرمانداری شهر ممانعت فرمایند.
مطلب با همان تأکید به عرض حضرتشان رسید، ولی حضرت امام انگار که اصلاً سخنی در این رابطه نشنیده‌اند، هیچ‌گونه واکنشی نشان ندادند و با سکوت محض، پاسخ مورد نظرشان را ادا کردند.

چرا اینجا فرستاده‌اند؟

یکی از مسئولان عقیدتی - سیاسی در یکی از نهادها نامه‌ای فرستاده بود در مورد تأسیس یک صندوق قرض‌الحسنه. او ضمن برشمردن مزایای آن، از حضرت امام درخواست کمک کرده بود، حضرت امام فرمودند:
چرا اینجا فرستاده‌اند؟ این، مربوط به دولت است.

به من چه ربطی دارد؟

فردی از رهبران یکی از گروهکهای سیاسی طی تلگرافی از حضرت امام، درخواست آزادی چند نفر از همفکرانش را کرده بود که به دلیلی دستگیر شده بودند. متن آن به عرض رسید. فرمودند:
به من چه ربطی دارد؟ مگر من آنها را دستگیر کرده‌ام؟

بی خود اینجا فرستاده‌اند

نامه‌ای از دادگاه کیفری ۱، در یکی از شهرهای آذربایجان خدمت حضرت امام فرستاده شده بود که به دلیل نقص در پرونده تقاضا کرده بود که حکم اعدام را لغو نمایند! فرمودند:
شما در جریان این نامه هستید؟

عرض کردم: «بله»

فرمودند:

این را باید به دیوان عالی کشور بفرستید.

و با لحنی تند ادامه دادند:

بی خود اینجا فرستاده‌اند. من نمی‌دانم اینها کی هستند.

ارجاع به مسئولان

حضرت امام سعی داشتند همیشه کارها از طریق مسئولان انجام شود و همچنین جایگاه آنها و شأن و مرتبه‌شان را مورد نظر داشتند. اگرچه خود، بالاترین مقام و نافذترین کلام را داشتند، ولی همواره کارها را به مسئولان مربوطه ارجاع می‌فرمودند، ضمن آنکه خطوط کلی و اساسی تمام مسئولیتهای نظام اسلامی را ترسیم می‌کردند و به طور مداوم، مسئولان را در حوزه مسئولیتهایشان، زیر نظر داشتند و معمولاً در حوزه کار آنها دخالت موردی نمی‌کردند. اگر احیاناً درخواست یا شکایتی از فرد یا اداره‌ای به محضرشان می‌رسید و تصمیم بر پیگیری می‌گرفتند، از طریق بالاترین مقام مربوطه اقدام می‌کردند و در حالی که حکم کلی را بیان می‌کردند، تشخیص مصداقها و موضوعها را به عهده مسئول مربوطه می‌گذاشتند. از باب نمونه، موارد متعددی که از مسائل مربوط به جنگ، سؤال می‌شد، می‌فرمودند:

از آقای هاشمی (رفسنجانی) سؤال کنند.

براساس حکم امام، آقای هاشمی رفسنجانی - در آن زمان - جانشینی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشتند. مثال دیگر اینکه در یک مقطع، بعضی از دانشجویان و طلاب از چگونگی رفتنشان به جبهه و جمع بین درس و جبهه و تعیین اولویت هریک سؤال کرده بودند که به عرض رساندم. حضرت امام فرمودند:

بگویید از آقای هاشمی سؤال کنند.

حفظ مراتب در برخورد با افراد

حضرت امام ضمن آنکه به طور شگفت‌انگیزی افراد را شناسایی و ارزیابی دقیق می‌کردند، با هر کس که با معظّم‌له به نوعی ارتباط داشت، برخوردی متناسب با شأن او داشتند. همیشه در حفظ شئون و رعایت مراتب افراد، براساس معیارهای الهی خویش مقید و پایبند بودند. البته در بعضی موارد، رمز و راز برخورد آن حضرت در تأیید یا نفی، با بعضی افراد غیرمنتظره بود، گرچه در بعضی موارد با گذشت زمان معما حل می‌شد ولی معمّای بینش عمیق امام شگفت‌انگیزتر می‌نمود.

زمانی یک چهره انقلابی و افسانه‌ای دیرین قرار بود برای اولین بار در کربلا به محضر امام مشرف شود. جمعی از دوستان نیز در ساعت موعود در منزل امام گرد آمدند و در قیاس با خود که دلباخته آن شخصیت بودند، انتظار ملاقات پرهیجانی را بین امام و او داشتند. اما وقتی که ایشان وارد شد، با کمال تعجب دیدیم در حالی که آن شخص با کمال احترام و تواضع در برابر امام زانو زد و دست مبارکشان را بوسید، حضرت امام در حد یک فرد معمولی با ایشان برخورد کردند. در حالی که تمام جمعیت حاضر در اتاق، با ورود مشارالیه به اصطلاح از جا کنده شدند، حضرت امام حتی کمترین حرکتی هم نکردند! دیدن این صحنه همه را در شگفتی توأم با ابهام و نگرانی فرو برد. اما بعد از مدتی که اطلاع پیدا کردیم، فرد مذکور با اختیار خود، راهی ایران و آزاد شده است، تازه متوجه ژرف‌نگری امام شدیم. آنها که آن روز در ذهنشان سؤال به وجود آمد، بعد از چند ماه پاسخ مناسب را یافتند و مثل بسیاری از موارد دیگر، با گذشت زمان، معمایی حل شد، اما معمای بینش عجیب و دوراندیشی امام دست‌نایافتنی‌تر شد.

شیخ مسیب خودمان!

از سوی دیگر، حضرت امام گاهی نسبت به افرادی که به نظر دیگران نمی‌آمدند، نظری ویژه و محبت‌آمیز داشتند. از جمله مرحوم «شیخ مسیب» که از علاقه‌مندان امام در نجف اشرف بود و مدت کمی قبل از رحلت امام در اثر بیماری سرطان فوت کرد. حضرت امام، فوق آنچه در مورد مثل ایشان متصور و متوقع بود تا آخرین روزهای حیات وی نسبت به او اظهار علاقه می‌فرمودند تا جایی که یک بار در محضرشان نامی از ایشان مطرح شد. حضرت امام در مقام سؤال فرمودند:

شیخ مسیب خودمان؟

در بیرونی

یکی از صحنه‌هایی که مراتب احترام و درجات برخوردهای حضرت امام نسبت به افراد گوناگون را مشهود و آشکار می‌کرد، جلسه‌های بیرونی حضرت امام در نجف اشرف بود. در این جلسه‌ها که هر شب دو و نیم الی سه ساعت بعد از مغرب، برقرار می‌شد، معمولاً مرحوم حاج آقا مصطفی کنار در ورودی می‌نشست. حضرت امام نیز در ضلع مقابل و در کنار در دیگری که به طرف اندرونی بود می‌نشستند. در این جلسه‌ها معمولاً طلاب، فضلا و علمای نجف و احياناً افراد متفرقه، برای زیارت حضرت امام حضور می‌یافتند. با ورود هر فردی تقریباً بدون استثنا مرحوم حاج آقا مصطفی تمام قامت برمی‌خاستند. اما حضرت امام به گونه‌ای دیگر بود. برای بعضی افراد فقط جواب سلام می‌دادند، برای بعضی دیگر «مستاکم‌الله‌بالخیر» نیز می‌گفتند. برای عده‌ای مقدار کمی به همان حالت نشسته خم می‌شدند و برای برخی دست مبارکشان را به علامت اینکه می‌خواهند بلند شوند، روی زمین اهرم می‌کردند. برای برخی از افراد مقدار کمی هم نیم‌خیز می‌شدند و برای بعضی نیم‌خیز بلند می‌شدند. در مواردی هم تمام‌قامت می‌ایستادند و فقط برای دو نفر - در حدی که من شاهد بودم - غیر از بلند شدن تمام قامت در هنگام مراجعت و مرخص شدن نیز تا آستانه در آنها را بدرقه می‌فرمودند، یکی مرحوم «آیت‌الله سید محمدتقی بحرالعلوم» و دیگری مرحوم «آیت‌الله شیخ محمد حسین دهاقانی» که هر دو از علمای معرّم و محترم نجف اشرف بودند.

نکته قابل توجه اینکه برخوردهای حضرت امام نسبت به افراد، در عین اینکه از جهت طولی برحسب مراتب و شئون افراد کاملاً گوناگون و متفاوت بود، اما نسبت به فرد واحد تقریباً از ثبات و یکنواختی محسوسی برخوردار بود، ولی نکته جالب‌تر اینکه گاهی برای یک نفر در صورتی که دارای دو شأن و دو جایگاه بود، برای هر یک از دو شأن او برخوردی متفاوت و متناسب با هر شأن داشتند.

کمال محبت

در محیط کار و در جایگاه انجام وظایف، جدی، منظم و قاطع بودند. اگر مدتی می‌گذشت و در مقام دیگری برخورد با امام پیدا نمی‌کردم، فراموش می‌کردم که آن حضرت از کمال محبت و عواطف بسیار رقیق برخوردارند. ولی آنگاه که در محیط و شرایط دیگر و در شأن یک مرید به محضرشان مشرف می‌شدم، برخوردی متفاوت داشتند. مثلاً در چند نوبت اتفاق افتاد که با فاصله چند دقیقه شاهد این تفاوت بودم.

هر بار که والد مکرمم از اصفهان به جماران می‌آمد، طبعاً برای دست‌بوسی تشرف می‌یافتند و در صف دست‌بوسان قرار می‌گرفتند. هر بار، بدون استثنا حضرت امام متوجه حضور ایشان در جمع می‌شدند، با اشاره دست مبارک، ایشان را به طرف ایوان فرامی‌خواندند. حتی یک بار که ایشان متوجه اشاره امام نشد، معظّم‌له چندین بار تکرار کردند. آنگاه که به ایوان می‌آمدند، باز می‌فرمودند:

بفرمایند داخل.

هنگامی که برنامه دست‌بوسی تمام می‌شد، خودشان نیز به اتاق باز می‌گشتند و در اتاق ایشان را به حضور می‌پذیرفتند. به هر حال، به این مناسبت اینجانب نیز با آنکه قبل از برنامه دست‌بوسی برای انجام کارها در محضرشان بودیم، دوباره به عنوان همراهی با والد به اتاق امام وارد می‌شدم. آنچه می‌خواستم بگویم مربوط به اینجاست: حضرت امام در حالی که چند دقیقه قبل، طبق معمول در محیط کار روزانه آهنگی قاطع و قیافه‌ای جدی داشتند، در این مقام - و در هر بار - با آهنگی فوق‌العاده محبت‌آمیز و سیمایی منبسط و متبسم، ضمن تفقد و احوالپرسی از والد، با اشاره به اینجانب، می‌فرمودند:

ایشان اینجا خیلی زحمت می‌کشند ...

فصل هشتم

آگاهی، اشراف، جامعیت

اطلاع دقیق

حضرت امام برای اطلاع از اوضاع و احوال جاری در داخل و خارج از تمام راههای موجود و ممکن استفاده می‌کردند، به گونه‌ای که اولاً در حد ممکن از همه مسائل مهم مطلع شوند، ثانیاً اطلاعاتشان نه فقط از یک طریق، بلکه از طرق متعدد و گوناگون باشد که می‌توان آنها را به محرمانه، غیرمحرمانه، داخلی، خارجی، دوست و دشمن تقسیم کرد. گذشته از اطلاعاتی که از طریق ملاقاتهای حضوری و نامه‌هایی که به طور باز و از همه جناحها و حتی ضدانقلاب و غیرانقلابیها به امام می‌رسید، تمام بولتنهای محرمانه نهادهای جمهوری اسلامی مورد استفاده حضرتشان قرار می‌گرفت. در این میان بولتن ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی از بولتنهایی بود که روزانه به محضرشان تقدیم می‌شد. به یاد دارم در اوایل، این بولتن روزهای جمعه نیز آماده می‌شد، ولی ارسال آن همراه با بولتن روز شنبه بود که حضرت امام با سراغ گرفتن از آن در روزی که واصل نمی‌شد، ما را متوجه می‌فرمودند که نباید تأخیر شود. با تماس با خبرگزاری مقرر شد که روزهای جمعه نیز طبق روزهای دیگر، بولتن ارسال شود.

روزنامه‌های صبح و عصر نیز در اولین فرصت ممکن به دست حضرت امام می‌رسید. در میان بولتنها، بولتنی که هرچند روز یک‌بار، تهیه می‌شد و حاوی ترجمه مهم‌ترین مقاله‌ها و تحلیلها از روزنامه‌ها و مجله‌های خارجی بود، مورد توجه حضرت امام بود. به گونه‌ای که گاهی که چند روز فاصله می‌شد، سراغ آن را می‌گرفتند.

حضرت امام گذشته از گوش کردن مستمر اخبار از صداوسیما جمهوری اسلامی در نوبتهای متعدد، بسیاری از رادیوهای بیگانه را به طور مرتب گوش می‌دادند؛ به طوری که اگر تغییری در ساعت پخش یا فرکانس هریک از آنها پیش می‌آمد، اولین کسی بودند که متذکر می‌شدند. یک روز اینجانب را احضار فرمودند که فلان ایستگاه دریافت نمی‌شود. بلافاصله با مسئولان فرکانس یکی از نهادهای خبری تماس گرفتم و موضوع را پرسیدم، ولی او که مسئول و متخصص این مسئله بود، هنوز متوجه این تغییر نشده بود! بالاخره بعد از جست‌وجو تماس گرفت و گفت: «ساعت جلو افتاده». حقیر، ساعت اعلام شده را به عرض امام رساندم. چند دقیقه بعد از ساعت اعلام شده، مجدداً حضرت امام بنده را احضار کردند و فرمودند:

دریافت نمی‌شود!

عرض کردم: «شاید اشتباه گفته‌اند. ممکن است رأس ساعت ... و نیم باشد.» در حالی که مشغول قرائت قرآن بودند، فرمودند:

پس شما بنشینید اینجا تا ...

ساعت را جلوی خود گذاردم و به انتظار موعده به نظاره جمال جمیل و منور معظّم‌له نشستیم. در آخر شاهد نکته عجیبی شدم. در اثنای قرائت قرآن مجید، حضرت امام سرشان را بلند کردند و فرمودند:

ساعت ... و نیم شده!

نه ساعت را از جیبشان درآوردند و نه ساعتی جلوی چشمشان بود، بلکه همان‌گونه که گفتم، غرق در قرائت قرآن بودند! به ساعت خودم، نگاه انداختم، دیدم با محاسبه ثانیه، دقیقاً همان است که امام می‌گویند. بلافاصله رادیو را روشن کردم، ولی باز هم خبری نبود. به عرض رساندم حتماً اشتباه دیگری در کار است و مرخص شدم. بعد از پیگیری معلوم شد غیر از تغییر زمان، فرکانس هم تغییر یافته و فردا صبح، به حضرتشان عرض کردم و سپس فرکانس را نیز اصلاح کردم.

استفاده از وسائل ارتباط جمعی دشمن

قابل توجه است که تقید و حضرت امام به استماع برنامه‌های خبری و تحلیلی بعضی از رادیوهای بیگانه، فقط به خاطر آگاهی از رویدادهای داخلی و خارجی نبود، بلکه مطلب بسی فراتر از این بود. مطلبی که چه‌بسا توجه به آن یکی از رموز مهم شخصیت سیاسی امام را مکشوف می‌کند و برای سیاستمداران مسلمان و مستقل درسی مهم به شمار می‌رود. قبل از پرداختن به نکته مورد نظر، لازم است به چند مقدمه اشاره شود:

۱- حضرت امام به عنوان یک متخصص عالی‌مقام در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی تقریباً تمام عمرشان را همچون تمام فقها و فلاسفه اسلامی به تعلیم و تعلم و تحقیق در این رشته‌ها گذرانده بودند، اگرچه از اهتمام جدی به مسائل سیاسی ایران و جهان نیز غافل نبودند، لکن حضرت امام نه یک سیاستمدار حرفه‌ای بودند که تمام عمرشان را صرفاً در گود مسائل سیاسی و دست و پنجه نرم کردن با سیاستمداران گذرانده باشد و نه یک فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی که فقط در مورد مسائل سیاسی به غور و تحقیق و مطالعه و بررسی پرداخته باشد.

۲- یکی از ابزارهای سیاست، اطلاعات دقیق و گسترده از واقعیات موجود و اوضاع و احوال رقبا و دشمنان است و سیاستمداران حاکم در دنیا با برخورداری از شبکه‌های نیرومند و مجهز اطلاعاتی و جاسوسی محصول تجربه دهها و صدها سال کار خبری و اطلاعاتی و دهها و صدها هزار نفر را با استفاده از کاربرد تجهیزات مدرن کامپیوتری، توان لازم را در موضعگیریهای مربوطه به دست می‌آورند و در غیر این صورت امکان رقابت و حفظ موقعیت برای هیچ کشوری در مقابل دیگران وجود ندارد. این در حالی است که جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام نوپا فاقد چنین بود و آنچه تأسیس شده بود به خصوص در سالهای اول انقلاب در قیاس با سازمانهایی مثل «سیا» در حد صفر بود.

۳- حضرت امام در کوران انقلاب اسلامی و سالهای بعد از پیروزی در یک رویارویی تمام‌عیار با تمام حاکمیت استکباری جهان به‌ویژه آمریکا که شیطان بزرگ و مجهز به نیرومندترین دستگاههای اطلاعاتی جهان است، علی‌رغم آنکه نه یک سیاستمدار حرفه‌ای بود و نه از ابزار نیرومند و برتر اطلاعاتی برخوردار بود، معجزه‌ای شگفت‌انگیز در تاریخ سیاست آفرید و توانست در سرتاسر این مدت با در دست نگهداشتن ابتکار عمل، همواره آمریکا و تمام جهان استکباری را در حالت انفعال قرار دهد و در حالی که آنها علی‌رغم تمام تلاششان هیچ‌گاه نتوانستند، مواضع امام را پیش‌بینی و از آن پیشگیری کنند، امام با حرکتها و شیوه‌های غیرقابل پیش‌بینی، همواره آمریکا و همراهانش را در بن‌بستها و تنگناهای مهلک و ساقط‌کننده‌ای فرو برد و ارکان هیبت و عظمت دروغین آنها را متزلزل کرد.

با توجه عمیق و بررسی واقعیات فوق‌الذکر یکی از شگفتیهای شخصیت امام آشکارتر می‌شود که بی‌گمان ریشه آن را همچون سایر ویژگیهای ایشان باید در امدادهای غیبی مربوط به نورانیت معنوی و روحانیت الهی و ایمان و فراست حضرت امام جستجو کنیم. اما در زمینه علل و اسباب ظاهری، مسئله استفاده از اخبار و تحلیلهای برخی از رادیوهای بیگانه و همچنین مطالعه بعضی از بولتنهایی که حاوی ترجمه مقالات و سرمقاله‌های مطبوعات معروف غربی بود، آسان‌ترین، کوتاه‌ترین و ارزان‌ترین راهی بود که حضرت امام برای اطلاع و دستیابی به اهداف، دیدگاهها و روشهای دشمنان انتخاب کرده بود.

حضرت امام با در نظر گرفتن چهار اصل زیر:

- ۱- آنها دشمن قسم‌خورده اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی هستند.
- ۲- مصالح آنها عموماً در نقطه مقابل مصالح اسلام راستین قرار دارد.
- ۳- وسائل ارتباط جمعی آنها دقیقاً به صورت ابزاری در خدمت سیاستهای استکباری آنها عمل می‌کنند.
- ۴- سیاستهای آنها محصول تلاش جمعی سازمانهای اطلاعاتی، جاسوسی و برنامه‌ریزی آنها است.

به این نتیجه رسیده بودند که با اطلاع از موضع‌گیریها و جهت‌گیریهای دشمنان در وسائل ارتباط جمعیشان، همواره خلاف و عکس آن را مورد توجه قرار دهند و بدین‌گونه از مجموعه تلاشهای گسترده و پرهزینه آنان در جهت حفظ منافع و مصالح اسلام ناب و مسلمین به آسانی بهره می‌گرفتند.

در سخنان حضرت امام نیز در مواردی متعدد به این معیار توصیه و تأکید شده است که نمونه‌ای از آن در مورد تصمیم بر سفر از پاریس به ایران بوده و نمونه دیگر آن، این جملات است:

آن روزی را که آمریکا از ما تعریف کند باید عزا گرفت. آن روز که «کارت‌ر» و «ریگان» از ما تعریف کنند معلوم می‌شود در ما اشکالی پیدا شده است. آنها باید فحش دهند و ما هم باید محکم کارمان را انجام دهیم.

(۶۲/۹/۲۰)

و بالاخره حضرت امام نه تنها هرگز و هیچگاه تحت تأثیر القانات اثباتی یا سلبی وسائل ارتباط جمعی غرب قرار نگرفت بلکه تا پایان عمر بر تضاد با آنها و القاناتشان استوارتر شد و همه پیروانشان به‌ویژه سیاستمداران و زمامداران را بر پایداری به همین شیوه توصیه مؤکد فرمودند.

بگذارید مردم عادت کنند!

هر بار که چند روزی بین ملاقاتهای خبری حضرت امام فاصله می‌افتاد، بلندگوها و رادیوهای بیگانه، موجی از شایعات را درباره سلامت و گاهی هم رحلت امام به راه می‌انداختند و با توجه به حساسیت و علاقه فوق‌العاده ملت ایران و دیگر مسلمانان جهان، نسبت به حضرت امام، این شایعات باعث نگرانی مردم می‌شد و اگر این وضعیت ادامه می‌یافت، بر تشدید و تأثیر شایعات و نگرانی مردم می‌افزود. چندی قبل از رحلت امام، با اینکه ایشان برنامه‌های متعارف خودشان را داشتند، اما به دلیل عدم ملاقاتهای خبری طی یکی دو هفته، شایعه-پراکنی دشمن به اوج رسید و شیفتگان امام در داخل و خارج به شدت نگران و پیوسته از طریق تلفنهای دفتر جویای احوال امام بودند.

همان‌طور که اشاره شد برنامه‌های کاری امام طبق معمول برقرار بود و ما هم هر روز صبح برای انجام وظایف محوله خدمت امام می‌رسیدیم. موضوع شایعات و نگرانی مردم به عرض امام رسید و پیشنهاد شد ملاقاتی ترتیب یابد تا با انعکاس خبری آن شایعات خنثی گردد. حضرت امام فرمودند:

بگذارید مردم عادت کنند.

در آن شرایط فکر کردیم منظور امام فقط این است که بگذارید مردم به دروغ‌گویی بلندگوهای دشمن عادت کنند و به طور طبیعی هر چه بیشتر در افکار عمومی رسوا و بی اعتبار شوند، اما آنگاه که چندی بعد ناباورانه با رحلت ملکوتی حضرت امام مواجه شدیم معنای عمیق دیگری هم برای آن جمله کوتاه متصور شد. امام که از شدت دل‌بستگی و وابستگی ملت اسلام نسبت به شخص خود آگاه بودند گویی می‌خواستند مردم با شرایط فقدان خود به طور ناگهانی مواجه نشوند، مردمی که دعا و شعار «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار» را همواره از اعماق وجودشان فریاد می‌کردند و هرگز تصور انقلاب و نظام جمهوری اسلامی منهای امام حتی به ذهن-شان راه نمی‌یافت. اما گویی امام خود باور دیگری داشت که: «انَّكَ مَيِّتٌ وَّ اِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^{۲۲} و می‌خواست اشارتی داشته باشند به این که مردم باید آرام آرام برای شرایط بعد از امام و ادامه انقلاب و حفظ نظام آماده شوند.

سکته امام و ناآگاهی دشمن

جالب بود که در تمام مواردی که دشمن پیرامون بیماری حضرت امام شایعه پراکنی می-کرد دروغ محض بود، لیکن در یک مورد که امام دچار سکته شدید قلبی شد و حدود یک ماه در بیمارستان بستری بودند، دشمنان بویی از این حادثه بزرگ نبردند و به لطف خدا، با توجه به شرایط فوق-العاده حساس آن ایام هیچ‌گونه اطلاعی به بیرون از بیت امام درز نکرد! ایام نوروز سال ۶۶ بود و رزمندگان سپاه اسلام در یکی از حساس-ترین شرایط دفاع مقدس قرار داشتند و «جبهه فاو» زیر سخت-ترین فشارهای ناشی از کاربرد سلاحهای شیمیایی دشمن در وضعیتی ویژه و دشوار بود و انعکاس این خبر می‌توانست آثار منفی و زیان‌باری را در جبهه-ها پدید آورد، اما با امداد و لطف الهی اولاً همان‌گونه که اشاره شد اصل این حادثه تلخ کاملاً پنهان ماند و جز افرادی که با امام مرتبط بودند کسی از این قضیه مطلع نشدند و به طور نمونه در طول این مدت حتی خانواده اینجانب علی‌رغم این که منزل ما از نزدیک-ترین خانه-ها به منزل امام بود، هیچ‌گونه اطلاعی از بیماری امام و بستری شدن ایشان در بیمارستان پیدا نکردند.

از سوی دیگر معجزه عمر دوباره امام بود که با مشیت خدا امام زنده بماند و گامهای نهایی نهضت-ش را بردارد و با اقدامها و پیامهای سرنوشت-سازش در چند سال بعد از آن حجت را بر همگان به اتمام رساند و بعد از آن بنده شایسته-اش را به لقاء خویش فرا خواند.

در هنگام ایست قلبی امام نوبت آقای دکتر «پورمقدس» بود که هفته-ای یک شبانه روز برای مراقبت پزشکی امام از اصفهان به جماران می-آمد و محل استقرار پزشکان در آن زمان اتاقی در طبقه دوم بالای در حسینیه بود از لحظه ایست کامل قلب امام و رساندن اطلاع به دکتر و تا رسیدن دکتر بالای سر امام و انجام تنفس دهان به دهان و ... و برگشتن نبض امام حدود شش دقیقه طول کشیده بود. از نظر پزشکان برگشت حیات بعد از توقف کامل قلب و نرسیدن خون به مغز به مدت شش دقیقه یک امر غیرطبیعی به حساب می-آید و آنچه در مورد امام اتفاق افتاد شبیه به یک معجزه بود. به هر حال بعد از بازگشت علایم حیاتی فوراً حضرت امام به درمانگاه جماران منتقل شدند و آنگاه که به هوش می-آمدند، به تصور این که در بیمارستان قلب (شهید رجایی) هستند از این که برای مردم و سایر بیماران ممکن بود محدودیتی ایجاد شده باشد اظهار نگرانی کردند و با توضیح حاج احمد آقا مبنی بر این که در درمانگاه جماران مستقر هستند نگرانی امام برطرف شد. البته درمانگاه جماران در حد چند اتاق در آن زمان بدون اطلاع امام ساخته شده بود و همواره این نگرانی وجود داشت که اگر امام از احداث درمانگاه اطلاع یابند ناراحت شوند اما با آنچه پیش آمد که اولاً مشکل قلبی امام باعث محدودیت برای مردم نشد ثانیاً موضوع با توجه به حساسیت جبهه-ها کاملاً پنهان ماند، گویی این دو نکته، نگرانی از نگرانی امام را برطرف کرد و ثالثاً مجاورت درمانگاه مزبور با خانه امام در قیاس با بیمارستان قلب که چند کیلومتر فاصله داشت، نقش سرنوشت سازی در مهار کردن سریع وضعیت امام داشت. لازم به ذکر است این درمانگاه بعد از رحلت امام توسعه یافت و در خدمت عموم قرار گرفت.

در مدتی که حضرت امام بستری بودند جز چند روز اول که با تعطیلات نوروز هم مصادف بود، کارهای دفتر طبق معمول انجام می-گرفت و ما با اندکی تغییر در زمان‌بندی صبحها به خدمت امام می-رسیدیم. حضرت امام بعد از بهبود و استقرار وضعیت سلامت-شان به خانه منتقل شدند و همه چیز حالت عادی به خود گرفت، اما اتاق پزشکان از این به بعد تغییر یافت. محل زندگی امام در ساختمانی نسبتاً قدیمی و کوچک دو طبقه‌ای بود که اتاق طبقه فوقانی به محل استقرار پزشکان اختصاص یافت و به طور مستمر وضعیت قلب حضرت امام به وسیله دستگاهی که روی سینه-شان قرار داشت و از طریق بی-سیم نوسانات نبض را روی مونیتر منعکس می-کرد بررسی می‌شد.

آرامش و طمأنینه خاطر

در یکی از مقاطع زمانی که دشمن به شدت و به طور متوالی، جزیره خارک و تأسیسات نفتی آن را بمباران می‌کرد، با پیشنهاد وزیر نفت وقت همراه چند نفر از دوستان دفتر امام به جزیره خارک رفتیم. وقتی وارد جزیره شدیم، دوستان مطرح کردند که طبق روال و ملاک‌هایی که داشتند، آن لحظه، زمانی بود که معمولاً هواپیماهای دشمن می‌آمدند. از این رو ما خواستند که در محل استراحت بمانیم و بعد از پایان بمباران به اسکله‌ها برویم. قبول نکردیم و بلافاصله برای بازدید از اسکله‌ها راه افتادیم.

روی اسکلتی بودیم که هواپیماهای میگ ۲۹ آمدند و هجده بمب پانصد کیلویی روی جزیره ریختند. تعدادی در آب افتاد و بقیه هم در نقاط مختلف جزیره، ولی هیچ‌کدام به اسکله‌ها اصابت نکرد، اما اتفاقاً یکی از آنها روی همان ساختمانی افتاد که قرار بود برای پیشگیری از خطر در آنجا بمانیم!

به هر حال، وضعیت را از نزدیک مشاهده کردیم و شب جمعه برگشتیم. صبح جمعه با آنکه معمولاً حضرت امام بعد از گوش کردن به خلاصه اخبار ساعت هشت، بلافاصله به حمام می‌رفتند، وقتی گفتم: «به جزیره خارک رفته بودیم»، نشستند. وضعیت را گزارش کردم و پیغام مسئولان آنجا را به عرض رساندم. آنها گفته بودند: «به طور مسلم تا دو روز دیگر، طبق این روال، صدور نفت، قطع می‌شود.» و در آن شرایط حساس جنگ و مشکلات ارزی، نگرانی اصلی همین بود. حضرت امام با دقت به عرایض گوش کردند و سرانجام با آرامش غیرقابل تصویری دعایشان کردند. آرامشی که دلیل آن، گذشته از ایمان و پیوند او با خدا، با گذشت زمان و ادامه صدور نفت تا آخر جنگ علی‌رغم همه فشارهای دشمن برای ما روشن شد و معلوممان شد که اگرچه امام در جزیره حضور نداشتند، ولی از کسانی که در آنجا مباشرت در کار داشتند، نسبت به وضعیت حال و پیش‌بینی آینده آگاه‌تر بودند!

چرا لاغر شده‌اید؟

در سال ۱۳۴۹ از نجف اشرف با اتوبوس به مکه مشرف شدم. تا حدی گرفتار وسواس بودم و در حج شدت یافت. عمده اعمال و مناسک را چند بار انجام دادم و باز هم با شکهای متعدد و دهها سؤال که در آنجا با رساله و کمک فضلا حل نشده بود به نجف بازگشتم. به خدمت حضرت امام مشرف شدم - در اندرونی - تا آن موقع و با توجه به اینکه همیشه معظّم‌له کمتر در چهره افراد نگاه می‌کردند، تصور می‌کردم متوجه خصوصیات قیافه حقیر نیستند، ولی لدی‌الورد و بعد از پاسخ سلام، با لحنی نگران و ملاحظت‌آمیز فرمودند:

چرا لاغر شده‌اید؟ مریض شده‌اید؟

با تشکر عرض کردم: «خیر، ولكن...» شروع به سؤال‌هایی کردم که یادداشت کرده بودم. سؤال اول را پاسخ فرمودند. همین که سؤال دوم را مطرح کردم، متوجه شدند که مریضی من، وسواس بوده است. نگذاشتند سؤال دوم تمام شود و فرمودند:

صحیح است.

عرض کردم که سؤال‌های متعدد دارم. فرمودند:

حج شما صحیح است. این سؤال را بگذارید کنار.

به شکهایتان اعتنا نکنید

در تاریخ پنج‌شنبه ۶۶/۳/۱۴ خدمت امام عرض کردم: «بنده از نجف نیابتاً به حج مشرف شدم و چند برابر اعمال حج را انجام دادم و در اثر وسواسی که به خصوص در نیت داشتم، سختی زیادی را متحمل شدم، الان ظاهراً مستطیع هستم و شبیه همان حالت و زمینه آن در من وجود دارد. با توجه به عسر و حرج، آیا می‌توانم حج را به تأخیر بیندازم.» فرمودند:

نباید این طور باشید. به شکهایتان اعتنا نکنید. حتی به قطع خودتان نباید ترتیب اثر بدهید. شما که اهل فضل هستید، نباید این گونه باشید. در اینجا متبسم شدند و ادامه دادند:

گرچه بعضی از علما و بزرگان هم وسواسی بوده‌اند! شما می‌توانید یک نماز بی‌نیت انجام دهید؟! اصلاً کار بی‌نیت نمی‌شود انجام داد.

خلاف دستور خدا برای خدا؟!!

در تاریخ ۶۶/۳/۱۹ بعد از کارهای روزانه به عرض حضرت امام رساندم: «سالانه حساب وجوهاتم را کرده و پرداخت نموده‌ام ولی از شما تقاضا می‌کنم احتیاطاً بنده را برئ‌الذمه فرمایید.» فرمودند:

برئ‌الذمه کردم.

سپس مبلغ حدود سی هزار تومان که بخشی مخمّس و بقیه عیدی یا از درآمد سال جاری بود به معظّم‌له تقدیم و معروض داشتم که اینها هدیه‌اند و ... فرمودند که هدیه‌ها خمس ندارد. ادامه دادم که اینها را خدمت حضرت عالی تقدیم می‌کنم و شما برای رفتن به حج به بنده بذل فرمایید. حضرت امام آنها را گرفتند و در حالی که جواب مثبت دادند، به حقیر مسترد داشتند و آن‌گاه فرمودند:

شما از این وسواس دست بردار. زندگی خودتان را خراب می‌کنید. با این کارها شما خلاف شرع و دستور خدا انجام می‌دهید، برای خدا!!

این کار برای آن بود که اگر کسی در واقع مستطیع نباشد در صورتی که شخصی دیگر هزینه انجام حج را به او بذل کند طبق حکم فقهی حج بر او واجب و مجزی می‌شود. حضرت امام ضمن انجام درخواست حقیر چون احساس کردند این کار از روی وسواس است با لحنی محبت‌آمیز اما قاطع اینجانب را از وسواس نهی فرمودند.

دعای سفر

در تاریخ سه‌شنبه ۶۶/۵/۶ بعد از انجام کارها، جناب آقای رسولی با اشاره به اینجانب به عرض حضرت امام رساند که: «فلانی امروز عازم مکه است.» و حقیر که برای دست‌بوسی خداحافظی جلو رفتم، با صحنه‌ای مواجه شدم که هرگز در مخیله‌ام خطور نمی‌کرد. حضرت امام به جای آنکه دستشان را جلو بیاورند، صورت مبارکشان را جلو آوردند برای معانقه! در حالی که از شدت هیجان و شوق می‌لرزیدم و سر از پا نمی‌شناختم، صورت خود را بر صورت منور امام یافتم و امام شروع کردند به خواندن آیه مبارکه «**انَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادَكَ اِلَيْهِ مَعَادٍ**» **«فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ»**^{۲۳} و باز هم دعا کردند. در حالی که دستشان را می‌بوسیدم، با تفقد و مهربانی و در عین حال قاطعانه فرمودند:

شما در اعمالتان احتیاط نکنید.

جالب اینکه این جمله گویی یک تصرف تکوینی بود که در طول سفر و مناسک حج در گوشم طنین‌انداز بود. آنچه را غیرممکن می‌پنداشتم، ممکن بلکه محقق کرد و به طور کلی وسواس برطرف شد.

^{۲۳} قسمت اول آیه ۸۵ سوره قصص و قسمت دوم آیه ۶۴ سوره یوسف

در بازگشت، گزارش حج خونین

قبل از تشریف، جناب آقای رسولی گفت: «حضرت امام، چند بار سراغ شما را گرفته‌اند.» هنگام تشریف از پله‌ها که بالا می‌رفتم، حضرت امام در اتاق و از پشت شیشه متوجه حقیر شدند و تبسم کردند. وارد شدیم و سلام کردم. با خوشرویی و تبسم جواب فرمودند و ادامه دادند:

قبول باشد. کی آمدید؟

عرض کردم: «دیروز.»

سؤال کردند:

ان شاء الله سالم هستید؟ آسیبی ندیدید؟

مختصراً جواب عرض کردم و مشغول کارمان شدیم. بعد از کارها و ملاقاتهای دست‌بوسی، دوباره خدمت مشرف شدم و به عرض رساندم: «آقای کروی سلام رساندند. بسیاری از مسلمانان کشورهای دیگر، از من به عنوان ایرانی مصرانه خواسته‌اند دست شما را از طرف آنان ببوسم.» و بوسیدم. صحنه کشتار حجاج و سلاحهایی که به کار گرفتند و کتک خوردن آقای کروی را به عرض رساندم. از محافظت آقای کروی سؤال کردند. عرض کردم که از پلیس سعودی محافظ داشتند، ولی در آن زمان نبودند. مردم سعی در محافظت ایشان داشتند، ولی همه با هم کتک خوردند. سؤال کردند:

تیراندازی زیاد بود؟

همه آنچه را که دیده بودم به عرض رساندم. سپس از ملاقات با گروهی از فلسطینیهای ساکن در فلسطین اشغالی گفتم که بعد از حادثه «جمعه خونین» در بعثه برای اظهار هم‌دردی نزد ما آمدند، به خدمتشان عرض کردم: «ما ضمن احساس دلگرمی از محبت و همدردی ایشان و خوشحال از فرصتی که پیش آمده آماده می‌شدیم تا با تشریح مواضع انقلاب اسلامی در مورد مسائل جهانی اسلام به‌ویژه مسئله فلسطین، آنها را هرچه بیشتر به مشارکت در انقلاب و جهاد اسلامی علیه صهیونیسم ترغیب نماییم ولی با کمال تعجب و ناباوری، واقعیت را فوق تصور خود یافتیم! آنها بعد از احوالپرسی در حالی که به شدت متأثر و گریان بودند، مشاهدات غمبار خود را از صحنه کربلای خونین مکه بازگو کردند. از قساوتهای سعودیهای آل یهود، گفتند که چگونه بر پیکر پاک زنان شهید چکمه می‌کوبیدند و کیفهای پول و دستبند و گردنبند آنها را با خشونت و ایجاد جراحت بیشتر بر جسد خونین آنها می‌ربودند! از مظلومیت ملت ایران گفتند که ما تا کنون فکر می‌کردیم کسی مظلوم‌تر از ما فلسطینیها نیست، ولی در اینجا فهمیدیم که شما از همه مظلوم‌ترید و دشمنان شما از همه بی‌رحم‌تر و پست‌تر! تا اینجا برای ما چندان غیرعادی نبود، زیرا هر انسان و مسلمان فهمیده‌ای که شاهد این فاجعه بود، جز این قضاوتی نداشت، آنچه ما را به شگفتی بیشتر واداشت، تحلیل آنها از اصل قضیه بود و پیوند بنیاد ارتجاع با صهیونیستها و دیدگاه عمیق آنها از جنگ تحمیلی بود. آنها بدون اینکه به ما مجالی بدهند بهتر و کامل‌تر از آنچه ما می‌خواستیم بگوییم، گفتند از اینکه رهبری الهی انقلاب اسلامی تنها امید است برای مستضعفین و رهایی قدس و فلسطین، از جنگ که سرنوشت تمام منطقه و کل مستضعفین به سرنوشت آن گره خورده است و از اینکه راه قدس از کربلا می‌گذرد و از مکه و مدینه! و استدلال کردند که تا صدام کافر و آل سعود منافق بر کشورهای منطقه حکومت می‌رانند، فلسطین آزاد نخواهد شد، زیرا که آنها عامل بقای اسرائیل هستند، همان‌گونه که اسلافشان عامل ایجاد اسرائیل بودند. آنها می‌گفتند که جنگ شما در برابر صدام تنها علیه صدام نیست بلکه علیه اسرائیل و تمام استکبار جهانی است و ما پیروزی خود را بر غاصبان فلسطین در پیروزی شما در این جنگ می‌بینیم

و ... صحبت با برادران فلسطینی به درازای شب کشید و افق سخنان دلپذیرشان سپیده سحر و فجر صادق را نوید می‌داد و ما خود را در رؤیایی^{۲۴} شیرین می‌دیدیم و در شاهدان غروب جمعه خونین، طلوع انقلاب جهانی اسلام را ...» و بالاخره در پایان به محضر امام معروض داشتیم که همه تا قبل از جمعه خونین مکه از اینکه حضرت عالی آیه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^{۲۵} را در آغاز پیام حج امسال انتخاب کرده بودید، متعجب و شگفت‌زده بودند. آنگاه که حادثه اتفاق افتاد، به نکته انتخاب این آیه پی بردیم و در عین حال، تعجب و شگفت‌زدگی همه دوچندان شد.

تا قبل از این قسمت از عرایضم، حضرت امام با سؤاها و با نگاه و استماعشان، زبانم را در بیان ماقع گویا می‌کردند و استقبالشان، گویای این بود که در جستجوی اخبار جدید و اطلاع از مشاهده‌ها بودند، اما وقتی از آیه و پیام گفتم و خواستم در لفافه و کنایه از کرامت حضرتش حرفی به میان آورم، چشمهایشان را پایین انداختند و چهره‌شان در هم کشیده شد! به گونه‌ای که زبانم بند آمد و جمله در گلویم خشکید؛ گویی که نخواستند حتی با نگاه و در نگاهشان، چیزی را در این زمینه افشا کنند، که:

هرکه را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

در پایان عرض کردم به لطف خدا و نفس شما اعمال را بدون وسواس انجام دادم و امام فرمودند:

سعی کنید بعد از این هم همین‌طور باشید.

روز بعد که جناب حاج احمد آقا جهت دیدار اینجانب به منزل تشریف آوردند نقل کرد که امام به ایشان فرموده بودند که فلانی - رحیمیان - حرفها و خبرهای خوبی داشت و این نشان می‌داد که در شرایطی که عمده اخبار از حج خونین غم‌انگیز بود، ظاهراً برای اولین بار از پیامدهای مثبت و سازنده آن به خصوص در مورد فلسطینیها مطالبی را شنیده و خوشحال شده بودند.

امانتی که بعد از رحلت ...

در موارد زیادی اتفاق می‌افتاد که حضرت امام به مناسبت و حتی بی‌مناسبت و ابتدا به ساکن، از افرادی سراغ می‌گرفتند که با توجه به تراکم کارها و گرفتاریها و مسئولیتهای سنگین آن حضرت به‌ویژه در اوج بحرانها و فشارهای روحی و ضعف جسمانی، حالتی غیرمنتظره و غیرعادی به نظر می‌آمد، به‌ویژه اگر مورد، فردی فراموش شده و مغفول‌عنه در سطح جامعه بود. از باب نمونه، چندی قبل از رحلت جانکاهشان، یک روز، سراغ یکی از شخصیتهای علمی حوزه علمیه قم را گرفتند - که هرچند در سطح خواص از چهره‌های علمی و اخلاقی و معنوی بزرگ به شمار می‌آمد، ولی در سطح عموم ناشناخته و فراموش شده بود - سپس دستور فرمودند برای ایشان مبلغی پول فرستاده شود!

^{۲۴} ۱. ولی دبری نباید که آنچه را رؤیا می‌پنداشتیم تحقق یافت و خون شهدای فلسطینی که در جمعه خونین با خون مسلمانان ایرانی درآمیخت، سیلی خروشان شد و سرتاسر سرزمین فلسطین را در بر گرفت و امواج آن به تمام گیتی کشیده شد.

نکته بسیار جالب و شگفت‌انگیز این که چند ماه بعد در صحبت با یکی از رهبران جهاد اسلامی فلسطین و نقل این داستان معلوم شد یک نفر از گروه فلسطینی فوق‌الذکر اولین شهید فلسطینی بوده که به مناسبت چهل‌م شهدای مکه در فلسطین اشغالی به شهادت رسیده و به دنبال شهادت ایشان انتفاضه فلسطین آغاز گردید. انتفاضه‌ای که بزرگ‌ترین و پایدارترین و ناب‌ترین حرکت و نهضت اسلامی در داخل سرزمینهای اشغالی است و توانسته رژیم صهیونیستی را در بدترین و بحرانی‌ترین شرایط حیات ننگینش قرار دهد. انتفاضه‌ای که تمام سازشکاران را به رسوایی کشاند و اسلام و انقلاب اسلامی را در سرزمین مقدس فلسطین متجلی ساخت.

قرار شد حقیر در قم، خدمت ایشان برسم و وجه را تقدیم کنم، ماه رمضان و مشکل سفر برای قصد اقامت، موجب تأخیر شد. بیماری امام شدت گرفت و به بیمارستان منتقل شدند و در پی آن به ملکوت اعلی پیوستند و باز هم توفیق رساندن امانت دست نداد. برای صفر کردن حسابها و تحویل وجوه به مدیریت حوزه علمیه قم - برحسب وصیت حضرت امام - حواله مزبور را تبدیل به چک بانکی کردیم و بالاخره بعد از چند ماه ایشان را یافتیم. نخست تلفن زدم، گفتم فلانی‌ام. به لحاظ لطف دیرینه ایشان به حقیر و ارادتم از سال ۱۳۴۲ به ایشان، خوشحال شد. وقتی گفتم امانتی از امام برای شما دارم انگار که اشتباه شنیده باشد، فهمیدم که ایشان مطلب را متوجه نشده است. دوباره تکرار کردم که امانتی از امام برای شما دارم و عذرخواهی کردم که تأخیر شده است. با آنکه ایشان زبانی طلق و بیانی فصیح دارد با تکلف و لکنت گفت: «از امام؟ امام ... چه امانتی! ...» بغض گلویش را گرفت و گریه مجال سخن نداد. طبق قرار با مقداری تأخیر، به طرف خانه ایشان حرکت کردم. وقتی رسیدم، دیدم در کوچه به انتظار ایستاده نگران است. به خانه محقر ایشان وارد و در اتاق پذیرایی مستقر شدیم. ساعت حدود سه بعدازظهر بود. در تابستان گرم قم، پنکه دستی خراب و کوچک ایشان نمی‌توانست از گرمای سوزان هوا و گرمی صمیمیت آن فضا بکاهد. او هنوز نتوانسته بود باور کند که من از طرف امام نزدشان رفته‌ام. هنوز باور نکرده بود که بعد از سه ماه از رحلت امام، باید امانتی از امام به دستش برسد و هنوز نمی‌دانست امانت چیست. گریه جای احوال‌پرسی را گرفته بود. به هر ترتیبی، شکسته بسته ماجرا را تعریف کردم. او به شدت می‌گریست. احساس کردم این گریه غیرعادی است و باید نکته خاصی هم در آن باشد. بالاخره ایشان کم‌کم توانست صحبت کند. معلوم شد که ایشان بیمار است و تابستان را در مشهد بوده و تازه از گرد راه رسیده است. از اینکه امام بدون اینکه به ظاهر دلیلی داشته باشد، به فکر ایشان افتاده است، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته و داغ دلش در فقدان امام تازه شده بود. لطف امام یک طرف قضیه بود، اینکه دستور داده بودند فلان مبلغ برای ایشان ارسال شود و تأخیر آن تا بعد از رحلت و نبودن ایشان در قم و بالاخره وصول امانت در آن روز که اواخر ماه بود و در آن ساعت، طرف دیگر قضیه بود.

به گونه‌ای ظریف معلوم شد که در آن روز، نان شب را نداشتند و گویی دستور امام همراه با زنجیره علل و اسباب بعدی، آن روز و آن لحظه را و تأمین نیاز این مرد الهی را هدف قرار داده بود. گویی هیچ چیز اتفاقی نبوده و این مشیت الهی بوده که به وسیله بنده شایسته‌اش به کرسی عمل نشست است.

اجازه استخاره

یکی از علمای مبارز و انقلابی فلسطینی که به جمهوری اسلامی سفر کرده بود، همراه با هیئتی به دفتر آمده بود - آن هم در زمانی که ملاقاتهای امام تعطیل بود - یک جلد کلام‌الله مجید را به منظور امضای حضرت امام به اینجانب داد. در ضمن، به طور مؤکد درخواست کرد که از حضرت امام برای ایشان اجازه استخاره بگیریم. در مورد امضاء مشکلی نبود، ولی در مورد اجازه، عذر خواستم و گفتم نمی‌شود. روحانی برجسته فلسطینی در حالی که به کنایه و محترمانه سعی داشت به ما بگوید که شما هنوز امام را نشناخته‌اید و به عظمت آن حضرت پی نبرده‌اید، گفت: «شما به چه دلیل می‌گویید نمی‌شود؟ چون تا به حال چنین مطلبی را خدمت امام طرح نکرده‌اید؟ یا آنکه مطرح شده و معظّم‌له نفی کرده‌اند؟» گفتم: «تا به حال در این مورد، چیزی از امام نشنیده‌ام.» گفت: «پس شما اطلاع ندارید. خواهش من این است که شما سلام مرا به امام برسانید و این درخواست را به عرض آن حضرت تقدیم کنید. امام خود می‌دانند و می‌فهمند که چه خواسته‌ام و چه جواب بدهند.»

روز بعد ۶۷/۱۱/۱۷ که مشرف شدیم، ضمن انجام دادن کارها با دوستان، به طور نجوا مشورت کردیم. آنها هم نظر منفی داشتند، ولی بالاخره درخواست مذکور به عرض حضرت امام رسید و آن حضرت فرمودند:

مجازند.

و ما از آنچه تا آن روز اطلاع نداشتیم و برای اولین بار متوجه شدیم تعجب کردیم.

پاسدار اسلام در خدمت امام

معمولاً هریک از ناشران مجله‌ها چند نسخه از مجله‌شان را برای دفتر می‌فرستادند. ما هم از هریک از آنها نسخه‌ای را خدمت امام می‌بردیم. یک روز حضرت امام فرمودند:

من که مجال مطالعه این همه مجله را ندارم. اینها را (اشاره به مجله‌ها) برای من نیاورید.

اینجانب، موقع را مناسب دیده و اجازه گرفتم که مجله پاسدار اسلام برای تبرک به محضرشان تقدیم شود. بدین ترتیب تا شماره اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۸ یعنی آخرین شماره‌ای که حضرت امام در قید حیات بودند، به طور مرتب، تقدیم محضرشان می‌شد. ایشان معمولاً مجله را تصفح و عناوین مطالب را مرور می‌کردند. توجه امام به پاسدار اسلام تا همین حد هم برای اینجانب و دیگران برادران دست اندرکار مجله، باعث کمال خوش‌وقتی بود و این اطمینان قلب را به ما عطا می‌کرد که اگر خدای ناکرده اعوجاجی در مجله وجود داشته باشد، امام با بینش الهیشان آن را خواهند یافت و به اینجانب گوشزد خواهند کرد. به همین دلیل، به طور معمول یک نسخه از اولین مجله‌هایی را که از صحافی خارج می‌شد در اولین فرصت به محضر امام تقدیم می‌کردم. ایشان نیز در اثنای تشرف، ضمن سایر کارهایشان به تصفح و مشاهده رو و پشت جلد مجله می‌پرداختند. به یاد دارم پشت جلد شماره‌هایی که شامل یک تابلوی رنگی از سخنان معصومین (علیهم‌السلام) بود، برای ایشان جالب توجه‌تر بود. چنان که آن را با سایر گزارشها، برای بررسی و مطالعه بیشتر به اندرونی می‌بردند.

مورد دیگر اینکه در زمانی که مسئله توطئه آیات شیطانی و «سلمان‌رشدی» نویسنده مرتد آن مطرح بود، مجله پاسدار اسلام از برخورد نامناسب بعضی از وزارتخانه‌ها در قبال این توطئه و مرکز آن، یعنی انگلیس، به طور نسبتاً شدیدی انتقاد کرده بود. متعاقب آن، از سوی وزیر محترم مربوطه به محضر امام از اینجانب شکوه و گلایه شده بود. از آن روز و آن شکایت، روزها و هفته‌ها گذشت و تا آخر هم حضرت امام علی‌رغم اینکه هر روز به حضور ایشان می‌رسیدم، هیچ‌گونه عکس‌العملی در ارتباط با آن انتقاد و این شکایت نشان ندادند. این نمونه‌ای بود از جمع بین حمایت شدید از مسئولان نظام اسلامی و اجازه انتقاد سازنده در مورد عملکرد آنها به نشریه‌های حامی انقلاب و نظام.

شما این کار را نکنید

بعد از عزل «آقای منتظری» در اوایل فروردین ۱۳۶۸ در جلسه هیئت تحریریه ماهنامه پاسدار اسلام در مورد ادامه یا عدم ادامه درسهای نهج-البلاغه آقای منتظری در مجله بحث شد، برخی از دوستان به استناد نامه ۶۸/۱/۸ امام موافق ادامه بودند و بعضی هم مخالف، اینجانب به نظرم رسید که موضوع را مستقیماً از خود امام سؤال کنم و روز بعد که خدمت امام رسیدم، ضمن اشاره به مضمون نامه ۶۸/۱/۸ که می‌توانست مجوزی برای ادامه بحث علمی آقای منتظری باشد و با یادآوری این نکته که بحث نهج-البلاغه ایشان از آغاز شکل‌گیری مجله پاسدار اسلام در مجله چاپ شده است، برای ادامه آن کسب تکلیف کردم حضرت امام با لحنی قاطع فرمودند:

شما این کار را نکنید.

کلمه «عید» را حذف کنید

در اواسط فروردین ۱۳۶۲ متنی از سوی دفتر، به منظور پاسخ و تشکر از تمام کسانی که به مناسبت نوروز و یوم‌الله دوازدهم فروردین برای حضرت امام تلگراف و پیام تبریک فرستاده بودند، تهیه شده بود. متن مزبور جهت تصویب، خدمت حضرت امام قرائت شد. در متن، کلمه «عید» نوروز آمده بود. حضرت امام فرمودند:

عید را حذف کنید.

روز نوروز

قابل ذکر است که امام معمولاً هر روز، ساعت هشت صبح، در اتاق کارشان حضور داشتند. در ضمن استماع خلاصه اخبار، زنگ مخصوصی در کنارشان بود که به صدا در می‌آوردند. با شنیدن صدای آن، در زمانی کمتر از یک دقیقه به خدمتشان مشرف می‌شدیم و معمولاً ورود ما هم‌زمان با پایان خلاصه اخبار بود. خلاصه اخبار که تمام می‌شد، رادیو را خاموش می‌کردند. ابتدا پزشک، فشار خون معظّم‌له را می‌گرفت و پس از خروج پزشک، ما مشغول کارمان می‌شدیم.

روز بیست و نهم اسفند ۱۳۶۱ فرمودند:

من فردا صبح، ساعت نه الی نه و ربع می‌آیم.

به هر دلیلی، تأخیرهای استثنائیشان هم روی نظم و حساب بود. ایشان مقید بودند که خبر دهند تا در یک مورد استثنائی هم بی‌نظمی و بدقولی به وجود نیاید. به هر حال، ما روز نوروز - یعنی فردای آن روز - ساعت نه و چند دقیقه به اتاق حضرت امام وارد شدیم. امام هنوز نیامده بودند، ولی طبق قرار روز قبل، هنوز ساعت نه و ربع نشده بود که تشریف آوردند؛ با نشاط‌تر از روزهای گذشته و متبسم و با قبای نو وارد شدند و به افراد حاضر که در مجموع با دکترها پنج نفر بودیم، چند بار «مبارک باشد» گفتند. سپس خودشان سراغ سکه‌های یک ریالی را گرفتند و کف دست قرار دادند. افراد حاضر نیز بعد از دست‌بوسی هر کدام چند عدد برداشتند. مشابه این برنامه در نوروز سالهای دیگر نیز تکرار می‌شد.

تعطیل غیر انحلال است

در اوایل مردادماه ۱۳۶۲ بعد از سخنرانی حضرت امام که در آن، بدون ذکر نام، «انجمن حجتیه» را مورد حمله قرار دادند، مضمون نامه‌ای که از سوی این تشکیلات فرستاده شده بود، مبنی بر اعلام تعطیلی فعالیتها و جلسه‌هایشان، به عرض حضرت امام رسید. قبل از قرائت متن، به عرض رسید که انجمن حجتیه اعلام انحلال کرده است. وقتی متن قرائت شد که در آن، تعبیر «تعطیل» به کار رفته بود، با تبسم فرمودند:

تعطیل غیر از انحلال است. اینکه فایده ندارد. اگر فکر می‌کنند، منظور (اشاره به آنچه حضرت امام در صحبتشان گفته بودند) آنها هستند، این کار اثری ندارد. آنها که فاسد هستند، کار خودشان را می‌کنند و آنها که سالم بوده‌اند، قبلاً هم ...

* * *

تازه اسکناسهایی با عکس مرحوم مدرس چاپ شده بود. چند بسته از آنها برای تبرک به محضر امام ارائه شد. حضرت امام همین که چشمشان به آنها افتاد با انبساط خاطر فرمودند:

اینها، همانهاست؟

حضرت امام از طرح و چاپ این اسکناس جدید مطلع بودند و قبلاً نکته‌ای درباره آن، در محضرشان مطرح شده بود. آقای رسولی یک برگ از آنها را جدا کرد و به دست حضرت امام داد. همین که خواست درباره نکته مورد اشاره توضیح دهد، فرمودند:

می‌دانم.

عینک زدند و دقیق به آن نگاه کردند و سپس مجموع آنها را تبرک فرمودند.

اهتمام بر نتیجه آرا و نمایندگان منتخب

حضرت امام بعد از خلاصه اخبار ساعت هشت صبح، زنگ مخصوص احضار را به صدا در می‌آوردند ولی در روز بیست و هفتم و بیست و هشتم فروردین‌ماه ۱۳۶۳ که نتیجه رأی‌گیری و انتخابات مجلس شورای اسلامی اعلام می‌شد، حضرت امام در این دو روز با چند دقیقه تأخیر و دقیقاً همزمان با اعلام آخرین نتایج آرا و اسامی نمایندگان، زنگ را به صدا درآوردند که این استثناء نشان اهتمام مؤکد آن حضرت به مسئله انتخابات و نمایندگان منتخب بود.

(۶۳/۱/۲۷)

چرا بسم‌الله ندارد؟

صبح یکشنبه ۶۴/۲/۱۱ مجموعه گزارشها و بولتنها خدمت حضرت امام تقدیم شد. حضرت امام طبق معمول، در حالی که ما مشغول کارمان بودیم، به بررسی و مطالعه آنها پرداختند. در این ضمن، در حالی که بولتنی مربوط به یکی از ارگانهای تبلیغی را در دست داشتند، فرمودند:

بگویند چیزی که از ... است، چرا بسم‌الله ندارد؟

این، نمونه‌ای از تیزبینی و دقت همه‌جانبه حضرت امام بود که ظریف‌ترین نکته‌ها را نیز مدنظر داشتند و به رعایت آداب اسلامی تا این اندازه تأکید داشتند.

تعجب شهید فتحی شقاقی

«دکتر فتحی شقاقی» دبیر کل جهاد اسلامی فلسطین، در یکی از سفرهایش به ایران قبل از ملاقات با امام، با «آقای منتظری» به عنوان قائم مقام رهبری در قم ملاقات کرده بود و سپس به جماران آمد و به ملاقات با امام تشریف یافت. بعد از این دو ملاقات در حالی که بسیار شگفت زده بود، از نگاه متفاوت و حتی متضاد مقام و قائم مقام صحبت کرد. او می‌گفت: «در ملاقات با قائم مقام توصیه بر این بود که درگیرها باید محدود به نیروهای نظامی، امنیتی و امثال اینها در رژیم صهیونیستی باشد ولی مردم عادی یهود ...»

اما در ملاقات با امام در حالی که حضرت امام حسب ظاهر هیچ‌گونه اطلاعی از صحبت‌های آقای منتظری نداشت و از ناحیه دکتر فتحی شقاقی هم سؤالی در این زمینه مطرح نشده بود. حضرت امام در ضمن صحبت‌های-شان با قاطعیت تمام فرمودند (نقل به مضمون):

یهود مهاجر به فلسطین با یهود در سایر کشورها فرق دارد. یهود در فلسطین با هر خصوصیتی

اعم از مسلح و غیرمسلح و دولتی و غیر دولتی همگی غاصب و دشمن محسوب می‌شوند.

طبیعی است که با قید توصیه اول تقریباً زمینه هر نوع عملیات جهادی منتفی می‌شود، در حالی که دشمن غاصب و اشغالگر که از ارتکاب هرگونه جنایت و کشتاری نسبت به صاحبان خانه دریغ نداشته و ندارد. اما در نگاه روشن و الهی امام که اسرائیل را «غده سرطانی» می‌داند و با قاطعیت بر نابودی این غده تأکید دارد طبیعی است که تمام سلولهای تشکیل دهنده این غده باید نابود شوند. یهودی که بر اساس عقیده باطل خود یا فریب صهیونیستها به سرزمین غصبی فلسطینیها مهاجرت کرده به‌رحال عامل شکل‌گیری دولت غاصبی شده که بدون این یهودیان امکان شکل‌گیری نداشته و ندارد و بنابراین هر عنصری که موجب قوام و دوام چنین دولت مجعول و غاصبی در داخل فلسطین وجود داشته باشد نباید از امنیت برخوردار باشد.

در مورد بهاییها

از کمیته امداد سؤال کرده بودند که در یکی از مناطق بسیار محروم جنوب که در سالهای اول انقلاب در اوج فقر بودند، در برخی از روستاها خانواده‌هایی بهایی هستند که به نان شب محتاجند آیا می‌توانیم از محل بودجه کمیته امداد و صدقات به خانواده‌های بهایی کمک کنیم؟ حضرت امام با قاطعیت جواب منفی دادند. این در حالی بود که حضرت امام در مورد اقلیتهای مذهبی کمال عنایت را در چهارچوب اصول اخلاقی و فقهی داشتند. جان و مال و ناموس آنان را همچون یک شهروند مسلمان محترم می‌شمردند و از جهت حقوق شهروندی و سیاسی، نظام اسلامی را به گونه‌ای سامان دادند که یک یهودی یا مسیحی یا زردشتی از همان حق رأی برخوردار است که رهبری انقلاب و نظام. اما در مورد بهائیت بر مبنای فقهی نسبت به مرتدین از دین نه فقط کمک به آنها را جایز نمی‌دانست که حتی خرید هر چیز از آنها و فروش هر چیز به آنها و هر نوع تعامل با آنها را حرام می‌دانست.

توجه ویژه به لبنان

حضرت امام به حزب‌الله و مقاومت اسلامی در لبنان علاقه ویژه‌ای داشتند و در زمینه‌های مختلف شیعیان و مسلمانان لبنان را مورد حمایت قرار می‌دادند. و این نکته عمدتاً به این جهت بود که در شرایطی که تمام مرزهای رژیم صهیونیستی را آرامش مرگ و تسلیم ذلت‌بار فرا گرفته بود، لبنان تنها و مهم‌ترین جبهه بود که از جنوب آن بازوی نیرومند انقلاب اسلامی، خط تجاوز را شکسته و همواره با ضربه‌های مهلک خود آرامش و رؤیای شیرین اسرائیل و آمریکا را آشفته و متلاشی می‌کرد.

اجازه استثنایی

در یک مقطع زمانی حضرت امام کلیه اجازات امور حسبه و وجوه شرعیه را به ثلث تقلیل دادند، ولی در مورد علمای لبنان - که رابط اصلی آنان در این زمینه جناب حجت‌الاسلام آقای سید عیسی طباطبایی بود - در حدود دو ثلث تثبیت فرمودند. و عجیب‌تر آنکه ثلث باقی‌مانده را که هر بار از مجموع وجوهات دریافتی جهت گرفتن رسید به دفتر ارسال می‌کردند، در تمام دفعات مجدداً اجازه می‌دادند که دوباره به لبنان برگردد و در صندوقی که به نام صندوق بیت‌المال و به منظور کمک به مستمندان و امور خیریه تأسیس شده بود، واریز نمایند و در واقع حضرت امام کل وجوهات شرعیه مربوط به لبنان را به لبنان برمی‌گرداندند و این روش نقش مهمی را در جهت تقویت معنوی و اقتصادی حالت اسلامی در لبنان ایفا می‌کرد. در واقع نه با پول ایرانیها بلکه با وجوهاتی که خود شیعیان لبنان به امام پرداخت می‌کردند، برکات بسیاری برای اسلام و مسلمانان حاصل شد.

از جمله این برکات نقشی بود که این صندوق در شکل‌گیری و تاسیس ایستگاه تلویزیونی «المنار» داشت که نقش فوق‌العاده این شبکه در رساندن پیام انقلاب و مقاومت به جهانیان بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد.

المنار یکی دیگر از برکات امام

جرقه تاسیس شبکه تلویزیونی المنار در دفتر امام زده شد یک روز که چند نفر از شخصیت‌های حزب الله بعد از دست بوسی امام در اتاق حقیر مشغول صحبت بودیم از وجود دهها شبکه تلویزیونی در لبنان صحبت شد و بنده سؤال کردم آیا شیعیان هم شبکه تلویزیونی دارند؟ آنها جواب دادند: «نه!» و همین سؤال و جواب شروع کار بود، چند ماه بعد که امام رحلت کرده بودند و حقیر به عنوان قائم مقام در بنیاد شهید خدمت می‌کردم موضوع را پیگیری کردم و با اختصاص مبلغی که از طرق مختلف تهیه کردیم کار تاسیس شبکه تلویزیونی توسط بنیاد شهید لبنان و با تلاش آقای سید عیسی طباطبایی شروع شد. در آن زمان جنگ‌های داخلی لبنان در نقطه اوج بود و به همین جهت استودیوی تلویزیون در زیرزمین یک برج مسکونی بلند

مرتبه با کمترین امکانات راه اندازی شد و فرستنده آن هم در بالای مناره مسجد «رسول اعظم» که در محوطه بیمارستان «رسول اعظم» (ص) متعلق به بنیاد شهید بود، نصب شد و به همین مناسبت شبکه، المنار نامیده شد و به این ترتیب محدوده ضاحیه و بیروت زیر پوشش این شبکه قرار گرفت. سال بعد ضمن سفری که به لبنان داشتم طی مذاکره‌ای که با مرحوم «شهید سید عباس موسوی» داشتم تصمیم گرفتیم برای توسعه این شبکه، حزب الله را به طور پنجاه درصد شریک کنیم و آنها هم با سرمایه‌گذاری خود شبکه را به کل لبنان توسعه دهند که این کار به نحو احسن انجام شد و مدیریت شبکه را هم به حزب الله واگذار کردیم و در مرحله بعد تمام سهام شبکه به حزب الله واگذار شد تا با تمرکز مدیریت، امکان توسعه بیشتر آن فراهم شود و با استفاده از سیستم ماهواره به کل جهان برسد که بحمدالله با توانمندی حزب الله این کار انجام شد و الآن علی‌رغم همه کارشکنیهای غریبها و مزدورانشان این شبکه خاری است در چشم دشمنان و محبوب-ترین صدای حق است برای همه عرب زبانان شیعه و مسلمانان در سراسر جهان.

ملاقات استثنایی!

به مناسبت پانزدهم شعبان ملاقات امام در حسینیه جماران برقرار بود. در آن روز جمعی از افراد حزب الله لبنان هم قرار بود در این مراسم به ملاقات امام نائل شوند اما به دلیل مشکلی که در مسیر برای آنها پیش آمده بود زمانی به جماران رسیدند که ملاقات تمام شده بود و امام به محل سکونت خود رفته بودند و به دنبال انجام دادن کارهای دیگرشان. ضمناً حضرت امام تا بعد از ماه رمضان قرار ملاقات عمومی نداشتند و لبنانیها هم باید یکی دو روز بعد به لبنان برمی-گشتند لذا از این که تا جماران آمده بودند و توفیق زیارت امام را نیافته بودند به شدت متأثر و ناراحت بودند. ایشان ملتسمانه از اینجانب درخواست کردند اقدامی کنم اما نزدیک ظهر بود و مسلم بود که هیچگاه امام در یک روز آن هم بعدازظهر دوباره برای ملاقات بیرون نمی-آیند با این حال برای اسقاط تکلیف موضوع را به حضرت امام منتقل کردم و ناپاورانه امام پذیرفتند و تا آنجا که به یاد دارم برای اولین و آخرین بار بود که بعدازظهر آن روز مجدداً بیرون آمدند و این برادران به توفیق زیارت امام دست یافتند. آنان با این دیدار صمیمانه و خاص صدچندان خوشحال شدند چرا که بعد از آن نومییدی و تأثر شدید در قبل از ظهر، به جای حسینیه و همراه با انبوه جمعیت، امام را در جمع اختصاصی و معدود خودشان، از نزدیک زیارت کردند و عنایت ویژه امام را در پذیرفتن آنان در یک دیدار استثنایی دریافتند و خاطره-ای جاودانه برای آنان شکل گرفت.

آخرین ملاقات، آخرین روز

نمونه دیگری از محبت ویژه امام به مقاومت اسلامی در لبنان این بود که معمولاً در مورد درخواستهای ملاقات چه برای رهبران حزب الله و چه افراد عادی یا خانواده‌های معظم شهدای لبنان با گشاده‌رویی و انبساط خاطر پاسخ مثبت می‌دادند و در این رابطه آخرین موردی که اتفاق افتاد، قابل توجه و شگفتی است.

یک روز قبل از انتقال حضرت امام به بیمارستان بود و مقدر بود که آخرین برنامه ملاقات و دست‌بوسی انجام گیرد. اینجانب نیز طبق معمول سهمی از کارت مخصوص ملاقات برای مراجعه‌کنندگان در اختیارم بود و آنها را روز قبل به افرادی داده بودم، چند دقیقه قبل از ساعت هشت پیرزنی را به دفتر ما آوردند و بعد از معرفی معلوم شد که ایشان مادر یکی از شهدای برجسته لبنان است. شهیدی که در یک عملیات استشهادی عظیم، بزرگ‌ترین ضربه را به ارتش متجاوز صهیونیستی وارد کرده و دهها تن از آنها را به هلاکت رسانده بود. یکی از کارتها را از برادری که قبلاً در اختیارش قرار داده بودم، با درخواست پس گرفتم و به این مادر شهید دادم. ایشان بلافاصله موفق به دست‌بوسی امام شد و به هنگام دست‌بوسی به عرض امام رساندم که ایشان مادر فلان شهید است. چهره حضرت امام گشوده شد و به گونه‌ای استثنایی از ایشان تفقد نمودند و لحظاتی قابل توجه، مشغول دعا کردن برای این مادر شهید شدند! و بدین‌گونه بعداً معلوم شد که در آخرین روز، آخرین شخصی که در برنامه ملاقات روزانه امام به دست‌بوسی امام نائل شد یک مادر شهید لبنانی بود.

هنرمندی و هنرپروری امام

حضرت امام در زمینه هنرهای گوناگون یک هنرمند به تمام معنی و برجسته بودند. هنری که از فطرت پاک و متعالی او سرچشمه گرفته و در بستر تعلیم و تربیت اسلامی شکوفا شده و با زیباترین قالبها و محتواهای متعالی الهی به ثمر نشسته و همواره در خدمت نشر و ترویج مفاهیم وحی به جامعه اسلامی و انسانی بوده است، هنرهایی همانند: شعر، سخنوری، نویسندگی، خط و ... که سخن گفتن پیرامون هر یک فصل جداگانه‌ای را می‌طلبد. در این راستا مطلب از هنردوستی و هنرپروری حضرتش فراوان است که چند نمونه از آن را متذکر می‌شوم:

مگر شما اصفهانی نیستید!؟

حضرت امام در نجف اشرف بسیاری از نوشته‌هایشان را که قرار بود برای چاپ به چاپخانه تحویل شود، چون حروفچینیهای آنجا به خط فارسی شکسته آشنایی نداشتند، لاجرم برای استنساخ به خط نسخ به اینجانب محول می‌فرمودند. در یکی از موارد، هنگامی که مطلب پاکنویس شده را به خدمت حضرت امام - در اتاق اندرونی - تقدیم کردم. چند لحظه‌ای را با دقت و تأمل به نوشته نگاه دوخته، سپس سرشان را بلند کردند و با ملاحظت و تبسم فرمودند:

مگر شما اصفهانی نیستید!؟

من یقین داشتم که ایشان می‌دانند اصفهانی هستم و با توجه به لحن سؤال متوجه شدم که این سؤال واقعی نیست. لذا خجولانه سرم را پایین انداختم. حضرت امام ادامه دادند:

بیشتر خط خوب از ترکهاست. ترکها چه در ایران و چه در سطح جهان، در ترکیه عثمانی پیشتازان خط بوده‌اند.

بدین ترتیب خواستند با آهنگی که مهربانی و محبت در آن موج می‌زد، ضمن بیان نکته‌ای از حقیر، تفقد و تشویقی در زمینه خوشنویسی به عمل آورده باشند.

در جماران نیز گاهی افتخار پاکنویس یا زیبانویسی برخی از نوشته‌ها نصیب اینجانب می‌شد. یک روز، مطلبی را بر حسب مطالب آن، با سه نوع خط نسخ، نستعلیق و ثلث نوشته بودم، تقدیم حضرت امام کردم. ایشان بعد از ملاحظه با همان ملاحظت و مهربانی معهود و با تبسم فرمودند:

شما هر دو خطتان خوب است.

نکته ظریف در این جمله این بود که با توجه به شناخت دقیق حضرت امام نسبت به انواع خط و اینکه در نوشته مزبور سه نوع خط با زیبایی یکسان آمده بود، چرا معظم‌له فرمودند دو خط! که برخی از دوستان حاضر در جمع، چنین به نظرشان آمد که شاید منظور آن حضرت از دو خط: یکی خط نوشتن بود با انواع آن و دیگری خط فکری!

بگذارید اینجا!

یک تابلوی نقاشی از چهره منسوب به دوران نوجوانی پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای حضرت امام به دفتر آوردند. مدتی نسبتاً طولانی در دفتر ماند و در اینکه خدمت امام ببرم و آیا خوششان می‌آید یا نه، تردید داشتم، به تصور قیاس با عکسهای نقاشی شده از پیغمبر اکرم (ص) و حضرت امیر (ع) که نوعاً به دلیل نامربوط بودن آنها مورد توجه اهل معنی قرار نمی‌گیرند. ولی به هر حال تصمیم گرفتیم که برای ادای امانت آن را نزد معظم‌له ببریم. هنگامی که مشرف شدیم تابلو دست

اینجانب بود که متوجه شدم حضرت امام به آن خیره شده‌اند. به عرض رسید که این عکس معروفی است که منسوب به پیغمبر اکرم است و متوقع بودیم که طبق معمول در بسیاری موارد بفرمایند: «ببرید...» ولی بدون تأمل فرمودند:

بگذارید اینجا.

و اشاره کردند به طرف بالای اتاقشان، تابلو را در کنار دیوار گذاشتم. بعد از انجام کارهای روزانه مرخص شدیم. روز بعد که مشرف شدیم، عکس را در آن اتاق ندیدیم و دیگر اطلاعی از آن نداشتیم که چه شده است. بعد از مدتی حضرت امام دچار بیماری قلبی جدیدی شدند. بعد از بیمارستان، به خانه منتقل شدند و طبعاً برای مدتی به محل و اتاقی که هر روز برای کارها و ملاقات تشریف می‌آوردند نیامدند. به همین جهت، ما برای اولین بار، برای انجام کارهایمان به اتاق اصلی که محل زندگی شخصی معظم‌له بود مشرف شدیم. اولین چیزی که در آن اتاق توجه ما را جلب کرد، همان تابلو بود که در آنجا قرار داده شده بود. در نقطه‌ای درست روبه‌رو و مقابل تختی که روی آن می‌نشستند. این عکس سالها و تا آخر زندگیشان در آن مکان باقی ماند.

این عکس تا آنجا مورد علاقه امام بود که برای آزمایش شخصی که مدعی ارتباط با امام زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) بود، یکی از سه موضوع سؤال آن حضرت برای کشف حقیقت بود و همچنین شنیده شد که غزل معروف: «من به خال لب ای دوست گرفتار شدم...» را حضرت امام تحت تأثیرشما این عکس سروده‌اند. گرچه ظاهراً دلیل علاقه حضرت امام به این عکس، انتساب آن به رسول اکرم (ص) و احتمال آنکه بر حسب نقل، اصل آن به وسیله راهبی که آن حضرت در مسیر مسافرت به شام به او برخورد کرده، ترسیم شده بود لیکن گوئی که حضرت امام در این عکس چیزی فراتر از یک احتمال ضعیف تاریخی را یافته بودند!

جایزه برای نقاشی کودک

یکی از دوستان همراه با خانواده، به دست‌بوسی حضرت امام، نائل شدند. بعد از دست‌بوسی، به حقیر مراجعه کرد و گفت: «این پسر که کلاس پنجم دبستان است، دفتر نقاشی‌اش را برای تقدیم به امام آورده بود که محافظان مانع آوردن آن به خدمت امام شدند. برای همین خیلی ناراحت شده است.» دفتر نقاشی را گرفتم و در روز بعد، ضمن توضیح، خدمت امام تقدیم کردم. حضرت امام با دقت تمام اوراق آن را ملاحظه فرمودند و به‌ویژه با رؤیت پشت آن که عبارت از تانکی بود که چرخ‌های آن را مدادتراش و تنه آن را کتاب و لوله شلیک آن را یک مداد و سرنشین آن را یک طفل دانش‌آموز تشکیل داده بود و... متبسم شدند. سپس دستور فرمودند که برای تشویق این دانش‌آموز خردسال و همچنین طراح آن دفتر که به وسیله امور تربیتی منطقه ۳ آموزش و پرورش تهران تهیه شده بود، جایزه‌ای متناسب پرداخت شود که جایزه همراه با نامه‌ای از سوی دفتر به ایشان تقدیم شد.

من مایل نیستم...

برای انتخابات مجلس خبرگان دوم، دو نفر از اعضای معروف دفتر امام از سوی بعضی از جناحها برای کاندیداتوری از مشهد، مطرح شده بودند. یکی از آن دو نفر این مطلب را به عرض امام رساند، فرمودند:

من مایل نیستم شما که منسوب به من هستید، در این کار شرکت کنید؛ اگر رأی نیاوردید برای خودتان خوب نیست و اگر رأی بیاورید ممکن است بگویند تحمیل بوده و مضافاً اینکه این کار توهین به علمای مشهد است.

لازم به ذکر است که این دو نفر هیچکدام اهل خراسان نبودند.

دستخط پیامهای امام

بخش عمده‌ای از پیامهای منتشره امام به خط شخص امام است اما تعدادی از پیامهای امام که با امضاء امام انتشار یافته با خط دیگران است در مورد این بخش از پیامها لازم است توضیحی ارائه شود تا هرگونه ابهامی در انتساب این نامه‌ها به حضرت امام برطرف شود. احکام و پیامهایی که با خط دیگران و با امضای امام است چند نوع است یکی اجازات امور حسبیه و احکام وکالت نمایندگی که تا اوائل دهه ۴۰ بخشی به خط امام و تعدادی هم به خط افراد دیگر بود و بعد از پیروی انقلاب عمدتاً به خط آقای رسولی محلاتی بود.

نوع دیگر، پیامهای حضرت امام به سران کشورهای مختلف جهان بود این پیامها عمدتاً در پاسخ به پیامهای تبریک سران دیگر کشورها بود که بیشتر آنها از کشورهای بلوک شرق و کشورهای اسلامی و جهان سوم بودند. و در این میان گمان می‌کنم بیشترین پیامها از مأمون عبدالقیوم رئیس جمهور مالدیو بود.

این دو نوع تقریباً با مضمون و قالب یکسانی بودند و فقط در بعضی موارد حضرت امام تذکر می‌دادند نکاتی در آن گنجانده شود پیام به سران کشورها را بعد از این که آقای رسول محلاتی و گاهی اینجانب با سبک و سیاق مورد نظر امام می‌نوشتیم و گاهی هم مجدداً امام کم و زیاد می‌کردند و دوباره نوشته می‌شد حضرت امام امضاء می‌کردند و ارسال میشد و اجازات امور حسبیه را بعد از خواندن معمولاً فقط مهر می‌کردند.

نوع سوم پیامهای مفصل بود که معمولاً حضرت امام در طی یکی دو هفته یا کمتر و بیشتر تدریجاً می‌نوشتند برخی از این پیامها در اوراق پراکنده و گاهی در اندازه‌های متفاوت با اندکی قلم‌خوردگی و اضافاتی که به حاشیه صفحه کشیده می‌شد شکل می‌گرفت. بنابر این تعدادی از پیامها با خط خود امام است و بعضی دیگر که باید در صفحات و اندازه یکسان پاک‌نویس می‌شد عمدتاً توسط آقای رسول محلاتی و در مواردی هم به خط اینجانب دقیقاً از روی دستخط امام بازنویسی می‌شد و حضرت امام بعد از آن که مجدداً متن را می‌خواندند آن را امضاء می‌کردند. و باز هم تاکید می‌شود که هیچ مرقومه‌ای اعم از پاسخ استفتاءات اجازات امور حسبیه، احکام نمایندگی، پیامهای کوتاه و بلند و هر مطلب دیگری که مهر و مهمتر از آن امضای امام زیر آن قرار گرفته اعم از آن که متن آنها به خط امام یا به خط دیگران باشد با توجه به این که متن پیامها اولاً با دقا و وسواس از روی خط امام استنساخ می‌شد و ثانیاً امام مجدداً می‌خواندند قطعاً حرف به حرف و کلمه و جمله به جمله آن متعلق به شخص امام است.

ذیلاً نمونه‌ای از مواردی که اینجانب متن پیام را از روی دستخط امام استنساخ و به امضای امام رسیده است ملاحظه می‌شود

فصل نهم

پاسخ به مسائل شرعی

پاسخ به استفتائات

بخش مهمی از نامه‌هایی که به نام حضرت امام به دفتر می‌رسید سؤالات شرعی و استفتائات بود. ما این قبیل نامه‌ها را هر چند روز یکبار به دفتر استفتاء (حوزه استفتاء) می‌فرستادیم بعد از نوشته شدن پاسخها براساس فتاوی حضرت امام، مجدداً به دفتر ارسال می‌شد و ما بلافاصله آنها را به محضرشان تقدیم می‌کردیم. حضرت امام آنها را همراه خود به محل مطالعه‌شان می‌بردند و بعد از مطالعهٔ مجموع آنها، یکی دو روز بعد مجدداً به اتاق کارشان می‌آوردند و اینجانب آنها را مهر می‌کردم.

جالب توجه است با آنکه حضرات آیات اصحاب حوزه استفتاء با حدود بیست سال سابقه در انجام این مهم به بالاترین حد تسلط بر مبانی و فتاوی حضرت امام رسیده بودند و کلاً پاسخها را منطبق با نظرات ایشان مرقوم می‌کردند با این حال حضرت امام با دقت تمام حتی به ظریف‌ترین نکات توجه کرده و در برخی موارد که قید یا توضیحی را لازم می‌دیدند با خط مبارکشان اضافه می‌کردند که در اینجا چند نمونه را ملاحظه می‌فرمائید:

سؤال: زنی هستم ۳۶ ساله دارای چهار فرزند. مدتی است که به کمردرد و ... مبتلا هستم به طوری که کار زیاد نمی‌توانم انجام دهم و مجبورم استراحت کنم و این برایم امکان ندارد. اطباء گفته‌اند باید عمل کنی که دیگر بچه‌دار نشوی. آیا برای من در این شرایط بستن لوله‌های رحم - در صورتی که شوهرم نیز راضی باشد - جایز است یا خیر؟

پاسخ: بسه تعالی اگر موجب نقص یا فساد عضو یا عقیم شدن دائم نباشد، مانع ندارد.

«و در هر صورت برای مثل شما مانع ندارد.»

نمونه دیگر

سؤال: سجده بر مهرهایی که نوشته یا نقش دارد چه حکمی دارد؟

پاسخ: مانع ندارد «ولی اگر نقش بارگاه دارد به آن سجده نشود.»

مورد دیگر

سؤال: اگر مرد یا زن هر دو نشوز کنند و هیچ‌یک از مراتب رفع نشوز مؤثر واقع نشود آیا می‌شود طلاق داد؟

پاسخ: بسمه تعالی. اختیار طلاق با مرد است. «و گاهی در بعضی شرایط مجتهد عادل می‌تواند طلاق دهد اگر اجبار زوج به طلاق میسر نباشد.»

(جملات داخل گیومه در هر سه نمونه فوق، دستخط خود امام است.)

قابل ذکر است که برنامه مذکور، مربوط به استفتائاتی بود که پاسخ آنها با مهر حضرت امام بود ولی در چند سال اخیر حوزه استفتاء پاسخها را مستقیم و با مهر دفتر استفتاء برای سؤال کنندگان ارسال می کردند.

نکته دیگر آنکه تا قبل از سال ۱۳۶۰ متأسفانه بدون آنکه نسخه‌ای از سؤال و جوابهای شرعی در دفتر تهیه و نگهداری شود برای مردم ارسال و پراکنده می شد ولی از آن به بعد با لطف الهی به هر صورتی بود موفق شدم یک دستگاه فتوکپی تهیه کنم و از کلیه نامه‌های استفتاء قبل از ارسال، یک نسخه برای دفتر جمع‌آوری نمائیم که بخشی از آن به وسیله انتشارات جامعه مدرسین تدوین و چاپ گردید.

در این بخش نمونه‌هایی چند از سؤالات و پاسخهای مربوط به مسائل شرعی و استجازات، که در محضر امام مطرح و به مناسبت‌هایی آنها را یادداشت کرده‌ام، ارائه می شود:

نماز!

در تاریخ ۶۲/۱۰/۲۶ نوجوانی سؤال کرده بود که پدرش فردی لابالی و بی‌دین است و به او گفته که من راضی نیستم که در منزل من، نماز بخوانی! آیا پدر چنین حقی دارد و تکلیف او چیست؟ امام فرمودند:

غلط کرده است، برود نماز بخواند. اشکال ندارد.

نباید شرکت کنند

در تاریخ ۶۶/۳/۴ یکی از مسئولان وزارت خارجه در مورد سفیران و نمایندگان جمهوری اسلامی در خارج که به مهمانی دعوت می شوند سؤالی را به این صورت مطرح کرده بودند:

همان گونه که در مناسبتها و مراسم مربوط به خودمان، از دیگران دعوت می شود، آنها نیز برای مراسمشان از نمایندگان ما دعوت می کنند. اگر نمایندگان ما در مراسم آنها شرکت نکنند، آنها نیز در مراسم ما شرکت نمی کنند. اشکال این است که در مراسم و جلسه‌های آنها، مشروبات الکلی و ... هست. آیا تکلیف ما چیست؟

امام فرمودند:

«نباید شرکت بکنند و دلیل آن را هم بگویند که برای این جهت است که شرکت نمی کنند.»

به جهنم!

در موردی دیگر، یکی از سفیران نوشته بود: «در بعضی مجالس که دعوت می شویم، مشروبات الکلی وجود دارد و اگر ما نپذیریم و نرویم، حمل بر چیزهایی دیگر می شود و مشکلاتی در روابط پیش می آید.»

حضرت امام فرمودند:

«به جهنم. نباید از این چیزها بترسید. نباید بروند. دلیلش را هم بگویند تا آنها کم کم بفهمند برای

چیست.»

حکم و سواس

یکی از دوستان به من اطلاع داد: «همسرم سالهاست که گرفتار سواس شدید در طهارت و وضو و خواندن نماز است. از ظهر مشغول وضو و نماز می شود و به مغرب می رسد و عاقبت نمازش تمام نمی شود و از مغرب مشغول نماز مغرب می شود تا نیمه شب شرعی و باز هم نمی تواند نماز مغرب و عشاء را تمام کند!! به پزشکهای متعدد مراجعه کرده‌ام و از همه راههای ممکن رفته‌ام، ولی بی نتیجه مانده تا آنجا که زندگی ام مختل شده است. حتی بچه‌هایم از زندگی سیر شده‌اند و به من اصرار

می‌کنند که مادرشان را ترک کنم! حال به آخر خط رسیده‌ایم و توافق کرده‌ایم تکلیف را از امام سؤال کنید و معظّم‌له هرچه گفتند، به مورد اجرا بگذارم.»

اینجانب، عین مطلب را به خدمت امام معروض داشتم. آن حضرت، فرمودند:

بگویید باید به اندازه مدتی که افراد معمولی برای وضو و نماز صرف می‌کنند به او مهلت داده شود. اگر در این مدت وضو و نماز را انجام داد که مسئله تمام است و اگر انجام نداد، تکلیف از او ساقط است تا این حالت از او بیفتد.

باید اجازه بگیرند

در مورد خانه و امثال آن که با پول غیرمخمس تهیه شده و با گذشت بیش از یک سال، به فروش رسیده، اعلام شده بود که اگر برای مکلف، خمس دادن غیرممکن باشد، امام فرموده‌اند خمس دادن واجب نیست آن هم به صورت یک فتوای کلی و حکم همگانی. گوینده، این مطلب را در پاسخ یکی از دوستان به اینجانب مستند کرده بود. در حالی که آنچه حقیر نقل کرده بودم، این بود که حضرت امام در موارد مذکور بر حسب مورد که سؤال می‌شد، می‌فرمودند:

او را بری‌الذمه کردم.

و یا می‌فرمودند:

هر وقت می‌تواند بدهد.

قرار شد این مسئله را به طور کلی دوباره سؤال کنم. لذا در تاریخ ۶۴/۱۱/۲۰ از خدمت حضرت امام سؤال کردم آیا در این نوع موارد، براءت ذمه یک حکم کلی و همگانی است یا به صورت موردی است و هر مورد نیاز به اجازه خاص دارد؟ فرمودند:

کلی نیست و به حسب موارد، باید اجازه بگیرند.

سؤال درباره موسیقی

راجع به مسئله موسیقی و حد و مرز بین حلیت و حرمت آن سؤال شد. مثل همیشه فرمودند:

موسیقی مطرب حرام است

به عرض رسید: منظور از سؤال مشخصاً در مورد سرودهایی است که از صداوسیما پخش می‌شود، فرمودند:

«اینها نه.»

مصالحه شود

به توصیه یکی از اعضای محترم حوزه استفتاء، مسئله ۲۹ صفحه ۵۵۹ جلد اول تحریر را که در آن آمده بود: «فیه تردد»، خدمت حضرت امام قرائت کردم و به عرض رساندم که چون مورد ابتلا و نیاز است، باید چه کنند؟ کمی مکث کردند و با تبسم فرمودند:

خوب، تردد دارم.

باز عرض کردم که پس باید چه کار کنند؟ فرمودند:

مصالحه شود.

تهران، از بلاد کبیره

سؤال شد که آیا شمیران جزء تهران بزرگ هست یا نه؟ فرمودند که جزء تهران بزرگ است و تشبیه کردند به دو دریا که بین آنها فاصله است. وقتی که فاصله برداشته شد، دیگر دو دریا نیست، یک دریا می‌شود. اگر شمیران و شهرری و امثال آنها جزء تهران بزرگ نباشند، تهران در این فرض، از بلاد کبیره نیست و با اینهاست که بلد کبیره محسوب می‌شود.

(۶۳/۳/۱۹)

مقصد در سفر

از قول یکی از اعضای محترم هیئت استفتاء سؤال کردم، در سفر اگر تا اول شهر مقصد، کمتر از چهار فرسنگ و تا نقطه‌ای که در شهر مقصد طی می‌شود، بیشتر از چهار فرسنگ شرعی باشد، آیا کدامیک ملاک است. حضرت امام فرمودند:

اگر مقصد خود شهر است، اول شهر، ملاک است و اگر کاری به شهر ندارد و مثلاً می‌خواهد به فلان کارخانه برود و آنجا کار دارد و کاری به شهر ندارد، ملاک آن نقطه است.

مشکل است!

از محضر امام سؤال کردم در حسابهای بانکی که در آن بهره یا پول مخمس و غیرمخمس وجود دارد، آیا با قصد و نیت کردن هنگام دریافت، قابل تفکیک است؟ فرمودند:

مشکل است!

عیدی کارمندان خمس ندارد

در مورد مبلغی که دولت، به عنوان عیدی به کارمندان می‌دهد، سؤال شد که عنوان عیدی در واقع به خاطر این است که اگر بخواهند به طور رسمی حقوق کارمندان را افزایش دهند، پیامد دارد و موجب تورم بیشتر می‌شود لذا به عنوان عیدی می‌دهند که هم مبلغی به حقوق اضافه شده باشد و هم آن محذور را نداشته باشد. در حالی که هنوز سؤال تمام نشده بود، فرمودند:

به خاطر خمس آن می‌گویید؟

عرض شد: بله. فرمودند:

نخیر، خمس ندارد.

(۶۴/۱۲/۲۶)

تبیّن در لیالی مقمره

در اوایل ماه مبارک رمضان به طور مکرر در مورد مسئله اذان صبح که حضرت امام ملاک را تبیین می‌دانستند، به خصوص در جاهایی مانند تهران به خاطر روشنی چراغها تبیین کمتر قابل تشخیص است، سؤال می‌شد. یک روز، در پی صحبت از اینکه چند دقیقه بعد از اذان رادیو، فجر قابل تبیین است، در حالی که توجهشان به آقای رسولی و حقیر بود فرمودند:

شما یک روز بروید خارج شهر.

منظورشان جایی بود که روشنایی چراغها نباشد و ببینید چه موقع تبیین حاصل می‌شود. به خاطر مشکل قصد اقامت این کار انجام نشد و بعد از چند روز حضرت امام، با لحنی خاص و تعریض‌گونه از تأخیر ارائه نتیجه، از قضیه سراغ گرفتند که موجب انفعال و شرمندگی ما شد. به هر حال، محذور هنوز برای اینجانب باقی بود و آقای رسولی روز بعد، به تنهایی در پی

تحقیق رفتند. آنگاه که مشرف شدیم، به عرض رساند که تا حدود نیم ساعت بعد از اذان، طلوع فجر قابل تبیین و مشاهده نبود. ولی حضرت امام ضمن عدم قبول فرمودند:

این طور نیست ۱۰ الی ۱۵ دقیقه بیشتر نیست.

(۶۳/۳/۲۳)

حضرت امام در مناسبتی دیگر در مورد تبیین لیالی مقمره - که همان شبهایی است که در اثر وجود نور ماه در هنگام طلوع فجر، تبیین از زمان واقعی طلوع فجر متأخر است - ضمن آنکه تبیین را احتیاط واجب دانستند، در مورد لیالی مقمره نیز که بعضی تا بیست و پنجم و بیست و ششم ماه گفته بودند، فرمودند:

تا بیست و دوم، بیست و سوم و شاید فقط تا بیستم ماه باشد.

آقای رسولی معروض داشت در گذشته ظاهراً در مورد تبیین فتوا بود. فرمودند:

بله، ولی الان احتیاط واجب می دانم.

آقای حاج احمد آقا نیز که در آن وقت، حضور داشتند، گفت به هر حال لازم است که صبر کنند. حضرت امام فرمودند:

احتیاط واجب است. فرقی این است که می توانند به دیگری رجوع کنند.

(۶۷/۸/۱۶)

قابل ذکر است که طی ماههای قبل، دو نفر از فضلاء حوزه علمیه قم رساله‌های تحقیقی پیرامون مسئله عدم وجوب تبیین نوشته و برای حضرت امام ارسال داشته بودند که به محضرشان تقدیم شده بود.

بیش از حد نیاز ...

یکی از طلاب در مورد شهریه حوزه‌های علمیه که از وجوهات شرعیه تأمین می‌شود سؤال کرده بود که اگر سر سال خمسی، مقداری از شهریه زیاد بیاید خمس به آن تعلق می‌گیرد یا خیر؟ که حضرت امام فرموده بودند:

بیش از حد نیاز نباید بگیرند.

امام و مسأله حجاب

حضرت امام علاوه بر افشای دردمندانة فرهنگ منحط و لذت‌گرای حیوانی غرب و در امتداد آن افشای جنایاتی که رژیم پهلوی به تبعیت از جاهلیت مدرن غربی در مورد زنان مرتکب شدند و علاوه بر حساسیتی که در جنبه‌های مختلف نسبت به مسأله حجاب زنان و رعایت حریم محرم و نامحرم داشتند، که این ویژگی همچون سایر مسائل برگرفته از اسلام ناب و قرآن و عترت بود، در مقام فتاوی فقهی نیز چه در رساله‌های عملیه و چه در پاسخ به انبوه استفتائاتی که در این زمینه از محضرشان می‌شد، با صراحت به دقیق‌ترین ابعاد این موضوع پاسخ داده‌اند که نمونه‌هایی از استفتائات و پاسخ‌های امام را مرور می‌کنیم:

سؤال: آیا حجاب از ضروریات اسلام است و منکر آن و کسانی که به این دستور الهی مخصوصاً

در جامعه اسلامی بی‌اعتنائی می‌کنند چه حکمی دارد؟

بسمه تعالی. اصل حکم حجاب از ضروریات است و منکر آن حکم منکر ضروری را دارد و منکر

ضروری محکوم به کفر است مگر اینکه معلوم باشد که منکر خدا یا رسول نیست.

سؤال: حد حجاب واجب برای بانوان چیست؟

جواب: بسمه تعالی - پوشاندن تمام بدن به جز وجه و کفین برای زن واجب است.

سؤال: استثناء دست و قرص صورت در حجاب بانوان و جواز نگاه بدون ریبه و مفسده، با آرایش است یا ساده؟ و آیا زینتهایی مانند انگشتر جایز است اظهار شود و اگر صورت آرایش شده باشد پوشاندن واجب است یا خیر؟

جواب: بسمه تعالی. اگر در صورت آرایش موجود باشد باید پوشانده شود و بر مرد اجنبی نیز نگاه کردن جایز نیست و همچنین در کفین اگر دارای زینت ولو مثل انگشتر باشد.

سؤال: آیا برای زن جایز است در برابر نامحرم صورت آرایش کرده خود را باز بگذارد؟
جواب: بسمه تعالی. جایز نیست.

سؤال: در صورتی که زن ابرو برداشته باشد واجب است صورت خود را بپوشاند؟
جواب: بسمه تعالی. بلی لازم است زینت را بپوشاند.

سؤال: در صورتی که زن بند انداخته باشد واجب است صورت خود را بپوشاند؟
جواب: بسمه تعالی. در حکم مسأله قبل است.

سؤال: حدود حجاب اسلامی برای بانوان چیست و برای این منظور پوشیدن لباس بلند آزاد و شلوار و روسری کفایت می‌کند و اصولاً چه کیفیتی در لباس و پوشش زن در برابر نامحرم باید رعایت شود؟

جواب: بسمه تعالی. واجب است تمام بدن زن به جز قرص صورت و دستها تا مچ، از نامحرم پوشیده شود و لباس مذکور اگر مقدار واجب را بپوشاند مانع ندارد ولی پوشیدن چادر بهتر است و از لباسهائی که توجه نامحرم را جلب کند باید اجتناب شود.

فصل دهم

و سرانجام

آخرین روزها در محل کار

در طول مدتی که صبحها برای انجام کارهای مربوط به دفتر و امور وجوهات شرعی خدمت حضرت امام مشرف می‌شدیم - و هر روز، حدود بیست الی پنجاه دقیقه بعد از ساعت هشت صبح در خدمتشان بودیم - پس از پاسخگویی به سؤالهای مطروحه و استجازات و امثال آنها ما مشغول مهر کردن قبضه‌ها می‌شدیم و حضرت امام، ضمن نظارت بر کار ما مشغول مطالعه و بررسی گزارشها می‌شدند. تنها در روزهای یکشنبه و دوشنبه اول و دوم خرداد که روز سه‌شنبه بعد از آن، مورد عمل جراحی قرار گرفتند، وضعیت خاصی داشتند. هر یک از این دو روز، یکی دو سؤال را با اشاره و حداقل کلمات پاسخ گفتند و پس از آن، برخلاف معمول گذشته، به مطالعه نپرداختند و با سکوت و سکونی ویژه و چهره‌ای آرام، گویی به افقهای دوردست چشم دوخته بودند.

وضعیت جسمانی امام تا آن اندازه خوب بود که مثل اوقات دیگری که سالم بودند، به راحتی به محل اقامت و کارهای روزانه می‌آمدند. از جهت جسمانی به ظاهر وضعیت بدی نداشتند و از وضعیت بیماری خود نیز بی‌اطلاع بودند. تا آنجا که اطلاع دارم تا آخر هم نوع بیماری به حضرتشان گفته نشد. در آن شرایط، وضعیت چنان عادی بود که تا هفته پیش از آن، حضرت امام، نوشابه میل می‌کردند و تازه پزشک معظّم‌له معروض داشت: «ما ترجیح می‌دهیم شما نوشابه ننوشید.» روز دوشنبه ۶۸/۳/۲ پزشک به عرض رساند: «اجازه بدهید، امروز هم می‌خواهیم کار دیروز را دوباره انجام دهیم.» روز قبل، حضرت امام را آندوسکوپ کرده بودند. حضرت امام که گویی در ذهنشان این بود که خونریزی معده ناشی از خوردن بعضی از قرصها بوده، فرمودند:

من دیروز اذیت شدم. اگر احتمال می‌دهید این عارضه مربوط به قرصها بوده، این قرصها را ده

روز نمی‌خورم، شاید ناراحتی برطرف شود.

پزشک به عرض رساند که این کار - یعنی آندوسکوپ دوباره - لازم است. اجازه بدهید امروز انجام بدهیم، ولی قول می‌دهیم که مثل دیروز، اذیتتان نکنیم. با توجه به این خصوصیات و با توجه به اینکه در گذشته حضرت امام، بیماریهای سختی را پشت سر گذاشته بودند، دلیل چندان بر نگرانی آن حضرت بابت بیماری وجود نداشت؛ گرچه اگر هم اطلاعی از مسئله سرطان و بنای تگه‌برداری در روز دوشنبه را داشتند و حتی از لحظه مرگ خود باخبر می‌شدند، تغییری در روحیه بزرگ امام ایجاد نمی‌کرد. ولی در آن روزها به فکری عمیق فرو رفته بودند. آن تفکر ژرف، بیانگر چه معنایی بود؟ گرچه ما هم به اصطلاح تا اندازه‌ای از خطر آگاهی داشتیم و حضرت امام - به ظاهر - هیچ‌گونه اطلاعی نداشتند. اما آیا امام در ورای همه این امور، چیزی را نمی‌دیدند که ما حتی از تصور آن، عاجز بودیم!؟

در اتاق عمل و درمانگاه

صبح روز سه‌شنبه دوم خرداد ۱۳۶۸ با آنکه به طور کلی اطلاع داشتیم که قرار است حضرت امام مورد عمل جراحی قرار گیرند، ولی چنان نسبت به این مسئله تلقی ناباورانه داشتیم که طبق معمول، کارها و قبوض را برای تشرف آماده کرده و در موعد مقرر به طرف بیت معظّم‌له روانه شدم. اما با در بسته روبه‌رو شدم. دلم لرزید. زانوانم سست شد. مضطربانه و شتابزده

خود را به درمانگاه رساندم. همین که به راهرو وارد شدم، چشمم به صفحه تلویزیون افتاد. امام در اتاق عمل و بیهوش بودند. پزشکان پروانه‌وار گرد شمع وجودشان می‌چرخیدند و روی موضع را برای شروع عمل جراحی آماده می‌کردند. لحظه‌ها به سنگینی کوهها سینه‌ام را می‌فشرده. جان بر لب، زمزمه دعا بر زبان و ذکر خدا در دل و اشک بر دیدگان داشتیم. به تدریج سران سه قوه: حضرات آقایان «آیت‌الله خامنه‌ای»، «هاشمی رفسنجانی» و «موسوی اردبیلی» نیز وارد شدند. علاوه بر چند نفر از اعضای دفتر و حاج احمد آقا، یکی از صبیبه‌های حضرت امام نیز حضور داشتند. چشمها بر صفحه تلویزیون دوخته شده بود و اشک مجال دیدن را نمی‌داد. آرام‌تر از همه، فرزندان امام بودند که دل شیر را به ارث برده بودند. نه توان نگاه داشتیم و نه می‌توانستیم چشم از دیدن محبوب بر بندم. تیغ جراحی بود که سینه او را می‌شکافت یا خنجری که جگر ما را می‌درید. نزدیک به سه ساعت همراه با امید و دلهره به طول سی سال گذشت. سی سال خاطرات، خاطرات تلخ و شیرین، تلخی هجرانها و شیرینی وصالها. سی سال عشق و ارادت و ...

سرانجام فضا از خوشحالی پر شد و عمل بدون عارضه قلبی با موفقیت پایان یافت. لحظه شیرین فرا رسید؛ به شیرینی نزدیک به سی سال عشق ورزیدن او. لحظه انتقال حضرت امام از اتاق عمل، لحظه‌ای که از فراسوی اشک شوق و عشق، چشمم به دیدن سیمای نورانی و درخشانش روشن شد و دل طوفان‌زده‌ام به ساحل آرامش رسید ... می‌خواستم از پزشک و پزشکان تشکر کنم، اما الفاظ مناسب را در ذهنم نیافتم. زبانم بند آمده بود و فقط توانستم دست پزشک را ببوسم ... دیری نپایید که این مسرت جانبخش و آرامش شیرین با دگرگونیها و گزارشهای پزشکی دستخوش فراز و نشیبها شد. لحظه‌ها به سنگینی می‌گذشتند و عقربه زمان، به سختی می‌چرخید و ...

گفتنیهای روزهای درمانگاه زیاد است. آنها نیز که در این روزها شرف حضور داشتند، هریک شمه‌ای گفته‌اند: از عبادتها، راز و نیازها و گریه‌های شبانه تا ذکر و نماز و اهتمام فوق تصور که سنت دیرینه امام بود. خدا می‌خواست که حداقل در این چند شبانه‌روز هم که شده، چشمه‌هایی از ابعاد معنوی نادیده و ناشناخته بنده صالحش را به دیگران بنمایاند و با استفاده از این فرصت استثنائی و در عین حال غم‌انگیز، با دوربین مخفی تصویری هرچند ظاهری و نارسا از جلوه‌های عبودیت او برای تاریخ و خداجویان به ثبت رسد و وااسفا!!! که هیچ دوربین و نزدیک‌بین و ذره‌بین و چشم ظاهربینی را امکان دیدن حقیقت مقام عبودیت و خلوص حضرتش نیست. ده‌ها سال عبادت خالصانه، ده‌ها سال مناجات شبانه، ده‌ها سال ریاضت و جهاد اکبر و اصغر، ده‌ها سال سیر و سلوک الی‌الله و ... و ما کجا و او کجا که: آنجا خیال را نبود قدرت نزول.

با این همه گویی مشیت خداوندی بر این تعلق گرفته بود که اگر برای چند روز و چند شبی هم که شده آنچه را در مقام ظهور قابل رؤیت است، با شهود عین و تصویر عیان بر جهانیان ثابت کند که اگر قانون «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ»^{۲۶} همگانی است، ولی «خُلِقَ» و شاکله باطنی متکامل و ذوب‌شده در حق، نه با عمر طولانی و بیماری جسمانی که با مرگ نیز آسیب‌پذیر نیست. اگر انسان‌هایی مصداق «وَمِنْهُمْ مَنْ يُرْدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعَمْرِ لَكِي لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا»^{۲۷} می‌شوند، ولی این توان الهی نیز در انسان وجود دارد که نه در دره انحطاط «ارذل‌العمر» سقوط کند و نه دانسته‌های خویش را از دست دهد، بلکه در اوج قله شخصیت انسانی و شکوفایی روحی و با برخورداری از تمام مشاعر و حفظ تمام اندوخته‌ها و دریافتهای الهی خویش و توجه کامل به مبدأ هستی و معاد و معارف حقه تا آخرین لحظه، عمر را سپری کرده و در کمال معرفت و قدرت آگاهی، دیواره مرگ را شکافته و به فضای لایتناهی جهان ابدی و ملکوت اعلی پرواز کرده و به لقاء مبدأ کمال و هستی مطلق راه یابد.

۲۶ . پس ۶۸

۲۷ . حج ۵۱

حضرت امام هرچه به لحظه‌های پایانی نزدیک‌تر می‌شدند، وجودشان از توجه به خدا لبریزتر و آثار و نمودارهای حکمت و معرفت الهیشان آشکارتر و سیمایشان نورانی‌تر می‌شد، در حالی که هر روز و هر ساعت از نظر جسمی رو به کاستی و ضعف و رنج بیشتر بودند، که بر حسب روال طبیعی و سیر مادی و جسمانی بروز و ابراز بیشتر آثار تألم و ناله و جزع را می‌طلبید، اما شخصیت شکوفا شده و حقیقت شگفت‌انگیز انسان تکامل‌یافته‌ای مثل امام که روح بزرگش بر جسم و عالم طبیعت غالب شده و جسم برایش جز قالب و مرکب راهوار نبود، وضعیت دیگری را به منصه ظهور گذاشته بود. از نای وجودشان که جز برای خدا ننالیده بود، به جای ناله از آلام جسمانی، زمزمه ذکر خدا و آهنگ روح‌انگیز وصل و قرب و لقاء برمی‌خاست و از شمع چهره ملکوتیشان که جز برای حق نیفرورخته بود، به جای اخم و ترشروی از دردهای ناشی از بیماری تن، نور ایمان و طمأنینه خاطر و نشاط و انبساط برای لقای دوست متأللی بود.

ایشان مصداق بارز مؤمنانی بودند که خود در این دنیا به حساب خود می‌رسند، قبل از آنکه در آن دنیا به حسابشان رسیدگی شود. حضرت امام گرچه به ظاهر، هنوز روح بلندشان با کالبد خاکی پیوند داشت، ولی در حقیقت گویی از قفس تن رسته و با رسیدن به کمال انقطاع از همه تعلقات مادی به خدا پیوسته بود. با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل او عازم سفر به جایگاه ابدی بودند.

خلاصه آنکه هیچ کس در این مدت، کمترین ناله و اخمی از درد و الم جسمانی و شخصی از ایشان نشنید و ندید. فقط زمزمه مناجات و نوای عطرآگین عبادت و خشوعشان بود که فضای اطراف و چشم و گوش و دل همه را پر کرده بود. با معجزه وجود الهیشان، همه حاضران در محفل عاشقانه‌اش را در شگفتی و ایمان به مقام والای انسانی راستین و آفریدگار «احسن‌الخالقین» فرو برده بود.

این بنده کمترین، ضمن آنکه بر حسب دستور امام موظف بودم در دفتر به وظیفه محوله بپردازم و گرچه در این مدت، سعی بر این داشتم که حضرتش را در چنین وضعیتی حتی به اندازه پاسخ یک سلام، نیازارم، اما با این حال، چشم از دیدنش نیز پوشیدن نمی‌توانستم. به هر ترتیب، روزی چند بار، دیده را به جمال جمیلش روشن و دل را به وصالش متیم می‌کردم. در این میان، روزهای انجام دادن کارهای دفتر طبق معمول گذشته برای انجام دادن کارهای دفتر و مهر کردن قبوض به خدمتشان مشرف می‌شدیم.

* * *

روز جمعه دوازدهم خرداد در حالی که نمی‌خواستم صرف دیدارم زحمتی ایجاد کند چنانچه پیشتر اشاره کردم به گونه‌ای به اتاق وارد شدم که فقط بتوانم امام را ببینم، ولی یکی از دوستان که در کنار تخت مشغول انجام وظیفه بود، از روی محبت به عرض رساند: «آقای رحیمیان آمده‌اند.»

در مقابل عمل انجام‌شده قرار گرفتم. جلوتر رفتم. حضرت امام چشمان مبارکشان را باز کردند. سلام کردم. جواب دادند. با صدای لرزان و بریده دعا کردم و آن حضرت با تفقد و لحنی محبت‌آمیز فرمودند:

ان شاء الله موفق باشید ...

با تمام کردن جمله و رسیدن به حروف آخر، جوهره صدایشان نیز تمام و چشمانشان دوباره بسته شد و در حالی که می‌گریستم خارج شدم.

آخرین روز

روز شنبه سیزدهم خرداد مراجعه‌ها به دفتر زیاد بود و در عین حال، قبضها و کارها را برای انجام در روز یکشنبه، طبق معمول گذشته آماده کردیم؛ قبضها و کارهایی که برای همیشه ماند و دیگر انجام نشد. بعدازظهر یکی از برادران دفتر تلفن زد. که بیا، سران سه قوه از بین جلسه شورای بازنگری، جلسه را رها کرده و به اینجا آمده‌اند. ممکن است خبری شده باشد. بچه‌های دفتر نگران شده بودند و از من خواستند که زودتر خود را به درمانگاه برسانم تا از این طریق مطلع شوند.

ساعت حدود چهار بعد از ظهر بود که با عجله خود را به درمانگاه رساندم. با صحنه‌ای غم‌آلود و فضایی اندوهبار مواجه شدم. همه در محوطه نشسته بودند. چشمها گریان و رنگها پریده بود و در عین حال، محوطه بی‌سر و صدا و آرام بود. نمی‌فهمیدم چه شده، زبانم بند آمده بود و زانوانم می‌لرزید، قلبم به شدت می‌زد. دقایقی روی زمین نشستیم. کم‌کم خودم را جمع کردم و برخاستم و به طرف اتاق رفتم. خود را در سخت‌ترین لحظه‌های زندگی‌ام یافتیم. حضرت امام در حال اغما بودند. دستگاہهای متعددی در ارتباط با قلب، تنفس و غیره، امام را احاطه کرده بودند. فضای اتاق یأس‌آلود و غمبار بود. بیشتر از چند لحظه طاقت نیاوردم و برای اولین بار در زندگی معنی این شعر سعدی را لمس کردم که:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خوبشتم، دیدم که جانم می‌رود

حدود مغرب، پزشکان گزارشی را به جمع حاضر ارائه کردند. از پیش‌بینی وضع امام در روزهای آینده سؤال شد و پزشک پاسخ داد که صحبت از هفته و روز نیست. مسئله در محدوده چند ساعت دور می‌زند. شنیدن این جمله، تاب و توان را از همه گرفت. در عین حال، به خاطر بعضی از مسائل، همه مأمور به حفظ سکوت و آرامش بودند. سکوت تلخ و خفه‌کننده، سیاهی شب و سیاهی غم به هم درآمیخته بود. همه به خود می‌پیچیدند و در دریای متلاطم و تاریک غم و اندوه دست و پا می‌زدند. بالا آمدن یک درجه فشار خون، یک حرکت ابرو یا یک تکان پلک امام، بزرگ‌ترین آرزوی همه بود و ...

لحظه‌ها سنگین‌تر از همیشه به کندی و سختی پیش می‌رفت و ناگهان تلخ‌ترین و دردناک‌ترین لحظه رخ داد. ساعت هنوز به ده و نیم نرسیده بود که با سقوط فشار امام به صفر، قلب تپنده جهان اسلام از حرکت باز ایستاد. قلم و زبان را یاری توصیف آن لحظه نیست. دقایقی صدای ضجه و شیون فضا را پر کرد، ولی با توصیه مؤکد و قاطعانه یکی از بزرگان به خاطر بررسی چگونگی اعلام خبر، همه محکوم به خویشتن‌داری و حفظ آرامش شدند و ...

ساعتی بعد از نیمه شب، جنازه مطهر برای غسل و کفن به حیاط خانه امام، یعنی همان جایی که ملاقاتها و دست‌بوسی انجام می‌گرفت منتقل شد و نزدیک اذان صبح و بعد از انجام غسل و کفن به سردخانه کوچکی که در سرداب خانه‌ای در نزدیکی بیت و درمانگاه تدارک شده بود مستقر شد.

آخرین وداع

شب بعد، یعنی شب پانزدهم خرداد که قرار بود فردای آن شب، جنازه مطهر به مصلی انتقال داده شود، نزدیک به نیمه شب، برای آخرین وداع به زیارت پیکر مقدس تشریف یافتیم. انگار که او زنده بود: زنده و زنده‌تر از همیشه. پاهایش را که جز به راه خدا گام نهاده بود، چندین بار بوسیدم و بر چشم گذاردم. چهره گلگونش را نیز آخرین بار بوییدم و بوسیدم. از او عذر تقصیر خواستم و درخواست دعا کردم و به ناچار مرخص شدم. این لحظه‌ها بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین و در عین حال غمبارترین و جانکاه‌ترین خاطره زندگی‌ام را شکل دادند. خاطره‌ای که به هیچ وجه نمی‌توانم از آن، چیزی بگویم و ...

«و سلامٌ علیہ یومِ وُلْدٍ وَ یومِ یَموتُ وَ یومِ یُبعثُ حیاً»^{۲۸}

فصل یازدهم

امام از منظری دیگر

اعلامیه سرنوشت-ساز

در اخبار ساعت دو بعدازظهر روز بیست و یکم بهمن ۱۳۵۷ فرماندار نظامی تهران ساعت حکومت نظامی را که تا شب قبل از ساعت ده شروع می-شد، از ساعت چهار بعدازظهر اعلام کرد. مردم از این که برای اولین بار، زمان شروع حکومت نظامی را از ساعت ده شب به ساعت چهار بعدازظهر کشیده-اند، شگفت-زده و غافلگیر شده بودند. آقای «جبار رضایی» که از فرهنگیان مؤمن و انقلابی و اصالتاً اهل طالقان است در این زمینه می-گوید: «با شنیدن اطلاعیه فرمانداری نظامی، احساس بدی به من دست داد و با هر کس صحبت می-کردم سخنی برای گفتن نداشت. خود را به منزل آیت-الله طالقانی رساندم تا کسب تکلیف کنم و نظر ایشان را جويا شوم. اما ایشان را هم مثل خودم یافتم. هیچ کس در آن شرایط نمی-دانست چه توطئه-ای در کار است و تکلیف چیست.»

تا آن زمان امام در مورد نقض یا رعایت مقررات حکومت نظامی اظهار نظری نکرده بودند، اما در این روز برای اولین بار و بلافاصله در قبال اعلامیه حکومت نظامی و تعیین ساعت جدید واکنش نشان دادند و اطلاعیه‌ای خطاب به «ملت شجاع ایران و اهالی محترم تهران» صادر کردند و در ذیل آن با صراحت و قاطعیت تکلیف مردم را با این جملات روشن کردند:

اعلامیه امروز حکومت نظامی، خدعه و خلاف شرع است و مردم به هیچ-وجه به آن اعتنا نکنند.
برادران و خواهران عزیزم! هراسی به خود راه ندهید که به خواست خداوند تعالی، حق پیروز است.^۱

اطلاعیه امام با سرعت فوق-العاده در تهران پیچید. برخی از اهل سیاست با شنیدن این اطلاعیه بیشتر از اعلامیه حکومت نظامی غافلگیر شدند و چه بسا آن را غیرمنطقی و خطرناک دانستند، اما مردم مشتاقانه دستور امام را گرفتند و عاشقانه به اجرا گذاشتند و طی ۲۴ ساعت تمام پایه-های رژیم ستم-شاهی ۲۵۰۰ ساله را فرو ریختند و حاکمیت طاغوت را برچیدند. فردای آن روز تدبیر حکیمانه و منطقی بودن فرمان امام برای همه آشکار شد. فرمانی که سفینه انقلاب را با سرعتی برق-آسا و بسیار زودتر از حد تصور به ساحل پیروزی رساند.

اما این ظاهر ماجرا بود و هیچ-کس از طوفانی که در شامگاه ۲۱ بهمن برای غرق کردن این سفینه، در راه بود خبر نداشت. اهمیت سرنوشت-ساز و معجزه-آسای اطلاعیه امام آنگاه معلوم شد که اسناد سری رژیم و اعترافات^۲ پس-مانده-های آن از توطئه خطرناکی که در پس اعلامیه حکومت نظامی نهفته بود پرده برداشت. توطئه-ای که قرار بود تحت عنوان «طرح نجات ۱» در عصر و شامگاه این روز به اجرا گذاشته شود و هم-زمان با بمباران وسیع مراکز حساس، به خصوص مقر اقامت امام خمینی، صدها نفر از شخصیت-های موثر و یاران امام دستگیر شوند.

اما همان طور که شاهد بودیم اطلاعیه امام در واکنش به اعلامیه حکومت نظامی و حضور گسترده و بی-سابقه مردم در صحنه، همه نقشه-ها را به هم ریخت و بار دیگر آیه «**وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ**»^۳ تفسیر عینی یافت و توطئه دشمن صد در صد نتیجه معکوس داد. اطلاعیه امام هم توطئه را خنثی کرد و هم رسیدن به پیروزی را سرعت بخشید و معجزه پیروزی انقلاب اسلامی در بیست و دوم بهمن به وقوع پیوست.

در کنار شهیدان

آنگاه که امام فرمود:

از خداوند می-خواهم مرا در کنار شهدای جنگ تحمیلی بپذیرد.^۱

آنچه از این جمله به ذهن متبادر می-شد این بود که دعای امام، ناظر به محشور شدن با شهدا در روز قیامت است اما بعد از رحلت امام و دفن ایشان در کنار بهشت زهرا که بزرگ‌ترین مجموعه شهدا را در خود جای داده است، معنی دیگری نیز از این دعای امام معلوم گردید. جالب این که در شب اول رحلت امام ناظر بودم که هر یک از مسئولان بلندپایه کشور پیشنهادهایی از قبیل قم، جمران، دشت احمد در نزدیک قم، پادگان قلعه مرغی، محدوده نیروی هوایی و ... را مطرح کردند اما خواست خدا این بود که نهایتاً امام در محل فعلی دفن شود و علاوه بر مفهوم اول برای سخن و دعای امام معنی دیگری نیز تحقق یافت.

همانند مطلب فوق را در این بیت که در پایان یکی از غزل-های امام آمده است می-توان دید:

سال-ها می-گذرد، حادثه-ها می-آید

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم

هر چند از این بیت، معنایی متناسب با سیاق غزل استنباط می-شد که آن هم معماگونه است اما حادثه رحلت امام در آستانه نیمه خرداد، این شعر را با مضمون دیگری نیز منطبق ساخت!

اگر پیشگویی آیت-الله خمینی را جدی-تر می-گرفتیم

حضرت امام در تاریخ ۶۷/۱۰/۱۱ خطاب به گورباچف - دبیر کل حزب کمونیست و صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و رهبر ابرقدرت شرق که حدود نیمی از جهان و از جمله اروپای شرقی تحت سلطه او بود- پیامی فرستاد که جملاتی از آن را مرور می-کنیم:

جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشاء تحولات و موجب به هم

خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد

شما اگر بخواهید در این مقطع، تنها گره-های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن، به کانون سرمایه-داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده-اید، که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند! ...

چرا که امروز اگر مارکسیسم در روش-های اقتصادی و اجتماعی به بن-بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل - البته به شکل دیگر - و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است! باید به حقیقت رو آورد، مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست. همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن-بست کشیده یا خواهد کشید.

... از این پس کمونیسم را باید در موزه-های تاریخ سیاسی جهان، جستجو کرد.

... امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم ولی از شما جداً می-خواهم که در

شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ نشوید.

... امروز دیگر دولت‌های همسو با شما که ... هرگز حاضر نخواهند شد، بیش از این، منابع ...
کشورشان را برای اثبات موفقیت کمونیسم - که صدای شکستن استخوان‌هایش هم به گوش
فرزندانشان رسیده است - مصرف کنند! ...^۱

در این مجال از سایر مضامین این پیام امام که «حضرت آیت‌الله جوادی آملی» آن را طی کتابی شرح داده‌اند می‌گذریم
اما در مورد بخش‌های فوق اگر بخواهیم به عظمت کار امام برسیم، مستلزم مرور و بازخوانی اوضاع و شرایط اتحاد جماهیر
شوروی و جهان در آن زمان و سیر تحولات و حوادث بزرگی است که در سال‌های بعد از آن به وقوع پیوست.
شوروی همچنان یکی از دو ابرقدرت حاکم بر جهان و قطب بلوک شرق بود و کرملین در هاله‌ای افسانه‌ای از قدرت و
سلطه، در رقابتی تنگاتنگ در برابر کاخ سفید، شناخته می‌شد و گورباچف هنوز به عنوان مرد اول کاخ کرملین بر مسند
قدرت تکیه زده بود و ... در چنین شرایطی، چشمه‌سار معرفت و حکمت، واقع‌بینی و آینده‌نگری از روح الهی می‌جوشد و
این پیام آسمانی را می‌نگارد. برخی از کسانی که قبل از ارسال، از متن پیام آگاهی می‌یابند نظرهای متفاوتی می‌دهند.
بخش‌هایی از پیام را به مصلحت نمی‌دانند. لیکن امام ترتیب اثر نداده و عین پیام را توسط هیأتی به سرپرستی حضرت
آیت‌الله جوادی آملی برای گورباچف می‌فرستند و بعد از آن گورباچف پاسخ خود را توسط «ادوارد شوارندنازه» وزیر خارجه
اتحاد جماهیر شوروی که بعد از فروپاشی شوروی مدتی رئیس جمهور گرجستان بود، برای امام ارسال می‌کند که جزئیات
آن در فصل پنجم آمده است.

روح خدا بر فراز آسمان معنویت، تا دورترین افقها را نگران بود، اما دبیرکل حزب کمونیست شوروی، در چاه تاریک طبیعت
به جای پر کشیدن به عالم بالا و رهایی از تنگنای مارکسیسم، گویی چاره بیچارگیها را در شکستن دیواره همان چاه و فرو
افتادن در چاله سرمایه‌داری غرب می‌جست. پروستاریکا و گلاسنوست گورباچف راه به جایی نبرد و جهان شاهد بود که
چند سال بعد، ابرقدرت شرق فروپاشید. دیوار برلین فرو ریخت و کشورهای اروپای شرقی که اقمار شوروی بودند همراه با
قطعات تجزیه شده از شوروی به لقمه‌های لذیذی برای بلعیده شدن در کام غرب و امریکا تبدیل شدند و ...

حدود ده سال بعد گورباچف چنین می‌گوید: «پیام آیت‌الله خمینی از نظر من به همه اعصار در طول تاریخ بود ...
آیت‌الله خمینی توانست اثر بزرگی در تاریخ نوین جهان بگذارد. ما زمانی که این پیام را در جلسه کمیته مرکزی حزب
کمونیست مطرح کردیم، برای اعضای حزب که نیمی از جهان را در اختیار داشتند بسیار غیر منتظره بود ... من متأسفم که
در آن مقطع نتوانستم به ایران سفر کنم و از نزدیک با ایشان ملاقات نمایم. به هر حال من امروز از ایشان با احترام عظیم یاد
می‌کنم و معتقدم که آیت‌الله خمینی فراتر از زمان می‌اندیشید و در بعد مکان نمی‌گنجید، اما امروز که من شاهد این
اوضاع هستم پیام آیت‌الله خمینی در ذهنم نقش می‌بندد که او گفته بود من مارکسیسم را به زودی در موزه‌های تاریخ
می‌بینم ... اگر آن روز ما پیشگویی آیت‌الله خمینی را جدی‌تر می‌گرفتیم، امروز قطعاً شاهد چنین وضعیتی نبودیم و اجازه
نمی‌دادیم که وضعیت کشور بدین شکل در آید.»^۱

ده سال بعد

به جملاتی از پیام تاریخی امام در تاریخ ۶۷/۱۲/۳ که به منشور روحانیت معروف شد دقت می‌کنیم:

... روحانیون و مردم عزیز حزب‌الله و خانواده‌های محترم شهدا، حواسشان را جمع کنند که با

این تحلیل‌ها و افکار نادرست، خون عزیزانشان پایمال نشود.

ترس من از این است که تحلیل‌گران امروز، ده سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند

که: باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی، مطابق اصول و قوانین دیپلماسی بوده

است یا خیر؟! و نتیجه‌گیری کنند که چون بیان حکم خدا آثار و تبعاتی داشته است و بازار

مشترک و کشورهای غربی علیه ما موضع گرفته-اند، پس باید خامی نکنیم و از کنار اهانت کنندگان به مقام مقدس پیامبر و اسلام و مکتب بگذریم!

خلاصه کلام این که ما باید بدون توجه به غرب حيله-گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان، درصدد تحقق فقه عملی اسلام بر آییم.^۱

درست ده سال بعد، این پیش-بینی امام به وقوع پیوست و کینه-های پنهانی بیماردلان و شیفتگان فرهنگ الحادی غرب از پرده نفاق بیرون ریخت و مواضع و اصول خط امام را زیر سؤال بردند. پای-بندی به اصول اعتقادی را به خصوص در عرصه بین-المللی در تعارض با منافع ملی پنداشتند و بر فدا کردن مواضع ایدئولوژیک در مقابل منافع ملی، فتوا دادند! و حتی یکی از این سیاهدلان معاند با اشک تمساح برای خسارت-های ناشی از مواضع ایدئولوژیک، سخن گفت و تلویحاً امام را به این خاطر زیر سؤال و سزاوار محاکمه دانست!

خارج نشینان همین قبیله نیز با وضوح بیشتر، ارتداد و کفر خویش را ابراز کردند و در بیانیه «کانون نویسندگان ایران در تبعید» چنین نگاشتند:

در دنیای اندیشه هیچ چیز مقدس نیست. قدوسیّتی اگر هست، نقد است و شک و همین ... پیام ما به سلمان رشدی است به تسلیمه نسرين ... با شما هستیم. دشمنان شما را دشمن می-داریم و دشمنان ما دشمنان شمايند ... بدانید که هر جا که نویسندگان ایرانی از آزادی بیان و حرمت عقیده و اندیشه، دفاع می-کنند، شما هستید که دفاع می-شوید ...»

پشیمان می-شوید!

حضرت امام در قضیه مهم دیگری، موضعی قاطع، اتخاذ کرد، اما تقریباً همه مسئولین در آن زمان درخواست کردند که ایشان موضع خود را تلطیف کنند و امام برحسب اصرار آنان پذیرفت ولی فرمود: «پشیمان خواهید شد» و با مرور زمان این پشیمانی، اتفاق افتاد و معلوم شد همان موضع اولیه امام درست بوده است.

بعد از چهارده سال

حضرت امام (قدس سره) در پیام حج سال ۱۳۶۶ - حج جمعه خونین - از حزب-الله لبنان به صراحت نام برد و آن را بالاترین حجت الهی برای «همه علما و روحانیون» در راه جهاد علیه متجاوزان و نفی سکوت و مماشات در برابر آنان، قلمداد فرمود:

من مجدداً تاکید می-کنم که دنیا، امروز تشنه حقایق و احکام نورانی اسلام است و «حجت الهی» بر همه علما و روحانیون تمام گردیده است، چرا که وقتی جوانان کشورهای اسلامی برای دفاع از مقدسات دینی خود تا سر حد شهادت پیشرفته-اند و برای بیرون کردن متجاوزان، خود را به دریای حوادث و بلا زده-اند و زندان-ها و شکنجه-ها را به جان خریده-اند و همچون مسلمانان شجاع و مبارز و عزیزان «حزب-الله لبنان» و سایر کشورها مقاومت کرده-اند و به جهاد علیه متجاوزان برخاسته-اند، چه «حجتی بالاتر از این؟» و چه بهانه-ای برای سکوت و مماشات و در خانه نشستن و تقیه کردن-های بی-مورد مانده است؟^۱

دو سال بعد در اوایل سال ۱۳۶۸، ضمن گفتگویی که با «جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای سید حسن نصرالله» که در آن زمان مسئول امور اجرایی حزب-الله بود داشتیم، صحبت از این جملات امام شد. یک برداشت این بود که امام با نام بردن از حزب الله در این پیام تاریخی و ستایش از شجاعت و مبارزه حزب-الله، آن را به نحو احسن تقویت و پشتیبانی کرده تا موجب دلگرمی و تشویق عناصر حزب-الله شود؛ اما حقیر ضمن تأیید این برداشت، استنباطی فراتر را ارائه کردم که ذیلاً به آن اشاره می-شود:

تا آنجا که به یاد دارم حضرت امام هیچ‌گاه فرد یا جمعی مشخص را به عنوان «حجت الهی» همراه با اطلاق از قید زمان و مکان معرفی نکرده بود ولی در این پیام از تصریح نام «حزب-الله» به عنوان «حجت الهی» آن هم برای «همهٔ علما و روحانیون» به خوبی می‌توان دریافت که امام گویی به آینده حزب-الله و ثبات و پایداری آن در مسیر حق، اطمینان داشته است و این نویدی اطمینان-بخش برای آیندهٔ روشن حزب-الله است. در حالی که اگر امام به این ویژگی حزب-الله اطمینان نداشت اقتضا می-کرد که حداقل در این پیام تاریخی و ماندگار با صراحت نام «حزب-الله» را آن هم به عنوان حجت ذکر نکند.

در طول ده سال بعد از آن، همواره برداشت حقیر مورد توجه دوستان «حزب‌الله» بود و آقای سید حسن نصرالله به طور مکرر آن را بازگو می‌کرد تا آن-که در اثر ثبات قدم و مقاومت شگفت-انگیز «حزب-الله» که مؤید همان برداشت بود، جهان اولین شکست ذلت-بار رژیم جنایتکار و متجاوز صهیونیستی را در سال ۱۳۷۹ مشاهده کرد و ارتش نیرومند اسرائیل که تجسم قدرت تکنولوژی پیشرفتهٔ نظامی و اطلاعاتی جهان غرب به شمار می-آمد و طی مدت پنجاه سال افسانهٔ شکست-ناپذیری خود را در جهان جا انداخته بود و کشورهای درگیر با اسرائیل با چند میلیون ارتش هرگز نتوانسته بودند طعم تلخ شکست را به آن بچشانند، در برابر چند هزار نفر نیروی «حزب-الله» که به سلاح ایمان و روحیهٔ شهادت-طلبی مسلح بودند و از جهت عده و عدد و تجهیزات نظامی قابل مقایسه با دشمن نبودند، با ذلت و خواری تمام به اولین شکست بزرگ و عقب-نشینی ذلیلانه تن داد و با به جای گذاشتن انبوه تانک و نفربر و سلاح و مهمات سبک و سنگین و سایر امکانات دیگر پا به فرار گذاشت و هزاران نفر از نیروهای مزدور اسرائیل موسوم به «ارتش لحد»، یا فرار کردند یا خود را تسلیم حزب-الله کردند و متعاقب این پیروزی بزرگ، جهان و به‌خصوص کشورهای اسلامی و عربی، شگفت‌زده و خاضعانه حزب-الله و رهبری آن را ستوده و میلیون-ها نفر در کشورهای مختلف به شادی و حمایت از حزب-الله تظاهرات کردند.

در اولین سفرم بعد از پیروزی «حزب-الله» به لبنان باز هم آقای سید حسن نصرالله بحث دوازده سال پیش را یادآور شد. داستان گذشته را باز هم برای جمعی از علما و دوستان حاضر در یکی از جلسات بازگو کرد، اما این بار مطلب را تکمیل کرد و چنین گفت: «بعد از پیروزی بزرگ حزب-الله و شکست ذلت-بار صهیونیست-های متجاوز در جنوب لبنان، عمق شگفت-انگیز سخن امام تحقق عینی یافت و بسیاری از علمای بزرگ و روحانیون جهان اسلام و به طور اخص فلسطین در نوشته-ها و گفته-های خود به همان حقیقتی که امام در چهارده سال پیش بیان کرده بود، اذعان کردند و مفهوم سخن امام را این گونه تکرار کردند که حزب-الله «حجت الهی» را بر همگان تمام کرد. مقاومت حزب-الله و پیروزی آن ثابت کرد که اولاً تنها راه رهایی، جنگ و مقاومت مسلحانه علیه اسرائیل است و ثانیاً این راه قطعاً به پیروزی خواهد انجامید و عملاً نیز انتفاضهٔ اسلامی ملت فلسطین با الهام از حزب‌الله و تاثیرپذیری از مقاومت اسلامی لبنان برافروخته گردید و جهان اسلام نیز به درستی بی-بدیل بودن این راه روشن را باور کرد و افکار عمومی در تمام کشورهای اسلامی و مسلمانان سراسر جهان بر حمایت بی-سابقه از انتفاضهٔ سازش-ناپذیر برانگیخته شد، به گونه‌ای که در پایتخت مراکش، برای نمونه، بیش از دو میلیون نفر در تظاهراتی بی-نظیر برای پیروزی حزب-الله شرکت کردند و شعار فراگیرشان این بود: «الْجِهَادُ هُوَ الْبَدِيلُ، حِزْبُ اللَّهِ هُوَ الدَّلِيلُ»: جهاد مسلحانه علیه اسرائیل تنها گزینه است و حزب-الله دلیل و حجت بر درستی آن است.^۱

آینده غرب و آمریکا

امام با نگاه قرآنی و روح آسمانی خویش در زمانی که رژیم ۲۵۰۰ ساله ستم‌شاهی در اوج قدرت ظاهری بود با قاطعیت از رفتن شاه سخن گفت و دیری نپایید که شاه و شاهنشاهی در گورستان تاریخ مدفون گردید. در زمانی دیگر در حالی که نیمی از جهان زیر سلطه کمونیسم بود گفت: «امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم... و از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد.» و آن چه را که پیر فرزانه ما از پشت دیوارهای گلین در پس‌کوچه‌های جماران دیده بود، بعد از چندین سال، جهان ناباورانه مشاهده کرد! و همین امام در همین پیام دنیای غرب را نیز به شکل دیگر و در مسائل دیگر رفتار حادثه دانست و از ابتذال و بن‌بست آن خبر داد. همین امام با الهام از آیات قرآنی، آمریکا را به عنوان نماد استکبار جهانی و مدعی ابرقدرتی در برابر عزت و قدرت بی‌منتهای حق، دلیل و رو به زوال می‌دید.

آیا به راستی این آیه وصف حال آمریکا- به‌خصوص بعد از فروپاشی شوروی و یکه‌تازی آمریکا- نیست؟! «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ»^{۲۹} :

ترجمه: ...به نا حق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر- ابرقدرت‌تر- است؟! آیا نمی‌دانستند خدایی که آنان را آفریده است از آن‌ها قوی‌تر است؟ که همواره آیات ما را انکار می‌کردند! سرانجام تندبادی سخت، هول‌انگیز و سرد، در روزهایی شوم و پر غبار بر آنها فرستادیم تا عذاب خفت را در زندگی این دنیا به آن‌ها بچشانیم و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده‌تر است و - به هیچ وجه - یاری نمی‌شوند.

هر چند آیه، سرگذشت قوم عاد را بازگو می‌کند، اما داستانهای قرآن، داستان تکرار شونده زندگی بشر است. هر مستکبری در هر مکان و زمان، ادعای ابرقدرتی (توجه شود به تعبیر «اشد قوه») کند و نشانه‌های خدا را انکار نمایند سرانجام روزگاران نحوست او فرا می‌رسد و طوفان عذاب او را در هم می‌شکند و چهره واقعی تکبر و استکبار را در ذلت و خفت و خواری باز می‌نماید و این مربوط به همین دنیا است تا نوبت آخرت رسد. آیا مرگ ذلت‌بار شاه در اوج خواری و دربه‌داری و فرجام نکبت‌بار صدام و سقوط و مرگ ذلیلانه او نمونه‌ای عینی و عبرت‌انگیز از سخن حق «لنذيقهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا» نیست؟

امام با نگاه از همین منظر بود که فرمود:

اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود.^{۳۰}

امام در آیین تمام‌نمای قرآن، درخشش حق و افول باطل را در پیروزی و غلبه اسلام بر کفار و استکبار به شهود می‌دید که می‌گفت:

من با اطمینان می‌گویم که اسلام ابرقدرت‌ها را بر خاک مزلت می‌نشانند.^{۳۱}

^{۲۹} . فصلت آیات ۱۶-۱۵.

^{۳۰} . صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۹.

^{۳۱} . صحیفه امام، جلد ۲۰، صفحه ۳۲.

و قرن آینده را قرن اسلام می‌دانست و صلا می‌زد که پرچم «لا اله الا الله، محمد رسول الله» بر بام گیتی به اهتزاز در خواهد آمد.

آنگاه که این آینده‌نگریهای مهم را در کنار پیش‌بینیهای محقق شده امام می‌گذاریم و روند امور را مورد دقت قرار می‌دهیم، اطمینان می‌یابیم که این موارد نیز در آینده به وقوع خواهد پیوست ان شاء الله.

به هر حال آنچه به ذهن و قلم حضرت امام در این مقاطع سرنوشت‌ساز جاری شده است، صرف‌نظر از مسموعاتی که حکایت از ارتباط برخی از آنها با امام زمام (عج) دارد و از نقل آن خودداری می‌کنم، بی‌شک از امدادهای غیبی و الطاف الهیه است اما با توجه به اینکه این نوع قضایا در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در موارد متعددی از امام مشاهده شده است نکته‌ای را از مرحوم «معلم دامغانی» که سابقه حدود ۶۰ سال دوستی عمیق و مراوده با امام را داشت، نقل می‌کنم:

در جلسه‌ای در منزل مرحوم حاج احمد آقا خدمت ایشان رسیدیم موضوع اطلاعیه مورخ ۵۷/۱۱/۲۱ امام را همراه با چند مورد مشابه برشمردم و از رمز و راز آن‌ها پرسیدم. ایشان فرمود: می‌خواهی بگویی امام علم غیب داشت؟ نه هرگز! عرض کردم پس قضیه چیست؟ فرمود: - نقل به مضمون - اینها نتیجه اخلاص امام بود. امام در تصمیمی که اتخاذ می‌کرد و مطلبی که بر زبان و قلمش جاری می‌شد، اگر علت و رمز آن در همان زمان از ایشان سؤال می‌شد، پاسخی نداشت؛ ولی بعداً معلوم می‌شد که منطبق با واقع و درست بوده است.

از پاسخ آقای معلم دامغانی ذهنم به حدیث معروف «من اخلص لله اربعین يوماً فجز الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه»^{۳۲} منتقل شد و متوجه این نکته شدم که اگر چهل روز خالص بودن، سرچشمه‌های حکمت را از قلب به زبان جاری می‌سازد، به طریق اولی امام که به یک عمر اخلاص و برای خدا بودن آراسته بود، می‌تواند از چنین امدادهای الهی و جوششهای فرزاندگی و حکمت برخوردار باشد و دهها سال مجاهده با نفس و جهاد در راه خدا، یقیناً هدایت الهی را در شناخت راه‌های درست برای او فراهم می‌سازد: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»^{۳۳}.

^{۳۲} . سفینه البحار، ج ۱، ماده خلص. هر که چهل روز برای خداوند اخلاص ورزد خداوند چشمه‌های حکمت را از قلب و زبانش جاری سازد.

^{۳۳} . «کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.» سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

